

أَيْظُ الْبَيْتِ

بِإِعْلَانِ الْخَطِّ

تَأْلِيفُ

الشيخ محمد باقر الشيرازي الاصفهاني



32101 058190149

Princeton University Library

This book is due on the latest date
stamped below. Please return or re-
new by this date.

أَيْظُ الْبَيْتِ

بِإِعْلَانِ الْخَطِّ

تَأْلِيفِ

الشيخ محمد باقر الشريعتي الاصفهاني

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين .

سطوری که از نظر خوانندگان عزیز میگذرد، شجی است علمی راجع به معاد جسمانی و آنچه از فرمایشات بعضی استفاده شده بقدر فهم خود بیان میشود و نظر در آن میشود، سرکار ایشان نظری دارند، بنده هم وظیفه ای در برابرز عقیده دارم و حق و باطل بایمان اصل مطلب معلوم میشود، از نظر خداشناسان انسان روحانیه البقاء میباشد برخلاف طبیعین، انسان وقتی بخواب میرود و خواب می بیند در باغی و جنتی هست و در آن حق حقیقی وجود دارد و معدوم نیست، و از کلام ایشان و آقای صدر الملائهین در سفر خود اشکالاتی شد .

۱- فرض میشود اگر گنجگی را از موم بسازند و بعد آن صورت را به هم زنند و صورتی مثل اول بسازند صورت دوم عین اولی نیست بلکه مثل او است و صورتی دیگر است .

جواب آنکه اصل موم باقی است و صورت اول و دوم حاض بر موم است و صورت جوان و پیر دو قسم است و لکن اصل شخص عوض نشده و کلیت دو صفت سبب دوئیت نمیشود و اثبات عدم بعث را نمیکند مثلاً ده صفت و ده حاضه وارد میشود بر انسان و مع ذلک یک انسان است، نظر در حال خود بکنید در زبان حبس و غیر حبس سرکار دوئیتید همان شخص هستید یا دو

زبان و دو حال و گذاردن مکان و اختلاف مکان سبب دویت انسان نمی شود
مثل زمان .

۲- معلوم است انسان در زمان بوده و با زمان توأم بوده، اعاده زمان محال
است و اعاده آن شخص با آن خصوصیت زمانی محال است و مثل او مبعوث
میشود، پس معاد جسمانی محال است .
جواب آن بچندراه داده میشود، نقضاً و حلاً :

۱- آنکه زبان با روح مقرون بود، چطور شد با عتراف شما روح باقی است
با آنکه مقید بود روح بزبان و زبان محال است اعاده شود و آن روح بدون زبان
غیر روح با زمان است، فرق جدیت بین جسم زمانی و روح زمانی .

۲- روح مقید بود بحجم و جسم مقید بود بروح، هر دو در حالت دشتند در کالبد
انسان واحد پس اگر روح تنها باشد در معاد غیر روحی است که توأم با جسم
بود و انفکاک نداشت و تحقق انسان بواسطه هر دو بود و کما آنکه حشر جسم تخف
بی فایده است و منغایر جسم اول است که با روح بود .

و بجارت دیگران آن مرکب از روح و جسم به تنهایی اگر هر کدام محشور
شود غیر انسان اول است .

۳- بنده و شما و تمام انبیاء و رسل و تمام بشر بمیر و زبان خود مان
و خوردشان نیستند و مثل خود هستیم به عین خود و گذرک افعال مثل خیر و شر

مقتد بزبان گذشته بود و فعلاً آن شر و خیر وجود ندارد و فاش بگویم تمام آنها برخلاف وجدان و خلاف واقع است، و حل آنها آنکه تبادل زمان و اوصاف و عوارض روزگار اصل و حقیقت شخص را نمی برد صالح باشد یا فاسق و فرمایش شما چه از خود باشد یا از آقای ملا صدرا در اسفار خود یا غیر مورد قبول نیست اگر شما از بنده قبول نمیکنید بنده هم از شما قبول نخواهم کرد و از وجه بعدی معلوم میشود، امر سیاسی نیست امر اعتقادی است.

۳- اعاده معدوم محال است و درست است قدرت حتمی و لکن قدرت اویسی محال تلقی نمیکرد، و روش تفکر دیگر چنین مینگارند که گوش و چشم و دل اصلاً سخن نمیگوید و از لحاظ فیزیکولوژی، ایدئولوژی درست نیست، اعضاء انسان بعد از مرگ ماده گیاهی میشود و وارد بدن گیاهی و حیوانی و انسانی دیگر میشود و البته این حرف از غربی است یا غربی زده.

بهر حال جواب این حرف از چند راه داده میشود:

۱- بدن انسان را دشتود یا جزء هوا یا جزء نبات شود معدوم نخواهد بود چون صدا و حرف الطف است از ماده خاکی و از هباء منثور و منذلك ضبط شده و مضبوط است، پس اعاده معدوم درست نشد.

۲- اعاده معدومی که شما گفتید مشکل و محال است، آیا ایجاد اول خلقت چطور است بلاشک اعاده ریم اسهل است از ابتداء خلقت، چطور اصل

قدرت را در اینجا اشکال نکرید و در عادهٔ رمیم و عظام اشکال کردید، چطور خداوند خلق کرد عالم را بلا ماده و لاماده فقال بعد الارادة کن فیکون، و نمی تواند رمیم را خلق کند و روح بدهد.

از این بیان معلوم شد که کسی که منکر معاد جسمانی است باید منکر اول ایجاد هم باشد، چون قدرت پروردگار سپهر نشده یکسانست نسبت با اول و آخر خلق خود «وما خلقکم ولا بعثکم الا کفیس واحدا»

و حاصل کلام آنکه تبدل حالات در شخص انسان با کثرت آنها سبب تعدد شخص نمی شود و همان شخص مورد مذمت و مدح واقع میشود و مسؤل همان شخص است در تمام حالات و تمام آیات صریحه و اخبار صریحه و دعاء صحیح^۳ مطلب را بیان میکند.

اول معاد جسمانی .

۲- تصریح با اول خلقت .

۳- رفع استبعاد مردم ،

و الا معاد روحی استبعاد داشت و تمام آیات قرآنی برای رفع استبعاد آنها با تصریح بیان میکند و قابل شک نیست

۱- قوله تعالى : كما بدأکم تَعُودُونَ

۲- کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ

۳- مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى .

۴- اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ لَنْ يَجْمَعَ عِظَامُهُ بَلْ اَقْدَرِينَ عَلٰى اَنْ
سُوِّى بِنَانَهٗ .

۵- وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ
رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي اَنْشَاَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ .

الدعاء، ابو حمزة: اَبِي لِحْرُوجِي مِنْ قَبْرِي عُرْيَانًا ذَلِيلًا حَامِلًا
يَقْلِي عَلٰى ظَهْرِي اَنْظُرْ مَرَّةً عَنْ يَمِينِي وَآخْرَى عَنْ شِمَالِي .

و اخبار وارده در این باب مراجعه به ابواب آنها باید بشود ، و آنچه ذکر شد
قابل تاویل نیست ، و نافع است برای اهل دین ، چون دین پای بند است
و دست بند است ، و زبان بند است ، و چشم بند است ، و تمام اعضاء در
بند دین است ، بلی کسیکه بعقل خود اعتماد کند بدون مراجعه به کتاب و رسل
و ائمه هدی بی بند و بار است ، و راه تاویل آیات صریحه را بر خود گذشته راحت
طلب است و از مشقت تکلیف رهایی یافته و هر چه میخواهد بافته و حق ندارد در حکام
و نواامیس و محرمات الهی تصرف کند و ماخوذ است و مسؤل .

کلام مجلسی ره و صدوق ره نقل میشود برای اثبات مطلب :

عبارة المجلسی ره فی الاعتقادات آخر توحید الصدوق ص ۴۹۹

و یجب ان تعتقد ان الله تعالی یحشر الناس فی القيامة و یردد ارواحهم

الاجسادهم الاصلية وانكار ذلك وتاويله بما يوجب انكار ظاهره
 كما نسمع في زماننا عن بعض الملاحدة كفرن والمجاد اجماعاً واكثر القرآن
 وارد في اثبات ذلك وكفر من انكره ولا تلتفت الى شبهة الحكماء في ذلك
 من نفى اعادة المعدوم وتاويل الايات وال اخبار بالمعاد الروحاني الخ
 وقال الصدوق ره: قال اعتقادنا في البعث بعد الموت انه حق
 قال النبي ص يا بني عبدالمطلب انا الرائد لا يكذب اهله والذي بعثني
 بالحق نبياً لتموتن كما تنامون ولتبعثن كما تستيقظون وما بعد الموت
 الا الجنة والنار وخلق جميع الخلق وبعثهم على الله تع كخلق نفس
 واحدة ، وذلك قوله تعالى: «وما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة
 (باب الاعتقادات ص ۹۳) وثمابياً تعريف از آقاي ملاصدر الكردي و
 كفتيد حرفهای جالبی دارد بخلاف متكلمین واهی از آیات قرآنی و اخبار و مجلسی ره
 و صدوق ره نبردید، اگر اجازه می دهید بنده با اعتقاد آنها باشم و خیلی
 با آب و تاب فرمایشش ملاصدر را بیان فرمودید، بنده هم فرمایشات
 آنها را عرض کردم، خداوند به قائل طول عمر بدهد و فعلاً شبهه در معاد
 جمانی دارید .

والذي يسهل الخطب أنك بر مبناي شما
 اشكال بر شما نیست .

اشکال بر امثال شما وارد است و هر چه خیر و شرمی در سابق بوده
 و از شما صادر شده، شما نمیشود نسبت داد و فعلاً مسئول آنها نیستید و
 اعاده زبان محال و بنا بر گفته شما یک انسان در مدت پنجاه سال صد نفر امثال
 او است نه عین انسان

اول تکرار شد تا بدانید چه می فرمایید:

توضیحاً آنکه بنا بر قاعده عقلی شما که مرده حکم پوست مار را دارد آن پوست مار
 نیست، بدن مرده که در قبر است انسان نیست و انسان آن قالب
 مثالی است و این قاعده عقلی تخصیصی ندارد نسبت به بدن مردم و رسول و
 امام و علماء حقه و عباد صالح یکسان است.

فقط هذانبش قبر رسول اکرم ص و امام و اما فراده ما و قبر کلینی ره و قبر
 صاحب تفسیر مجمع البیان و سایر اعلام دین اسلام جایز است.

چون مرده اند و احترامی برای بدن مرده نیست، امر تعبدی را نقل نکردید
 یا اعتناء ندارید.

آیا آقای ملا صدرا و فلاطون و سایر یونانیان راضی به این مطلب
 هستند شما بیان کنید اعتقاد آنها را، آیا قبر ملا صدرا را و سایرین را میشود
 بنش کرد، بفرمایید نظر خود را و نظر آنها را.

بسنده عرض میکنم این حرفهای شما از روی بی تأملی در اخبار و آیات صادر

شده و جایز نیست کوچکترین امانت بقبور آنها بشود و سینه بش قبر آنها
 را جایز میدانند از روی قاعده عقلی میداند و اعمال کمال و قاحت را کرده و استیفاء
 از صاحب دین و اصل دین نکرده باشد تا روزی به هم برسیم .

راجع بمعاد تقریباً چند مطلب از بعضی گفته و شنیده شد .

۱- آنکه روح و نفس یکی است و باقی است در زمان حیات انسان متعلق
 است بدن انسانی و بعد از مرگ تعلق میگیرد بدن مثالی .

۲- آن روح مادی نیست و الی ماده محل فناء است، و قول تکلمین درست
 نیست اگر قائل باشند بمادیه آن .

۳- حسب ذاتی که تحلیل رفته در سابق اگر جمیع کنندگان فعلی آنها نیست
 و مردن که بکلی قطع علاقه میشود، مثل اجزاء تحلیل رفته اگر جمع بشود آن مثل اجزاء
 تحلیلیه است، آن انسان اول نیست .

۴- تعلق میگیرد بدین مثالی که مثل بدن اولی است و لطیف تر یا در نعیم است
 اگر اعمال صالحه داشته باشد و در عذاب است اگر اعمال زشت داشته باشد

۵- مجلسی ره هم نقل اخبار صحیح کرده که دلالت دارد بر آن بدن مثالی
 که بنحو خلع و لبس است نه بطور تناسخ .

۶- بدن انسان مثل ما است در هر یک سال پوستی عوض میکنند لکن
 همان ما را اول است و پوست آن ما نیست، انسان هم بعد از مرگ مثل همان

مار است که تمام پوست را جدا کرده که بان مرده که گذشته در قبر نمیگویند آن
انسان اول است

۷- فلاسفه که یکی از آنها است و بزرگ نزد ایشان است (صاحب نظر)
زحمتهای کشیدند و آنها را بیان کرده اند که در قرآن و کتاب همانها را بیان
کرده و این حرف از غیر ایشان شنیده شده ایضاً.

و مکرر کرده قصه موم و گنجشک را که هر چند شخص ماهر باشد و صورتی بسازد
مثل صورت گنجشک اول، صورت دوم صورت اول نمیشود.
جواب از اول آنکه چنجد وجه داده میشود.

۱- آنکه آن بدن مثالی غیر بدن اول است و یک بخصوصه دنیست
و دو بخصوصه یک نیست و با تقریر گنجشک که شما کردید حتماً باید قبول کنید
که دو بدن و دو صورت یکی نیست.

ج ۲- آنکه آن بدن اول مرکب بود از عناصر اربعه و بدن دوم هر چه
لطیف باشد از چه ترکیب شده از عناصر اربعه است یا از غیر این
عالم است فنادارد یا ندارد بیان کنید.

ج ۳- التذاد و دردی که غیر یا شرابین بدن مرکب از عناصر بوده
و چه ربط دارد به آن بدن مثالی که مرکب گناه و عبادت نشده بمبنای
شما مغایرت دارد و بمبنای شما کلماتی نضجت جلوه هم بدلائلهم

جلوداً غیرهالید و قوا العذاب اشکال وارد میشود چون جلد اول
و صورت اول غیر جلد ثانی است و غیر صورت اول است، مثل صورت
کنجشک شام.

جواب ۲: از آنکه روح مادی نیست، بنابه قول شما مجرد است یا بین
ماده است و تجرد، اگر اول باشد مجردی غیر از خالق و حدانیت و مخلوق
است و اگر دوم باشد قابل قیاس است کل شیء فان و یبقی و حبه
ربك ذوالجلال والاكرام، و نمیشود گفت روح فاسق دشمن و نیرد باقی
است و وجه رب است و وجه خدا روح نیرد نمیشود.

جواب از سوم آنکه آن بدن مثالی و دوم هم اولی نیست و همان طور که
این قالب انسان در زمان حیات غیر است و عالم او سه شده از مادیت
میباشد و تحت تاثیر واقع میشود یا تأثیر میگذارد، غیر از آن بدن است
که در عالم دیگر و از این قسم مادیت خارج است.

جواب از چهارم آنکه آن بدن مثالی که گفتید مثل بدن اول است و مار
همان مار است که در پوست اول بود، اشکالهای سابق تماماً او بعضاً
بر او وارد است.

و توضیحاً گفته میشود در این مقام که حسب سزا تحلیل رفته مثل ناخن
و سایر فضولات و زمان و مکان و انفاکس و سایر لوازم تعیش و

زندگانی بشر نیستند و مرتبی بشری که مرکب است از روح و جسم
 میباشد بطوری که اگر نباشند بشر زنده نیست یا معیوب است و اگر روح علیل
 باشد تاثیر در جسم میگذارد و اگر جسم علیل باشد تاثیر در روح میگذارد
 و اعاده آنچه در تربیت بشر دخلت دارد لازم نیست اعاده شود، محال باشد
 یا ممکن اصل جبر بوده انسان باقی است و بعد از مرگ همین بدن که در قبر
 است بقدرت خدای قادر زنده میشود و محسوس میشود بحکم آیتی که گذشت
 عقل ناقص حکم بکند یا نکند.

جواب از ۵، مجلسی که میگوید اخبار بر آن بدن مثالی وارد است درست
 گفته و لکن مجلسی ره عقدا بمعاد جسمانی دارد که همین بدن مبعوث میشود بحسب
 آیات صریح قرآن و اخبار صریح در این باب و لذا در سابق نقل شد تمام
 آنها و آنکه منکر معاد جسمانی و برگشتن اجساد قبر موجب کفر و الحاد است
 و در سابق بیان شد خلقت اول انسان بلا ماده و بلا عده اصعب است
 از خلقت بعد از مرگ و لذا در آیات تذکر داده شده است بد اول خلقت
 «قل پیچها الذی انشاها اول مرة .. افلا تعقلون» و شما
 ای آریات و اخبار نبردید و حق تاویل ندارید و لا یعلم تاویلہ الا الله
 و الراسخون فی العلم و قائل به تعبیر نیستید چون حقایق احکام را می
 خواهید بفلسفه درست کنید تا قیامت فلسفه احکام را نمیتوانید درست

کنید و علام ایضوب نیستید و انبیاء و اولیاء آن مقام را دارند از
جانب فیاض علی الاطلاق باشواهد صدق مثل عصای موسی و اجیاء
عیسی و غیرهم صلوات الله علیهم.

و بعد سئوالاتی هست که باید شما جواب بدهید از روی فلسفه و معنی
بدون چشم بندی و غیره واقع.

جواب از جو: که گفته شد آن مثل ما راست، پوست
میگذارد و جواب آن بچند وجه گفته میشود.

۱- آنکه آن بدن دوم بدن اول نیست، چنانچه گذشت.

۲- این روایت در بحار ج ۱ ص ۲۲ خبر ۵۱ «اذا مات
المؤمن الفقیه تلم في الاسلام تلمة لاسیدها شیء»
و غیر این خبر.

آیا این خبر تعظیم از این بدن که در قبر رفته یا تعظیم است از
بدن مثالی، آیات شیخ خازنه و استغفار ملائکه و حضور نفوس
محترمه عالیه راجع است باین بدن یا بدن مثالی.

و هکذا اقراست قرآن و دعاء و کفن و غسل و حنوط و صلوة
الوحشة و آنچه متعلق به احکام اموات و خیرات و مبرات که آنها
در کتابها مفصل نوشته شده و در رساله عملیه نوشته اند در این باب

با بحثهای زیاد ، آیات راجع به این بدن است یا آن بدن مثالی ، بنده توضیح
 المسائل دیده ام شما که مراتب عالیه را دارا هستید بنظر خودتان آیات تمام
 آنها ملعب است که نوشتند و از امام گرفته اند ، و نفوذ بائنه من
 هذا القول ، یا آنکه شما ملعب می پذیرید ، شما باید با منطبق صحیح و نظر
 فلسفه جواب بدهید ، شما می گوئید بدن مرده مثل پوست مار است
 آیا پوست مار این همه احکام را دارد ، سر میت را اگر کسی جدا کند
 دارد ، من میگویم برای چه سر پوست مار را اگر جدا کنند مگر دیده
 دارد ، نبش قبر چهار طائفه حرام است ۱- امام زاده ۲- عالم ، ۳
 عابد ، صانع و غیره .

بنده میگویم برای چه وجه فرقی دارد بین این چهار طائفه که اگر میت
 هم شده باشند باز هم جایز نیست و غیر این چهار طائفه در صورت
 رمیم شدن مانعی ندارد ، بنده عرض میکنم این حرفها از کجا در آمده و آشکار
 بگویم با فلسفه نمیتوانید جواب آداب خلوت و مسجد را و نماز صبح
 جراً و دور کت خواندن را با فلسفه بدهید الی یوم القیامه .

بنده و امثال بنده تسلیم امر مولی هستیم ، هر چه فرمودند سماعاً
 و طاعة ، ماها اعتراف بنقصان عقل داریم و تبعیت از مولی داریم
 شما که اعتقاد دارید بکمال عقل تا قیامت در گیر و داده هستید و در قیامت

هم جوابی ندارید، چون در دنیا جوابی از سوالات که شدند دارید و ندادید
 انصاف بدهید، اگر خدا از شما سؤال کند که چرا اعتقاد نکردید بمعاد
 جهانی با آنکه بواسطه سفره خود آیات صریحه فرستادم و گفتم «کابد تکم
 تعودون» «بلی قادرین علی ان نسوی بنانه» و غیر ذلک
 شما جواب میدهید که فلاسفه و ملاصدرا اثبات کردند که اعاده معدوم
 محال است و قدرت بحال تعلق نمی گیرد، خدا میفرماید چه طور اول خلقت
 که هیچ نبود و خلقت کردم فراموش شد و فعلاً حال آنکه ماده کما هی
 وارضی موجود است نمیتوانم خلق کنم «وما خلقکم ولا بعثکم الا کفسر
 واحدا».

و بهر حال بنده دو آیه بسیار عالی بعد از جوابها نقل میکنم بمقدار
 فهم خود، تو خواه از سختم پند گیر یا که ملال .

جواب از ۶: فلاسفه که قبل از اسلام بوده اند، محل کلام و مورد
 اعتناء نیستند، یونانی و فلاسفه که بعد از اسلام سخن میگویند باز،
 قرآن و خبر میگویند، یا قرآن و خبر از آنها میگوید، دوم باطل است
 بجهت آنکه قرآن معجزه پیامبر است از وحی گرفته نه از بشر و فلاسفه
 «ان هوالاوحی یوحی» «وعالمک ما لم تکن تعلم»
 و همه آنها از خدا است و گذشت آیات صریحه و خبر صریح برای بیان بعثت

شدن خلق از قبر خود « ابکی لخروجی من قبری عریانا
ذلیلًا » .

فصلی هذاما محتاج نستیم باین بافتگی با و آنکه عاده معدوم محال است
و وعده داده شد ۲ آیه در این باب نقل شود و همین عاده معدوم شمار
در خارج بیان میکند و نشان میدهد عملاً اگر گوش شنوا دارید .

آیه اول سوره بقره آیه ۲۵۹ :

« وانظر الی حمارک و لیجعلک آیه للناس وانظر
الی العظام کیف ننشرها ثم نکسوها لجمًا فلما تبین له قال
اعلم ان الله علی کل شیء قدیر »

شرح این آیه مفصله مبارکه در مجمع البیان ذکر شده مفصل جلد
ص ۳۷ طبع صیدا و بنده بخو اجمال برای برادران دینی به فارسی شرح
میدهم اموری که استفاده میشود .

۱- آنکه غریب را دیگری بوده و سؤال او از روی انکار نبوده خواسته
بالمشاهده به بنید مثل آیه بعد راجع به حضرت ابراهیم .
۲- مرور او به بلده و تشریه خرابه بوده که اهل آن هلاک شده
بودند .

۳- چون مردن او اول روز بوده و زنده شدن او آخر روز بوده لذا

بعد از سؤال از مقدار زمان مرگ گفت و از این جهت یک روز یا بعض از یک روز بوده جواب داده شد بیکه صد سال است که مردن تو طول کشیده و شاهد آورده برای زاد تو شش تو و طعام تو که عبارت از عصیر و عنب و اینخیر باشد فاسد شده و حال آنکه آنها در ظرف چند روزی فاسد میشوند.

شاهد دوم، نگاه کن بحمار و مرکوب خود برین چگونه استخوانها جمع می شود و بر آنها گوشت روئیده میشود

۴- آنکه این کار و این احیاء را که در تو ایجاد شده آیه و علامت قرار دادیم برای کسی که شک دارد در مبعوث شدن و آن را از قدرت خدا خارج میدانند و میگویند قدرت خدا بمجال تعلق نمیگیرد.

و جواب شما آنکه بعقل و فکر شما محال است آمان نزد خدا تفرق اجزاء امری است ممکن و واقع بعد از مرحله امکان و لذا غیر گرفت من میدانم الان که خداوند جهان قادر است بر هر چیزی و مشکلی که بنظر ماها مشکل می نماید یا آنکه اعلم خوانده شود خطاب بنفس خود میکند یا آنکه خطاب از خدا می باشد و شاهد بر آنکه صد سال طول کشیده مرگ غریب و پخیر است.

یکی آنکه اول خبری که با و داده شد چشمهای آن بود که معاینه

احب زاء بالیه و متفرقه که سگها و سایر حیوانات خورده بودند و جمع آوری شد بقدرت پروردگار عالم .

دوم آنکه : وقتی که برگشت بمنزل خود و بلد خود ، اولاد خود را بر مردان دید و شیوخ ، و در روایت علی ع آمده که وقتی که خارج شد عزیز از منزل پنجاه سال داشت و زن او حامله بود ، برگشت در خانه به سن پنجاه سال و پس او صد سال دشت .

و آیه دوم ، سوره بقره ، آیه ۲۶۰

و اذ قال ابراهیم رب انی کیف تجیب الموقی قال اولم تؤمن قال بلی ولكن لیطهئن قلبی قال فخذ اربعه من الطیر فصرن الیک ثم اجعل علی کل جیل منهن جزءاً ثم ادعهن ینتک سعیا واعلم ان الله عزیز حکیم .

شرح و بیان این آیه کریمه از آیه ای که ذکر شد سابقاً معلوم میشود و معذک مجلاً بیان میشود در ضمن اموری :

۱- آنکه چهار پرنده بگیر ای ابراهیم ، طاووس ، و خروس و کبوتر ، و غراب که کلاغ باو میگویند و اختصاص بطیور برای خصوصیت پریدن آنها و آمدن نزد آن حضرت میباشد با تعجیل ، و قطعه قطعه کن و مخلوط

کن آنها را پس بخوان آنها را به اسم آنها تر تو حاضر میشوند با آنکه مرده
و مخلوط شده اند هر یک بمنقار خود متصل میشوند .

۲- معلوم و صریح آیه است که آن حضرت میدانسته و خواسته او برای
معاینه بوده است و الا از جهت استدلال میدانسته یا آنکه آن پیامبر
گرامی خواسته حجت را بر مردم تمام کند که جای شبهه نباشد، و معذالک هنوز
بعضی از فلاسفه به عقل خود سنجیده و قبول نکرده اند .

بنده نمیدانم چطور خصوصیات جهنم را و خصوصیات بهشت را با عقل
خود درست کرده اند، بنده و امثال بنده با آنها کاری نداریم و از امام
سؤال میشود وقت آن و غیر آنها از ضروریات دین و مذاهب سؤال
میشود نه از فلاسفه یونان، و بنا بر گفتار آنها که گذشت تلقین مرده تلقین
بپوست ما راست و پوست انسان مثل او است و لغو خواهد بود چنانچه
تلقین و احکام میت به اجزاء تحلیلی رفته در عرض پنجاه سال مثلاً لغو است
به حال قرآن ماها میگوید آنچه گفته شد از احکام خداست و باید با اعتقاد
راسخ باشد .

۳- باید اعتقاد پیدا کرد به آنکه خداوند عزیز است و قادر است
و قوی است بر تمام کارها چنانچه در همین آیه میفرماید « و اعلم ان
الله عزیز حکیم » .

اگر سؤال شود که چرا جواب کلام حضرت ابراهیم ع را خدا داد
 و اجابت کرد و سؤال حضرت موسی را جواب نداد و اجابت نکرد
 جواب اول آنکه حضرت ابراهیم ع از شیئی ممکن سؤال کرد و
 اما موسی ع از رؤیت که ممکن نیست سؤال کرد.

و جواب دوم آنکه: خداوند بحسب مصلحت اجابت میکند و بحسب
 عدم مصلحت اجابت نمیکند «لایسئل عما یفعل و هم یسئلون
 تذبیر»: مخفی نیست برای هر صاحب شعور که این آیات که ذکر شد
 و اغلب آیات که ذکر شد حجت است برای معاد جسمانی و اعتقاد بآن
 کسی که به این آیات تمسک میکند، حجت دارد در دنیا و آخرت و
 تمسک بتقلین کرده و خسروانی ندارد، و آنکه اعتقاد ندارد و تاویل می کند
 آیات را بدون شاهد معذور نیست و جوابی ندارد غیر از حرف نلافه
 و حاصل کلام آنکه آن دو سؤال از دو پیامبر اولوالعزم، و جواب
 خداوند تعالی از هر دو حجت است برای بشه عاقل که آن خدا قادر است
 بر خلق اجسام تمام مردم از قبر، و آن خدای خالق یکتا قابل رؤیت نیست
 نه در دنیا و نه در آخرت و این کار بصر نیست کار بصیرت است.

آیه دیگر سوره قمر آیه ۷:

خَشَعًا ابْصَارِهِمْ یَخْرُجُونَ مِنَ الْاِجْدَاثِ كَانَهُمْ

جزا منتشر -

معلوم است و بر هر عاقلی که اعتقاد بقرآن دارد آنکه همین بدن که در قبر رفته از خاک بیرون می آید مثل ملهها پراکنده میشود و آنها که کافر شدند و اعتقاد به اصول ندارند یا اعتقاد دارند و خدا را جسم دانستند و پیامبران نسبت به خبط و لغزش میدهند و علی و اولاد او را بخلافت و امامت قبول ندارند و بالاتر آنکه جبرئیل را میگویند شتابه کرد و قرآن را بنا بود برابر ابوبکر نازل کنند اشتباه کرد و بر محمد ص نازل کرد، آنها در آن روز رست تا خیز میگویند چه روز مشکلی است و روح و قالب مثالی ربطی به آنچه ذکر شد ندارد و از خاک و قبر معنا ندارد بیرون آمدن چون در خاک و قبر فرو رفته تا بیرون آید و نظیر این آیات بسیار است، مراجع کنید که اگر آن آیات هم نبود همین آیات که ذکر شد برای اثبات معاد جسمانی کافی است.

و کرا اُلفت شد عقل مثل ماها بخصوصیات جنم و بهشت و حقایق بسیاری از چیزها و احکام و فلسفه آنها نمیرسد غیر آنچه از اعلام الغیوب و سفراء او رسیده است و معذور نیست کسیکه بدون گفته سفراء از طرف خدا حریفی بزند و فلسفه بیافند شما اگر قبول ندارید و راه یافتگی باز است، التفات باین آیه داشته باش ما یلفظ من

قولِ الْإِلَهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ « انَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ » وَ
 انَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا
 « وَقَفَّوهُمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ »، « فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ
 سُؤَالَ آيَاتِكُمْ أَلَمْ يَكُن لَكُمْ آيَاتُ الْهِرَادِ وَلَوْ فَلفَهُ أَنَّهُمْ لَأَقْنَمُوا
 وَقَبُولُ كَرْدِ تَعَبُّدِ مَعْذُورِ اسْتِ وَنَاجِحِ اسْتِ اِرْعَابِ .

جواب آنکه بلی معذور است و ناجحی است، چون حجّت دارد و بر طبق
 آن عمل کرده و اعتقاد خود را از کتاب و سنت گرفت، و اگر قبول فلاسف
 اعتقاد کرده و تاویل آنها آیات صریح و ظاهره را از آنها قبول کرده معذور
 نیست و حجّتی ندارد، و این قاعده کلیه که گفته شد در تمام احکام شریعت
 سید المرسلین صّ جاری می باشد و چاره ای غیر از این راه و طریق
 برای بش نیست بعد از تصدیق بانه صّ « لا یَنطِقُ عَنِ الْهَوَى
 مَثَلًا یَبْدُو نَمَازَ صَبْحٍ رَابِدٍ وَرُكْعَتٍ یُجَاوِزُ کَمٍّ وَزَیَادٍ بَرَّایِ مُرْدِ جَهْرًا
 بَرَّایِ زَنِّ اِخْفَاءً چَ فلفَهُ بَدَانْدَ یَا نَدَانْدَ .

السفينة ج ۱ باب السین ص ۶۳۴

حکى عن سقراط انه سمع بموسى (ع) وقيل له لوها جرت
 اليه فقال نحن قوم مهذبون فلا حاجة الي من يهذبنا وفي ص ۱۷۴
 جلنس نقل المجمع كلاما من جالينوس يشمل على مخالفة مع موسى

وقوله ان الفرق فيما بين ايمان موسى (ع) وايماننا وافلاطون
وساير اليونانيين ان موسى (ع) يظن ان الاشياء كلها ممكنة عند
الله تعالى فانه لو شاء الله ان يخلق من الرماد فرسا او ثورا رضة
لفعل وانما نحن فلا نعرف هذا ولكن نقول ان من الاشياء شيئا
في انفسها غير ممكنة وهذه الاشياء لا يشاء الله اصلا ان يكون
وانما يشاء ان يكون الاشياء الممكنة ... ثم قال المبح بعد كلامه قد
لاح من الكلام الردي المشتمل على الكفر الجلي امور ثم عد منها ان
الحكام لم يكونوا يعتقد بنبوة الانبياء ولم يؤمنوا بهم وانهم
يزعمون انهم اصحاب نظر واصحاب آراء مثلهم يخطئون
ويصيبون ولم يكن علومهم مقبسة من مشكاة انوارهم كما
زعمه اتباعهم وايضا انهم ينكرون لاكثر معجزات الانبياء و
ايضا انهم كانوا في جميع الاعصار معارضين لارباب الشرائع و
الديانات كما هم في هذه الازمنة كذلك وقد نقل منه صاحب
المشوى ما يدل على ذمه ويبيّن اشعارا في المقام :

استخانتك لفت جالينوس راد

از هو اے اين جھان واز مراد

راضيم كرمين بماند نيم جان كه زكون استري بنيم جھسان

این چنین هم فافل است از عالمی

همچو جالینوس اونا محسومی

آن نداند این رطوباتی که هست

آن مدد از عالم بیرونی است

و درها مشص ٢٢ ج ١٠ قال قدس سره في مقدمة البحار ج ١ ص

٢ ، اذ كنت في عنقوان شبابي حريصاً على طلب العلوم بانواعها

مولعاً باجتناح فنون المعالي من افانها فبفضل الله سبحانه وردت

حياضها واتيت رياضها وعثرت على صحاحها ومرضها حتى

ملات كمي من الوان ثمارها واحتوى جيبى على اصناف خياريها

وشربت من كل منهل جرعة روية واخذت من كل بيد رحفنة

مغنية .

ومعلوماته (قدس سره) قد كان تتلمذ في المعقول والنجوم

والحساب فان هذه العلوم قد كانت متداولة في عصره متعارفة

بينهم مع ما نجد في كتابه هذا مجارا لانوار خصوصاً في كتابه

السماء والعالم شيئاً كثيراً من ذلك .

اقول ، ولا يخفى فوائد مراجعة كلامه في ص ٢٣ مع هامشه

وبيان قول الحكماء وانه لا يصدر من الواحد الا الواحد الا ان

قال فما بالهم يعرجون على احوالهم وتصوراتهم الكاسدة الخ
« وفي ج ١١ ص ٢٢ من البحار، تنقل كلاماً تفكر وافيه ومن

اراد حسن ثناء العلماء عليه فليراجع الفيض القدسي الرسالة
التي كتبها الشيخ النوري في ترجمة العلاء المجلد ١٥ وقد طبع في
صدر الجزء ١٥٥ من طبعتنا هذه واما تعرضه للمسائل الحكمية
والتكلم فيها والرد والنكير عليها احياناً فقد كان قدس سره مع
اطلاعه على مباحث القوم»

يظن بهم ظنه ويتهمهم في سلافة براهينهم وادلتهم سيما اذا
 خالف النصوص الماثورة وذلك لاختلاف مسلكى الاشراق
 والمشاء وتناقض آراء كل فريق ثم تهافت آراء المتقدمين منهم
 مع آراء المتأخرين مع ان كل واحد منهم يدعى البرهان على
 رأيه وقيمه فيجئى الاخر وينسبه الى السفسطة وقيم البرهان
 بوجه آخر على خلافه وقد كان ظنه قدس سره صائبا صادقا
 حيث اسفرضياء العالم عن وجه هذه الظنة فضرب على اكثر مباحثها
 ومباينها خط الترقيين والبطلان فهذا نجومهم وقد كانوا مشغولين
 بها مقربين بذلك عند الملوك وهذا هيئتهم البطالموسية
 وافلاكهم التسعة ع التي كانت شقيقا للعقول العشرة وهذا
 فلسفتهم في الطبيعيات ومن شعبها طب الابدان والنفوس
 قد صارت هباء منثورا، كمثلي صقوان عليه تراب فاصابه

ع حيث كانوا يزعمون ان الواحد لا يصدر منه الا الواحد،
 فالصادر الاول العقل ومنه صدر العقل الثاني والفلك الاول
 وهكذا العقول العشرة وانما انها عدد العقول الى العشرة ليم لهم القول
 بوجود الافلاك التسعة، والتفصيل يطلب في هامش هذه الصفحة

وابل فتركه صليلاً لا يقدر رون على شئ مما كسبوا» انتهى كلامه
 اقول قد صدر من ناقل كلام وهو انه ليس بدن الانسان
 بعد موته باسان فهو كسائر الفضولات في الازمنة الماضية ولما
 الانسان الروح الذي يتعلق ببدن مثالي غير ذلك البدن وفيه اولاً
 النقض بان الانسان الروح المتعلق بهذا البدن الخاص المركب
 من العناصر الاربعة مع قيد الزمان والمكان الخاص والروح
 المتعلق بغير هذا البدن غير الانسان المكلف الموجود المركب منهما
 في الزمان الخاص والمكان فكما ان البدن بلا روح ليس باسان
 كذلك الروح بلا بدن خاص ليس باسان اولي .

وثانياً لانه كلامه عدم احترام لهذا البدن الميت لانه مثل
 سائر الفضولات لاحترامه لان الميت ليس باسان ولا تخصيص
 فيما ذكره القائل بين بدن الرسول (ع) والامام (ع) وسائر الناس
 من العلماء الامجاد وغيرهم، لان القاعدة العقلية لا تخصص
 ولو كان مسلم مسلماً لامرهم (ع) لاتصل النوبة لهذه المقالة الفاسدة
 فيجوز نبش قبر الرسول الاكرم (ع) والامام (ع) وسائر العلماء و
 قبر افلاطون وملاصدرا وغيرهم لعدم احترام بدن الميت و
 نعوذ بالله من هذه المقالة ولا يجوز اقل اهانة بقبورهم (ع) و

لا يجوز الا هانة بقبور المؤمنين فكيف بقبورهم عليهم السلام
 «فما احل اسمائكم واكرم نفوسكم وانفسكم واعظم شانكم»

فلا اظن ان ترضى نفس افلاطون وغيره بهذه المقالة وعلى
 تقدير الرضاية نحن لانرضى بالتقوى بما ذكر لاننا نعتقد بالمقام
 الشامخ لهم من الله الحكيم الخليم وهذه المقالات الباطلة نشأت
 من الجهل بمقامهم من جانب الله قارة ينكر علمهم وتارة ينكر
 عصمتهم وتارة ينكر امامتهم وتارة ينكر شفاعتهم وتارة يهات
 بهم وبافعالهم ويعاب على علي عليه السلام ويستشكل بفعل الحسن ع
 وكل واحد بعد واحد سلام الله عليهم ، مع انه ص قال انا منيرة
 العلم وعلى بابها فليأتها طلابها من بابها ولا نخافة لمن يسلك
 غير هذا الباب فراجع الاخبار الواردة في هذا الباب لعلك تهده
 ونرجع من هذه المقالات الباطلة المضرة بدينك .

اقول : وقد ظهر مما سبق الاشكال بل الاشكالات على
 المعاد الجمال من صاحب الاسفار وممن نرجع علم منواله من
 حيث العقل حسب ما نقله الناقل ولم يذكر في هذا الباب شيئاً
 من الآيات الكثيرة والاخبار الصريحة ولعلها بحسب العدد ازيد
 من خمسين فراجع مادة بعث ورجع وعاد وبدء ونشأ وغير ذلك

وليس ترتيب البحث هكذا بل ترتيبه ان يقال بحسب العقل الناقص
هكذا وبحسب الشرع المقدس هكذا كما في مبحث الكلام والاصول
وغيرها ولا بد للمتدين بدين الاسلام والشرعية المقدسة ان يبين
ويذكر بعضها مثل قوله تعالى «بلى قَادِرِينَ عَلَىٰ اَنْ نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ»
وغيره ومعلوم ان الروح ليس له بنان مثل بنان البشر المركب من
العناصر الاربعة وهل يجوز اتباع العقل الناقص والغاء
الآيات القرآنية وتأويلها مع ان ارسال الرسل والانبياء والائمة
(ع) والقرآن والسنة لالغاء القياس والراى والالاختاج
الى قوله «التي تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي»
والاختاج الى القرآن والمبين والهادى والرسول مع انهم (ع)
خزنة العلم ولا ينطقون الا من الوحي وكل ذلك صدر من
الغفلة والجهل بمقام الشامخ وغفلة من التأمل في حديث
ابان بن تغلب في دية اصابع المرثية واعتقادي ان بعضهم لا يعتقد
بمقام النبوة والولاية والا لا ينفوه شئ مما ذكر، راجع حال
السقراط الحكيم وجالينوس وغيرها.

وقد ذكرنا الاشكال والجواب وقصة ابراهيم (ع) وقصة
عزيز ومقدار من الآيات الصريحة الدالة على المعاد الجماني

بقدر الكفاية لمن كانت له دراية ولقد ارجع الله تبارك وتعالى
امر الاعادة الى امر اول الایجاد حيث خلق البشر بقدرته بلا مادة و
مدة واول الخلق اصعب من الاعادة فراجع التفاسير .

وانا لا ينقص تعجبي بعد الاعتراف باول الخلق كيف يعترى
شك في امر الاعادة وعمدة دليلهم في هذا الباب وباب ان الواحد
لا يصدر منه الا الواحد انه محال ولا يتعلق قدرة الله على المحال
وجوابه ان كل ذلك بحسب عقلك الناقص واما الرسول و
القرآن والائمة يبينون اشتباهك وانه ليس بمحال وممكن ودليل
الامكان وقوعه كما مر في قصة ابراهيم (ع) وعزير وغيرها .

وكما تعجبهم كان من المعاد الجماني ولذا انكروه واثبت
القرآن والرسول ص هذا الامر الذي انكروه « قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي
اَنْشَأَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ » ولو كان المعاد معاداً رتقاً
يخفص اصواتهم وعلى اى حال صيرح القرآن وظاهره حجة لنا فلا بد
لنا من الاتباع ولو كان لك طريق وسبيل غير هذا فاتبعه حتى
ياتيك اليقين .

وتوضيحا نقول ان الرسول الاكرم ص والائمة وخصوصا
الامام جعفر الصادق عليه السلام رئيس المذهب للشيعه لم يقولوا لم

ولم يستشكلوا على الله العظيم بمثل اشكال الحكماء وانهم محال
ولا يتعلق قدرة الله على المحال حتى نقبل منهم لان الله فرض
طاعتهم على العبيد والاحرار ومعلوم ان الحكماء لا يجب علينا ،
متابعتهم لعدم فرض طاعتهم فهذه المباحث المشككة مع كثرة
اختلافهم ، راجع اقوال الاشاعرة والمعتزلة وغيرهم وهذه المباحث
مثل كيفية خلق الجنة والنار والصادق بخبرنا فنصدق وعقلنا
لا يصل الى كيفيتهما الى يوم القيامة فهل يمكن ان لا نقبل و
نقع في العذاب قبل القيامة وبعدها «الم ياتكم نذير قالوا بلى
قد جئنا نذير فكذبنا وقلنا ما نزل الله من شيء ، وقالوا لو كنا
نسمع أو نعقل ما كنا في أصحاب السعير ، واعترفوا بذنوبهم فضحكنا
لأصحاب السعير» وغير ذلك .

ولا فرق بين مبحث المعاد الجسماني وكيفية الجنة والنار فلا
من التصديق والتسليم لامرهم (ع) كما ان الرسول الاكرم (ص)
والائمة (ع) كانوا مسلمين لامر رب العالمين ولا يسبقونه
بالقول وهم بامرهم يحملون ، اللهم ارزقنا التسليم لامرهم (ع) و
هو مقام رفيع لا يناله الا بتوفيق الله وحوله وقوته فلا وربك
لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدون في

أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا .

وقال ص شيبتي آية فاستقم كما امرت وغير ذلك أتزعم ان
الرسول الأكرم ص لا عقل له وأنه مجنون وبهذا تكذيب الله و
الرسول والقرآن والسنة والامام (ع) ونعوذ بالله من هذا
الاعتقاد الفاسد الف الف مرة، أتزعم ان عقل الرسول الأكرم
كان مساوياً للعقل اليوناني ومن تبعه وشجع على منواله وفي
هذا ابطال لمقام الرسالة والوحي والتنزيل وخصائص النبي
(ص) وكفر والحاد من حيث تشعر او لا تشعر .

ولو تعتقد بأنه ص اعقل الناس واحمل وأنه خير البشر فلا بد
ان لا تتكلم بما ذكر وتسلم وتسلم وتعتقد بما قال ص من مقام
الوحي ولا ترجح عليهم احداً لانّ علام الغيوب عندهم ع و
لست بعلام الغيوب ويجب ان اعمهم على كل احد « قل ان
كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله »

لا فرق بينك وبينهم الا انهم عبادك فهم ملائكة سمائك
وارضك حتى ظهر ان لا اله الا الله، وبناعبد الله وبناعرف
الله ولولانا ما عبد الله وبناهديتم وبناستتم وبناهديتم
باب ابتلائهم بالناس منا لا يقبلون وبغيرنا لا يهتدون .

وفي خطبة الامام السَّجَّاد (ع) انا بن من ضرب خراطيم
 الخلق حتى قالوا لا اله الا الله وبنا ينزل الغيث ويدفع البلاء و
 العذاب وغير ذلك، فراجع صفاتهم (ع) وعرفوا انفسهم مقامهم
 ومنصبهم من جانب الله القادر المَنَّان واتقوا الحجة على
 الخلائق اجمعين بتصديق الله رب العالمين وانتم (ع) لا يستنبه
 بالقول وهم بامره يعملون وانتم خزنة علمه وانتم لا يظنون
 الا هن الوحى والتنزيل وغير ذلك.

اللهم انا انا بما انزل عليهم وبما قالوا شهد بذلك فحى
 ولحمى وشعرى وسمعى وبصرى ودمى، اللهم انت الشاهد و
 الموقِّق، نسئل الله النِّجاة باقناعهم، واليونان ومن تبعمم لا يدعى
 هذا المنصب من الله ولو ادعى ليس دليل له الا الهوى ولا تقبل
 منهم ابد الابدين الى يوم الدين لاننا معتقدون بالله والرسول
 الاكرم صلَّى الله عليه واله والائمة الطاهرين عليهم السلام و
 يسئل غدا عن كل واحد منهم عَمَّ ولا يسئل عن اليونان واعتقاده
 هذا مع انهم مخالفون لاصحاب الشرايع بالصرحة .

يقولون ان اصحاب الشرايع يقولون هكذا واما نحن نقول
 هكذا وقد نقل في السفينة ج ١ مادة جلنس ص ٧٤ كلامهم و

مذمة المجلسي رحمه عليهم قال رحمه بعد كلامه قد لاح من الكلام
الردى المشتمل على الجمل امور، فراجع السفينة ونقلنا كلامه رحمه قبل
صفحات في هذا المختصر.

اقول: تأمل في وقاحة كلام اليوناني في مقابل اصحاب
الشرائح مثل وقاحة ابي حنيفة في مقابل كلام جعفر بن محمد الصادق
عليه السلام وقد نقلنا حالاته وقياساته في باب مذمة القياس و
انه ثابت عند الصادق (ع) وما ترك بعد ذلك لحب الرئاسة
كما اخبره الصادق (ع).

ومن كلام جالينوس الذي نقل في السفينة ج ١ ص ١٧٤
ان الفرق فيما بين ايمان موسى ٤ وايماننا واطلاطون وسائر
اليونانيين ان موسى يظن ان الاشياء كلها ممكنة عند الله تعالى
فانه لو شاء الله ان يخلق من الرمال فرسا او ثورا دفعة لفعل
واما نحن فلا نعرف هذا ولكننا نقول ان من الاشياء شيئا في انفسها
غير ممكنة وهذه الاشياء لا يشاء الله ان يكون الا ان قال المجلسي رحمه
ان الحكماء لم يكونوا يعتقدون بنبوة الانبياء ولم يؤمنوا بهم و
انهم يزعمون انهم ٤ اصحاب نظر و اصحاب آراء مثلهم يخطئون
ويصيبون ولم يكن علومهم مقتبسة من مشكوة انوارهم كما زعمه

اتباعهم وايضاً ينكرون لاكثر معجزات الانبياء وايضاً انهم كانوا
 في جميع الاعصار معارضين لارباب الشرايع والديانات كما هم
 في تلك الازمنة كذلك .

اقول : وقد نقلنا صراحة كلام المجلسي ربه بكفرهم ولحادهم
 هنا وكذلك ردهم بالصراحة في باب اعتقاداته وسيرسلوكه
 الذي طبع في آخر توحيد الصدوق الطبع القديم ورده وهو
 العمدة فلا بد للمتدين الاعتناء بكلامه وعقائده رحمه الله .
 واقول للايضاح والتذكرا ان جالينوس انكر بالصراحة كلام
 اصحاب الشرايع في المقامين :

الأول : انكار ايجاد الفرس من الرماد وهو خلاف صريح
 الآية في سورة يس « وَخَرَبْنَا مَثَلًا وَنَبِيًّا خَلَقَهُ قَالَ مَنْ
 يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ
 هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ » ولا فرق بين الرماد والرميم واول الايجاد
 لم يكن ريماً ولا زماناً ولا مكاناً ولا شيئاً في الخارج والوجود
 فاوجد الله البش بقدرته بقوله تعالى « كُنْ فَيَكُونُ » فكيف
 لا ينكر اصل الايجاد وينكر الاعادة وامر الايجاد اصعب من
 الاعادة بمراتب وهذه الآية نزلت على رغم انف كل منكر و

اهل الديانة قبلوا ذلك من الرسول الاكرم ص والائمة المعصومين
 الصادقين الابرار المصدقون بتصديق الله اياهم بلا شك ولا
 ريب وانما الشك والريب لمن لم يعتقد بنبوتهم وامامتهم و
 عصمتهم وعلمهم وانهم خزنة علم الله وغير ذلك من صفاتهم
 الجليلة التي اكرمهم الله بها وجللهم بها العلم بصفاتهم و
 وفائهم « ام يحدون الناس على ما اتهم الله من فضله »
 فراجع مقام الرسل والانبيا واهل بيت العصمة ان كان لك
 دين والابتقى في الضلالة اليوم الدين وما بعد انشاء الله

والثاني: انكار المعجز مثل عصي موسى وتكلم عيسى في المهدي
 وابراء الائمة والابصر وغير ذلك وانكار ذلك تكذيب لاولي
 العزم من الرسل والقران وهي تلقف ما يافكون وهي تلقف
 ما تافكون» ولولم يدرك عقلكم ذلك ما انت مجبور فاسكت
 عما لا تعرف تنجي من الهلكة فان لا تسمع تكن في الضلالة الي
 يوم القيمة والله والرسول والامام لا يحتاجون اليك وانت
 تحتاج اليهم لو تشعروا على كل حال نحن في غنية عن اعتقادكم
 ولا نسئل عن ذلك ابداً سئوال لو امرنا سفر الله بشيء و
 وصل عقل افلاطون وغيره الاخلافه فهل يجب علينا اتباع

الرسول الأكرم والسفراء او يجب علينا اتباع عقل افلاطون
وغيره بالقطع واليقين يجب اتباع الرسل وخاتم النبيين ص وعقول
اليونان لانقيدها شيئاً بل يضرنا اتباعهم وهذه قاعدة كلية تجرى
في جميع المسائل الخلافية بين اصحاب الشرايع واليونانيين ، و
الاعتقاد الصحيح يؤخذ من اخبار ال محمد ص ولا يؤخذ ممن ذكر
لما ذكرنا فهم وابتغتم ولا حول ولا قوة الا بالله العظيم .

« تنبيه » معنى التعبد ليس معناه عدم المصلحة وعدم
الحكمة في المورد او التكلم باللغو وعن الهوى بل معناه عدم الفهم
وعدم ادراك المصلحة بحسب عقلنا والا لا يؤمر بالشرشيء
الا وفيه مصلحة وحكمة وكذلك الترك لانيهي عن شيء الا
فيه مفسدة ولو لم يعقل وجههما فلا بد للمكلف ان
يعمل او ينهي وهو معنى التسليم لامر المولى والسلام على من
اتبع الهدى .

ولو تيسر في اقطار الارض كلها وتسير في السماء والافلاك
كلها وتدخل الجنة ^{انتم} ولن تدخل فيها ان شاء الله وتدخل
النار ولن تخرج منها انتم لن تجدوا قوماً اقرب من الله تعالى من
ال محمد ص ولا نجاة للبشر الا بهذه الوسيلة التي جعلها منة ورحمة

للعباد والدليل على ذلك امور صريحة لمن اعتقد بهم وبمقامهم
صلوات الله عليهم اجمعين .

منها زيارة الجامعة مع التأمل في تمام مضامينها ومضامين
الزيارة والصلوة عليهم الصريحة الصريحة، الثاني عن الصادق ع
آخر الخبر «وبنا ينزل الغيث وبننا ينثر الرحمة ويخرج بركات الارض
ولولا ما في الارض من الساخت اصل الخبر ص ٣٣ في كتاب عقيدة
الشيعة .

الثالث : خبر عبد العزيز في وصف الامام ع ص ١٢ «منها
صلت العقول وقاهت الحقوم و... عن وصف شان من شان
اي الامام ع ان قال ايظنون انه يوجد ذلك في غير آل رسول
الله ص، كذبتهم والله انقسم ومنتهم الاباطيل اذا ارتقوا
مرتقى صعبا وغير ذلك فراجع كتاب العقيدة الذي الف لبيان
منصبهم من الله من الاخبار العامة لجمعهم وللخاصة لكل واحد
منهم ع وهو كتاب نافع لاهل الدين والحاصل اننا نعتقد بما ذكرنا
وانت تعتقد بصحة كلام افلاطون وملاصدرا وجالينوس فانظر
حتى يأتك اليقين، كل يجعل على شاكلته وهم ع ساسة
العباد واركان البلاد، والسلام .


لا يخفى ان ما نقله في هذه الرسالة يوجد في الكتب القديمة

كتاب المعاد و ١٤ البحار وما يوجد في الكتب الجديدة اخذ او
طابق كتب العامة ونقل الاعلام اقوالهم وردوا اقوالهم وليس
ما ذكر في الكتب الجديدة امر جديد او ليس شخص خاص مرادنا
واهل الخبرة يعرفون ما نقول فراجع ، وبعد ذلك تكلم بما تريد تقول
والمراد بيان الاعتقاد بالدليل ، لا الفرض والمرض العليل .

والله الموفق ، شهر صفر (١٤٠٠) محمد باقر بن
محمد حسين الأصفهاني ، عفا الله عما سلف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وبه نستعين وصلّى الله على محمد وآله الطاهرين ، قال الفقير المحتاج محمد باقر ، لما وافقت على بعض التعبيرات الركيكة مثل الكسرى وغيره بنيت ان ابين موارد الخطر في موارد زلات البشر ، لعله ينفع يوم النشور وبعث ما في القبور وحصل ما في الصدور بنحو مجمل لابنحو الشخص والمفصل وسميته وقاية البشر باعلام مورد الخطر ، الحذر ثم الحذر من غير ما بينه خير البشر .

من شبه الله ومثله بهذه الصورة  فتداركها بامر عظيمًا والدليل على ذلك امور :

١- ليس كمثلها شيء لا يشبهه شيء

٢- الحمد لله الاول بلا اول كان قبله والاخر بلا آخر يكون بعده

الذي قصرت عن رؤيته ابصار الناظرين وعجزت عن نعمة اوهام الواصفين
(الصحيفة ص ٢٢)

٣- كلام امير المؤمنين فلاحظ النهج .

٤- كل ما توهمتموه فهو غير الله - عن الصادق عليه السلام .

٥ - كل ما ميزتموه باوهامكم فهو مخلوق لكم مروود اليكم عن

الباقر (ع) من قال بالجبر فهو ملعون - من قال بالتفويض فهو كذلك
من قال بالخلو في حق الانبياء والرسل والأئمة فهو ملعون ، من قال
بعدم العدالة في حق الله فهو في خزان عظيم ، ومن انكر النبوة ، فقد
كفر بالله والقرن العظيم ، ومن انكر الولاية ، فلانصيب له في الآخرة
وان كان له في الدنيا حظ قليل لافادة الشيعة ، وحفظ دمايتهم وييل
لمن كان شفعاؤه خصمائهم ونعوذ بالله ان اكون كذلك لان هذين
المنصبين من الله العزيز القهار ، لاحظ لاختيار المخلوق في هذا
المنصب ، وقد بين في محله مفصلاً فراجع .

وكما لاتصح النبوة بالشورى لاتصح الولاية بالشورى ، من انكر
خاتمة نبينا محمد صلى الله عليه وآله ، وانه لاني بعدى فقد انكر عدد
الانبياء ، وان اوله آدم ع وآخره الخاتم ص ، من قال ان العقل
اذ تجل واستكمل لا يحتاج الى الرسول والهادي فقد اعرض عن
الذكر والقرآن والرسول والهادي مع انه ص خير البشر ورحمة للعالمين
ولا يدعي ذلك الا فاقد العقل والبصيرة ، وما قال ابو بكر وعمر
وعثمان بمقالة هذا القائل وزمانهم وعقلهم اكمل من هذا القائل
وعن علي عليه السلام انا عبد من عبد محمد ص والائمة (ع) ما تكلموا بمثل

هذا الكلام ، مع ان علمهم وتعلمهم من الرسول ﷺ لانقض فيهم عقولهم
 فوق عقول الناس وهم اشجع الناس واعلمهم وقول هذا القائل علمه
 مع ادعاء كمال العقل لنفسه ، هل كان موافقا لشرعية سيد المرسلين
 ﷺ او كان مخالفا وعلى التقديرين يلزمه خاتمة جديدة وكيف ذلك
 وهو نفسه يصترح بعدم الاحتياج بالخاتمة لان العقل استكمل وبه يعلم
 القبيح من الحسن وما ادري من اى جهة اختلفت الحكومات مثل
 اختلاف الايران وامريكا وغيره فهل لهم عقل او لا عقل لهم فعلى الاول
 اى عقل يجب اتباعه بحيث لا يعتد بغيره لانه استكمل وعلى الثاني يلزم
 التناقض وعدم الاستكمال فيلزم اتباع الهادى والرسول مع ان
 الرجال السياسيون يتكلمون حول الرئيس وجملة الاقتصاد ونظم
 المملكة ومع هذا يمكن ان يقال لا عقل لهم .

والحاصل ان الامر لو كان بيد عقلنا لا يصلح شىء الى اليوم
 القيامة ، من اسند الرسول بالخطب والعثرة والجهل فكان هو كاذب
 جهل ، من انكر العصمة فيه فقد رد نزول آية التطهير فيه ، من قال ان
 منشى النبى ﷺ كان يهوديا واحدا في المدينة فقد رد حليا (ع) في
 جمع القرآن واثبت ان القرآن الكريم بواسطة انشاء اليهودى - و
 قالت اليهود يد الله مغلولة فغلت ايديهم ولعنوا بما قالوا .

ومن اسند الجهل الى الأئمة (ع) فقد جهلهم ومن جهلهم
 فقد جهل الله ، وقال الصادق عليه السلام المنكر لا تخزنا كما المنكر لا ولنا
 وقال أيضاً من شك في كفر أعدائنا والظالمين لنا فهو كافر ، ومن
 استهزء بهم او باحدهم فالله يستهزئ به ويمد في طغيانه .
 من استهزء بالدعاء وامثال المفاتيح ، فقد رد كتاب الله « قل
 ما يعيبوكم ربي لولا دعائكم وادعوني استجب لكم » « وامن محيب
 المضطر اذا دعاه ويكشف السوء » هذا مع ان المستهزء بالدعاء -
 مستهزء بالقرآن لان القرآن مشتمل على الدعاء والذكر والشاء وغير
 ذلك ، من فسّر القرآن برايه من دون مراجعة القواعد والاحبار
 الواردة عن اهله فهو في النار . لتوقفه على العلم بالناسخ والمنسوخ و
 المطلق والمقيد والعام والخاص وكل ذلك عنده اهل ، اما يعرف
 القرآن من خوطب به ومن نزل في بيته ، ولا يعلم تأويله الا الله و
 الراسخون في العلم .

وغير الاهدل ينج كل ما يراه ولا يخاف ولا يعتقد بعقباة
 من اخذ علم الدين من غير اهله فقد اخطأ وخر خسرانا ميئاً ١
 ومراتب اهل العلم والدين هكذا ١ الله ٢ الرسول ، وعلمك ما لم
 تكن تعلم والأئمة الاثنا عشر وعلمهم بواسطة الرسول اولهم علي بن ابي طالب

قال على عليه السلام علمني رسول الله الف باب الخبر وآخرهم
 الحجة القائم المنتظر كلهم نور واحد وفي زمان الغيبة العارف
 باحكامهم مع سائر الشرايط المقررة في الكتب الفقهية ولا يؤخذ معالم
 الدين من متعلم الغربي والخارجي لان ليس اهل لذلك ، ولذا يتكلم و
 يستهزء باهل الدين والايمان بائى نحو كان بل يستهزء بالنبي و
 الرسول والامام لجهله بمقامهم عند الله وعدم اعتقاده بالحساب
 والكتاب ما يلفظ من قول الاله الذي رقيب عتيد .

وانا اطلب الانصاف من صاحب النفس الزكية وصاحب لوجده
 ان يقول ان فلان عابد النار احسن من فلان بن فلان المسلم المومن
 العالم واقول واعلن اعلان الخطران تاخذ معالم دينك من غير
 اهل ايجي لك ناصح امين ، فان اخذت من غير اهل تهلك من حيث
 لا تشعر او تشعر ولا مفتر خدالك وانت باختيارك اخترت غير الاهل
 هنا تبصرة لا يجوز ترجيح اليهود والنصارى على المسلم القائل بشهد
 ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله هم فكيف يترجح اليهو
 مثلا على عالم الاسلام والتشيع ، والغرض المهم من خلق الجن والانس
 العبادة وهم خدأ يسئلون عن العبادة ولا يسئلون عن اختراع
 السيارة والطيارة وسيركرة القمر والشمس والكرسى وعلم الجغرافيا

والشهي والحساب وكل ذلك فضل ، قال المجلي معناه فضول
لا يعتنى به غداً فمع الدين ينفع في الدنيا والاخرة وبدون الدين ينفع
في الدنيا والاخرة لمن يعتقد بها والانبياء والرسل والكتاب والامام
ارسلوا الى البشر لتعليم معالم الدين اليه .

هنا سؤال ، لو اردت اشتراء الذهب تسير الى العارف

بحقيقة الذهب المتجرب الامين ولا يميز وجدانك ان تسير الى
البقال والتجار وخياط اللحاف وغير ذلك بلا ترديد عليك فكيف
يميز وجدانك ان تاخذ معالم الدين من غير اهله والغربي المتجدد
من ناقش في الاخبار الواردة عن الأئمة ع بمضه قرون ، اقرنا
سالفه ولا يمكن التمسك بهامع دس ابى حنيفة مثلاً فيها فلهو مردود
بامور :

١ - زمان القرآن اسبق من زمان الاخبار

٢ - ان القرآن والاخبار والعترة ثابتان اليوم القيامة حرامه
حرام الى يوم القيامة وحلاله حلال الى يوم القيامة ، وغاية الشيء
واخره ليس مبطلاً لاوله وابتدائه وسببه بوجه لعله يأتي ، يمكن
اجراء هذه القاعدة في الغاية العبادية مثل الوضوء لائتان الصلاة
مثلاً ولا تجرى في النواقض مثلاً الوضوء مستحب للنوم وغيره لكن

النوم ناقض للوضوء فلا يمكن ان يقال ان النوم غاية للوضوء
فلا يبطله كذا افاده بعض الافاضل .

٣- ان علم الرجال والدراية وضع لتشخيص الصحيح من السقيم
فلا بد لمن اراد التمسك لاثبات امر او نفيه بمراجعة ذلك العلم مثلاً المجلسي
رحمته يذكّر مدارك كتابه في الفصل الاول ويذكر في الفصل الثاني جهة
تمييز الصحيح والسقيم .

ورابعاً: ان من ناقش في الاخبار يمسك باخبار عامية التي لا يعتنى
بها وان شاء الله يأتي .

مصادر بحار الانوار ج ١ ص ٤٠ توثيق المصادر ص ٢٦ وكذلك
كل من اسند حكماً او خبراً الى الامام كالصادق ع مثلاً لا بد له من علم او
علمي بكلامه وبعد ذلك يسنده اليه والا لا بد له ان يسند الى كتاب ينقله
منه فلو لم يكن عالماً بكلام الامام ولم يسند الى كتاب كان صومه
باطلاً لو كان صائماً ودخل في جملة رجل قضى بالحق وهو لا يعلم
فهو في النار او رجل قضى بالجور وهو لا يعلم فهو في النار حيث لم ير
الامام (ع) ولم يسمع منه، وهو دواعي ادواؤه وغالبنا مبتلى به
ورضه عدم الاعتقاد حقيقته كما هو حقه .

وتقول ولا تنبالي بما تقول في حق الغير او قيل في حقنا وتستهزؤ

بمقام الرسول والامام والعالم الذي يجب اتباعه مع الشرائط المقررة
 له ولنا ونهلك من حيث لا نشعر ومع ذلك نستجير بالله العظيم ونتوب
 اليه اللهم وانه لا وفاء لي بالتوبة الا بعصمتك وحولك وقوتك .

ومن غير عن طواف ابراهيم (ع) بالبيت الحرام واول بازيگر
 يعنى باول من يلعب بالبيت فقد استهزء بالخليل والبيت وهذا التعبير
 يناسب ملعبة الصبيان ولا يناسب مقام البيت ومقام خليل الرحمن
 ومن قال في حق الامير (ع) انه كان له ثمان سنين ويعبد الاصنام
 والرسول الاكرم (ص) دعاها الى عبادة الرب وبعد ليلة اجاب على
 دعوة الرسول (ص) فقد استهزء بمقام علي (ع) الذي هو نفس الرسول
 وما ذكره موافق لما ذكره العامة مخالف لما ثبت عند الشيعة والعجب
 كل العجب بمن قال بما قيل ونفسه يناقش في الاخبار الواردة عن الائمة
 الاظهار بمضه قرون كثيرة ولا يعتمد بالاخبار والدعاء وهناتمسك بالخبر
 العامى الذى لا يعتنى به عند الشيعة وقد سبق الاشارة الى ذلك و
 ياتى بالمناسبة امثال ذلك، قال الصدوق (ع) في باب الاعتقادات ص ١٨
 اعتقادنا في الانبياء والرسل والائمة والملائكة عليهم السلام
 انهم معصومون مطهرون من كل دنس وانهم لا يدينون ذنباً لا
 صغيراً ولا كبيراً ولا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون

ومن نفى عنهم العصمة في شيء من احوالهم فقد جهلهم ومن
 جهلهم فهو كافر واعتقادنا فيهم انهم موصوفون بالكمال والقمام و
 العلم من اولد امورهم واواخرها لا يوصفون في شيء من احوالهم
 بنقص ولا عصيان ولا جهل ومن قال بان كل بلد لم يكن فيه مبلغ
 اسلامي فهو اعلى واحسن من بلديكون ويوجد فيه مبلغ اسلامي ، و
 يستشهد بما ذكره اقول :

هذا مخالف صريح لقوله تعالى « بلغ ما انزل اليك » (وما على
 الرسول الا البلاغ) ومخالف للتخصيص والترغيب الذي صدر من
 الامام الهادي عليه السلام بن محمد (ع) واخبره فبشر بالجزيل من ثوابك و
 انذر بالاليم من عقابك وحذر باسك وذكر باياتك الخ ومخالف
 للفرعين المهمين الثابتين عند الشيعة بل عند غير الشيعة من
 المخالفين الامر بالمعروف والنهي عن المنكر « كنتم خير امة اخرجت
 للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر » على قرأته معروفة
 والحاصل ان ما ذكره لا يصدر الا من الجاهل بقواعد الاسلام او
 معانده او الناصب والغرض المهم من بيان امثال ذلك انه لعل
 شخص تنبه واستيقظ من نوم الغفلة وتوجه الى بطلان ما قيل
 وترجي من الصفات الحيوانية الى جهة الانسانية والنشأة العالية

الكالية التي خلق لها والسلام .

من اهان بطعام العزاء وأنه بعد ساعات يوجب توليد
المثل فقد اهان بصاحب العزاء واطعام الطعام ، ووردت اخبار
صحيحة في اراء العطشان واطعام المساكين والجوعان وكسائهم
يوم الغدير وغيره ، فتنبأ ايها العاقل وتفكر فيما تقول فان في
الافعال والاقوال حتم الانفاس ، الشاهد لما حَفَّ عَنَّا وَإِنَّ رَبَّكَ
لَبِالْمُرْصَادِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ .

من قال بصحة الشورى ، نبين امورا لا بد من بيانها وبعد

النظر فيه :

- ١- التمسك بآية « وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ » سورة ٣ الآية ١٥٣
- ٢- « وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ » الآية ٣٦ سورة ٤٤ .
- ٣- تعيين خليفة الرسول بالشورى في السقيفة .
- ٤- اخراج علي بن ابي طالب ع واصحابه من الشورى .
- ٥- ان توافق الاكثر اجماع .
- ٦- ان هذا التشكيل مورد قبول المراسي وسائر الحكومات
الاجتماعية ولو كانوا غير مسلمين .
- ٧- ان الرسول الاكرم يعتقد بالشورى ويعمل بامر الشورى

٨- ان عمر بن الخطاب باصل الشورى وكذلك عثمان وكذلك

علي بن ابي طالب (ع) بيعة عامة التي تسمى بالشورى .

٩- الاقلية التي لم يدخلوا في الشورى كانوا احراراً ولم يصدر

من الرسول ص وعلی ع تشييع عليهم وازراء عليهم وهذا عدة ما ذكر في المقام فنقول ومن الله الاستعانة .

١- وشاورهم في الامر فاذا عزمت فتوكل على الله .

وفيه اولاً ان الرسول الاكرم هل كان ناقصاً في العقل حتى يحتاج الى المشورة ويتم عقله ونعوذ بالله ان اقول بذلك والوزر على من قال بل هو اكمل من سائر الانبياء وفضل اولاد آدم (ع) كما اخبر به وقال ولا فخر لي .

وثانياً: ان المناسب ان يقال فاذا عزمتوا فتوكلوا على الله وثالثاً ان مشاورته ص معمم يتضمن تأليف القلوب كما رأينا من بعض الاساتيد في النجف الاشرف ويناسب ما ذكر صدر الآية «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ» .

ورابعاً: على فرض عدم فهمنا جهة المشاورة معمم فالواجب التحرز عن كلام يوجب العصيان العظيم بمقام الرسول الكريم ص و ٢- «وَأْمُرْهُمْ شُورَى» اقول المشورة والمشاورة بين

المؤمنين صفة ممدوحة تورث تاليف القلوب ويخرج الضغن من القلوب أولاً، وثانياً ان الاستبداد بالرأى امر غير مرغوب فيه وثالثاً: ان هذه المشاورة بين المؤمنين لم تتقيد بالاكثريّة الاقلية فهي ممدوحة تماماً المراتب والاكثريّة لا تلازم الظن القوي لانت الظن القوي قد يحصل من الأقل خصوصاً لو كان الاكثر من المهج والأقل كان محلّ الاعتماد كما هو واقع في اكثر الامور الاجتماعية كما قال تعالى «واكثرهم لا يعقلون» «واكثرهم الفاسقون» وغير ذلك، هذا مع ان الظن لا يغني عن الحق شيئاً، في الامور الخبرية فكيف باعتباره في الامور الاجتماعية الرياستية في شؤون الاموال والنفوس والفروج بالنسبة الى الرعيّة وحفظ نفوسهم ودمائهم وصغارهم ومجانينهم .

فأمل فيما ذكر ولا يتسهل الامور المذكورة وهذا الامر من القضاء والفتوى اشكل بمراتب كثيرة جداً وحكم الاكثريّة لا يكون نافذاً في حق الأقل خصوصاً مع تصرّح بعد انتخاب المنتخب او عدم صلاحية الامر الرياستية فعلى هذا يشكل امر المنتخب والمُنتخب وعلى اى حال الآية الثانية لا يوافق الغرض ولا يشاء المرض كالاول وكل ذلك يبيّن في الامور الآتية والرسول الاكرم ص له الرياستية

الخاصة بحكم الآية النبويّ اولى بالمؤمنين من انفسهم » ويمكن
اجراء ذلك في حق الامّة وخلفائه الخاصة من ولده بآدلة اخرى ولا
تجربى في زمان الغيبة في حق النائب الذي له منصب القضاء و
الفتوى الأبالقة البالغة فوق مرتبة الفتوى والقضاء والنبويّ ص
واولاده رحمة للعالمين لاندرك مقامه ومقام الامام اللهم ارزقنا
معرفتهم حق معرفتهم .

٣- تعيين خليفة الرسول ص بالشورى في السقيفة وفي اثناء
تعيين الخليفة والامام بيد الله لانه عالم بالاسرار ولذا يحتاج الى
النص الصريح من الرسول الى الامام والامام نص على امام بعده
كما يشهد بذلك نصب الرسول ص على بن ابي طالب يوم غدیر خم
عند محضر مأتى الف او مائة الف او سبعين الف نفر واحند
البيعة له في هذا اليوم حتى من فلان وفلان وفلان مع قولهم
يحيى يحيى لك يا امير المؤمنين ، ونزول « اليوم اكملت لكم دينكم و
اتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً ، ودعاء النبي الاكرم
بعد ذلك ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه الخ .

مع ان فلان وفلان وفلان كانوا ناظرين وحاضرين -
فيستدل لهم لم يأخذ بيد فلان وفلان وينصبه مع ان حجما عم

اخف على الظاهر ولاحظ للناس في تعيين الخليفة لنقصان
 عقولهم الكاسدة الفاسدة ولذا اختلفوا بعد ذلك وقالوا منا امير
 ومنكم امير وهذا الاضطراب الشديد وقع من اختيارهم ولم لم
 يقع هذا الفتن والاضطراب في امر النبوة مع ان النبوة والولاية
 والامامة نشأ من جانب الله ولذا سئلوا النبي ص آمن عندك
 او من الله واجاب صلى الله عليه وآله انه من الله ومع قطع النظر
 عما ذكر لو كان في قلبك شك او ريب فاعتقد بان الرسول ص لا
 ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى ولو ما آمنت بالرسول
 والقرآن فان تموت احسن لان وزرك اقل مدة عمرك .

٥ - لم يشارك على ع واصحابه في الشورى لان الذين
 ظلموا حقه بدلوا ما قيل لهم ولذا احتج الامير ع على ابي بكر حيث
 ادعى الاجماع ورده بمخالفة اصحاب رسول الله الذين كانوا
 من اصحاب الرسول الاكرم ولا كلام لاحد في مصاحبة الرسول
 اياهم واحتج على ابي بكر بقوله ع انشرك الله اربعين مرة
 واحتج على اهل السقيفة بقوله انشركم الله هل تعلمون
 هكذا وهكذا بمثل ما مر ولا يحتاج خلافة الامير ع الى تعيين
 الشورى بعد النص الصريح من الله والرسول ص والشورى لا

يسوى فلأبعد ما ذكر .

٥ - ان توافق الاكثراجماع ، اقول يعبر عنه بالمشهور ، و
 الاشهر والاجماع يعرف تعريفه من اهله لامن الغربي غير المطع
 ولوقبلوه اهل المدن والسياسة وقد عرف الاجماع وشرطه العلاقة
 المحلي في آخر كشف اللثام في ضمن وصاياه لولده الفخر في ضمن
 شرائط المفتى .

٦ - ان هذا التشكيل مورد قبول الدمكرايم وسائر الحكومات
 وجوابه اناسامون لنا امام وكتاب فيه ما يحتاج الناس ولا يحتاج
 الى قانون اهل الرياسة والسياسة الخارجية .

٧ - ان الرسول ص يعتقد بالشورى ويعمل به

وجوابه : ان ما يراه كان صواباً يغير واو لم يغير وله منصب
 خاص ليس لغيره كما سبق ، ولو بقي في المدينة كان فعله صواباً
 وليس عليه صم حاكماً فاقى ربط بين اكثر تينا واقلينا واي
 حكومة للاكثر على الاقل مع المساواة بين الافراد والطبقات
 ولا يتحمل الاكثر لوزر الاقل ولا يتحمل الاقل وزر الاكثر فمهم في
 شرع سواء وليس احدهم حاكماً على الاخر الا اذا رأى نائب
 الامام عم صواب ما ذكر تحت شرائط خاصة فلا كلام حينئذ و

ثانياً لو كان الشورى محلّ اعتماد وعمل له صحّ فإني داع لنصيب
 خليفته في حجة الوداع عند حضور الناس مع كثرتهم لقول الله عزّ
 وجلّ «يا أيها الرّسول بلّغ ما نزل اليك من ربّك وان لم تفعل
 فما بلّغت رسالته والله يعصمك من الناس» فالاحسن ان يكل
 الناس ونفوسهم واخيارهم في امر الشورى وتعيين الخليفة
 ويستريح ويستريح من هذه الجهال والمجنجال والاضطراب من
 ذاك الزمان الى زماننا هذا وتستريح انت ونحن من هذا القيل
 والقال وكانت بيعة الناس لعليّ وتهنيتهم له بامرة المسلمين بعد
 نصب الرّسول الاكرم صحّ عليّاً صحّ فعلى مولى كل مؤمن ومؤمنة
 بنصّ الرّسول صحّ يوم الخدي لبالشورى والبيعة .

٨- ان عمر عين الخليفة وفيه ان عمريّ منصب له من الله
 او الرسول حتى يعين الخليفة بعد الرسول صحّ ولو كان له منصب
 من الله والرّسول لا يحتاج الى الشورى وكذلك عثمان ، نعم
 الشورى يعين خلافة عمر وعثمان لا غير .

ونحن نقول ان الولاية تلو النبوة وهما من الله لا باختيار
 الناس ونتمسك باثني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل
 بيتي ، وانت لا تقبل وانت تتمسك بالحيث كالشورى الذي

هو مشار الفتنه كما شاهد في اختلاف الحكومات والرياسات الجمهوريه
وانت متوقع لقبولنا ونصالح فاننا تابعون لعليّ وانت تابع لعمرو
عثمان وغيرهما ولا تتراع ، المرع يحشر مع من احب ولو كان حجراً و
نحارك اولي من حصر علي رايك .

٩- انه قد سبق ان تكليفه واختياره غير اختيارنا فهو صم يعمل

بتكليفه وهو معصوم ونحن غير معصوم فلا بد لنا من العلم والعمل
بقانونه صم في مورد العرض والنفوس والدماء والحاصل ان الاكثريه
من حيث هي لا تكون حاكمه على الاقل ولو كانت حاكمه على الاقل لا وجب
لاعتراض احد منهم بالاكتر لسقوط حق الاقل وادغام حق الاقل في
حق الاكثر وما اظن ان ترصد نفس بالادغام وعدم حق للاقل مع
فرض المساواة والاخوة في القران والتوحيد والنبوة والامامة وغير ذلك
وانت اذا تقول بذلك لادليل لك حتى الاصل الشرعي على خلاف قولك
فلا بد من التأمل لان المقام مزال الاقدام فاحطط لديك ان كان
لك دين والآفانت في الراحة في اليوم .

اقول ولاصحاب الثوري دليل آخر اشترنا اليه وحاصل ما

يقولون ان في غزوة احد اختلفوا فقال طائفة بنقي في المدينة وطائفة
اخرى قالوا نغزو واخرج المدينة وعل ما قالوا كان هذه الطائفة

الاولى الاقلين فتابع النبي ﷺ الاكثر وغروا وصاروا بعد ذلك مغلوبين ولم يتعرض النبي ﷺ الاقلين بعد مراجعته ﷺ من الغزوة ونظيره لك فعل على (ع) في بعض الغزوات وفي كل ذلك نظر يظهر، وفيه أولاً ان فعل النبي ﷺ لا يقاس بفعلنا :
 ١- النبي ﷺ اولى بالمؤمنين من انفسهم :

٢- نحن قوم لا يقاس بنا احد فلو اختار البقاء في المدينة وغزى فيها كان فعله صواباً وفعله ﷺ حجة ولكن جهة الفعل مشكوكه لناهل هو بنحو اليقين أولاً وبعبارة اخرى لا بد ان يثبت ان متابعة الاكثر مرضية وغيره غير مرضية ومثل هذا يجري في جميع الافعال الصادرة منهم الا بقرائن اخرى تبين التعيين ، وثانياً ان الاكثرية لو كانت حجة على قولكم لا وجه لتعرض النبي ﷺ لهم ولا لتعرضهم لفعل النبي ﷺ فلا حجة لهم وتمامية الحجة عليهم فلا بد من اختناقم ولا حق لهم للتعرض على الاكثرية حتى يموتون ولا وجه لغضب حق على ﷺ وفاطمة ﷺ ولا وجه لقول على وفي العين قذى وفي الحلق شجى ولا وجه لقوله لقد تقصصها فلان ولا وجه لقوله ﷺ في خطبة الوسيلة نقلها في روضة الكافي ولا يجوز لعن غاصبهم واكثر واكثر من ذلك في عباراتهم ودعائهم اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد واله واخر

تابع له وفي زيارة فاطمة ع المعصومة حقا ولا وجه لفعل اثني عشر رجلا
 يريدون ان يجروا ابابكر من منبره وشاوروا امير المؤمنين ع فقال
 لهم قولوا لابي بكر ما سمعتم من النبي ص حتى يتم الحجة عليه ومنهم ابي
 ابن كعب لان بالشورى ثبت حقم على قولكم فلا وجه للدعاء على ع
 وغيره حق على ع وغيره لسقوط حقه بالشورى وما ذكرنا مجمل من المفصل
 ولا ظن ان يتكلم بما ذكر من كان من الشيعة ومن كان متشيحا
 نعم لو كان من اصحاب فلان بن فلان يتكلم ويحسب زيدا من ذلك
 ونحن بريئون مما ذكر وذكروا في حق الاعلام ومن لا يراعي حق
 الامام المفروض طاعته فكيف بالاعلام الذين يجب اتباعهم فكيف
 ترضى نفس بمثل ذلك وهو احق بها ولا اقل ان من الملائية
 وهو منهم لان المدار ليس على اللباس بل المراد منها صاحب الوعد
 والخطابة والكتب وتدريسها فهو مجمع لها ومجمع لجميع
 الجارات فكيف يكون عابدا للنار على من المراجع ونعوذ بالله
 من شر النفس « ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي » و
 ما وجد القوم اقوى وانفع من حيلة الشورى لاسقاط حق
 على ع واولاده فمن اثبت الشورى اسقط الحق واثبت الباطل
 ومن اسقط الشورى اثبت الحق ولذا لم يدخل امير المؤمنين ع

واصحابه الخاصة في الشورى كما سبق والتابعين لهم ليسوا ولم يقرّوا
 بالاصل الثاني عشر من قانون الاساس للاسلام وهو المذهب
 الجعفرى الذى لا يغير ولا يبدل فعلى هذا لم يكن لهم حظاً فى
 تعيين الرياسة وتعيينها ولولا خوف الاطالة وغيرها لبسطت اكثر
 مما ذكر وفى صلوة (٣) لعن الله امة غصبتك حقك وقعدت
 مقعدك ، فراجع شكوى من الشورى .

تذيير : لا يخفى على الناظر فى السير والسلوك ان اقوى الحيل
 للظالمين والغاصبين لحق امير المؤمنين (ع) ، واولاده عليهم السلام
 حيلتان ولا درى ايتهما اقوى تأمل ، حيلة الشورى كما سبق بيانها
 وحيلة رفع المصاحف فى الغزوة ووضعها على الرأس حيث استمهل
 مالك الاشر من الاميرع مقدار شرب الفرس الماء للفتح وسلطنة
 الاميرع وقالوا له ٤ ارسل الى المالك حتى يرجع والانهوك متكففاً الى
 اعدائك فارسل ٥ الى المالك وقال ارجع فقد وقعت الفتنة فرجع
 المالك وهذا الامتحان والفتنة باقى قيام الامام المنتظر روى
 فداه والى يوم القيامة ويتبعون ابناء الدنيا مواليمهم ورؤسائهم
 ان عبادى ليس لك عليهم سلطان انما سلطانهم على الذين ينولونه
 اللهم احفظنا بعينك التى لا تنام .

قال في البحار ج ١ ص ١٣٤ آتاه الثمينة أي الرضى الشريف نهج
البلاغة وقد عبر بعض بأنه لفاف لفافة ينسب إلى الأمير ٤ .

اقول: قد عبر عن الحق بغير الحق ونبين المطلوب في ضمن مقدمات
ومقصد، المقدمة في بيان شروع النهج، قال في الذريعة ج ١ ص ١٤ حرف
الشين ص ١١١ نهج البلاغة كالشمس الطالعة في رابعة النهار إلى أن
قال أنه دون كلام الخالق وفوق كلام المخلوق ونعم ما قيل:
كلام على كلام على وما قاله المرتضى مرتضى

ويذكر في الذريعة قريباً من سبعين شرحاً من ص ١١١ إلى ص ١٦٠
وهذه الشروح مختلفة من حيث قلة نقل الخطب وكثرة نقله ومن
حيث العربية والفارسية ومن حيث المعاني الدقيقة والفصاحة و
البلاغة ومن الجهات اللفظية وغير ذلك ولنا بصدور بيان ذلك
والمقصد المهم بيان أنه من كلام أمير المؤمنين ع كلاً أو بعضاً، و
الشاهد على ذلك أمور:

أن نفس الرضى الشريف الزكية سينده إلى قول أمير المؤمنين
ويذكر السند كلاً أو بعضاً، ولعلنا نذكر سند الخطبة الأولى أو يزيد
قال الرضى في مقدمة نهج البلاغة ص ١٢ طبعة مصر شرح عبده
ورأيت كلامه عليه السلام يدور على أقطاب ثلاثة: أولها الخطب

والاوامر، وثانيها الكتب والرسائل، وثالثها الحكم والمواعظ فاجمعت
بتوفيق الله تعالى على الابتداء باختيار محاسن الخطب ثم محاسن
الكتب ٤ محاسن الحكم والادب مفردًا ومن جملة وصايا المنقولة
في نهج السعادة جلد الأول من وصايا من ثقة الاسلام محمد
ابن يعقوب الكليني عن علي بن محمد وغيره عن سهل بن زياد
محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى جميعًا عن ابن محبوب عن هشام
ابن سالم عن ابي حمزة عن ابي اسحاق السبيعي عن حدثه قال
فسمعت امير المؤمنين عليه السلام يقول ايها الناس ان كمال الدين
طلب العلم الى آخره وكذا باين الخطب ٢ فلو كان النهج منه لم يكن
لذكر السنن وجهًا ٣ قال في الذريعة ومن الاصول الاولية ما
الف في عصر الامير ٤ مثل كتاب الخطيب تأليف ابي سليمان
زيد الجهنزي الذي شهد حروب امير المؤمنين ٥ ثم نقل الى سائر
الكتب التي الفتى في جمع خطبة ٦ الى عصر الشريف الرضي ٧ مما لا يستهان
به وكانت تلك الاصول المعتمدة والكتب المعتمدة في مكتبة الوزير سابور
ابن اردشير وغيرها في بغداد تحت نظر الشريف الرضي ٨ يستفيد منها
كل حين حتى اخرج منها ما اختاره مرتبًا على ثلاثة اقطاب :
١- الخطب ٢- الكتب ٣- الحكم، وبعد ذلك سمي ما دونه من

المنشآت بنهج البلاغة وبين وجه التسمية في مقدمته الكتاب .

٣ - قال المحجة السيد عبد الزهراء الحسيني الخطيب في ج ١ من

مصادر نهج البلاغة ص ٤٤ ولم يكن الشريف الرضي رة هو السابق

الى جمع كلام امير المؤمنين ٤ ولا الاول في تدوينه فقد عني الناس عناية

بالغة وحظي بما لم يحظى به كلام احد من البلغاء على كثرة تم في الجاهلية

والاسلام ودونوه في عصره وحفظوه في آيامه وكتبوه ساعة القائه .

١ - هذا زيد بن وهب الجهني وكان من اصحابه وشهد معه بعض

مشاهده جمع كتابا من خطبه ٤ كما سيأتي .

٢ - وهذا الحارث الاعور دون بعض خطبه ساعة القائها .

٣ - وهذا الاصمغ بن نباتة المجاشعي وكان من خاصة امير المؤمنين ٤

روى للناس عهد للاثر النخعي لما ولاه مصرا ووصيته لولده محمد

ابن الحنفية كما ستعرف ذلك في محله من هذا الكتاب انشاء الله و

هؤلاء شيخ القاضى وكميل بن زياد النخعي ونوف البكالى وقال في

ص ٥١ واليك بعض المصنفات في كلامه سلام الله عليه وهي على

ضربين :

١ - الاول المؤلفات قبل نهج البلاغة .

٢ - المؤلفات بعده .

الأول: خطب أمير المؤمنين على المنابر في الجمع والاعياد و
غيرها للزيد بن وهب الجهني، والظاهر أن هذا الكتاب أول كتاب
جمع في كلامه، لأن مؤلفه أدرك الجاهلية والإسلام وأسلم في حياة
النبي صلى الله عليه وآله وهاجر إليه فبلغته وفاته، وفي الطريق
فهو معدود من كبار التابعين سكن الكوفة وكان في الجيش الذي
كان مع علي والذين ساروا إلى الخوارج، نعم نقول أنه أول من ألف
خطب الإمام (ع) لا أول من دونها فانك ستري في مطاوي هذا
الكتاب أن جماعة اهتموا بتدوين بعض خطبه، وكلماته ورسائله
في حياته، توفي زيد بن وهب سنة ٩٤ هجرى.

اقول: وقد سبق كلام الذريعة قبل هذا بادني تفاوت ص ١١١
ج ١٤ ويذكر صاحب المصادر ٢١ من الخطب والمواعظ والرسائل
وكلام علي عليه السلام وكل ذلك قبل النهج ٢ - المؤلفات بعد النهج
وذلك ص ٦٦.

ونحن نشير إشارة اجمالية بأن هذه الشروح كانت وصدرت
قبل وفاة الشريف الرضي مع بيان تاريخ وفاتهم كما ذكره في المصادر
ليعلم أن وفاتهم كانت قبل وفاة الرضي ومن أراد ببط الاطلاع -
فليراجع المصادر وإنما سهلنا للقارئ الكريم صفحات المصادر

بتعيين الرقم والجلد ، رقم الصفحة والجلد لعلمنا ننتفع بهذا المقدر
فنقول ، قال في البحار ج ١ ص ١٣٦ ولدارضة الشريف ببغداد سنة
٣٥٩ ونشأ بها وتوفى بها يوم الاحد ٦ محرم سنة ٦٠٤ .

١- وفي المصادر ج ١ ص ٢٥ توفى زيد بن وهب سنة ٩٦

٢- خطب امير المؤمنين السيد علي بن طاووس قال كتبها بعد

المائتين من الهجرة . سنة ٢٠٠

٣- خطب الامير ع لم سعد بن صدقة العيدي ومسعدة هذا من

علماء الجمهور روى عن ابي عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع
وابي الحسن موسى بن جعفر الكاظم ع .

٤- كتاب الخطبة الزهراء هذا الكتاب من جملة كتب ابي مخنف

لوط بن يحيى بن مخنف بن سليم الازدي «سنة ١٥٧» يروى عن

الصادق ع) وجد مخنف بن سليم صحابي شهد الجمل مع

امير المؤمنين ع فاستشهد في تلك الواقعة «سنة ٣٦»

٥- اسماعيل بن مهران وذكره الكشي في اصحاب الرضا ع صنف

كتبا كثيرا منها الملاحم وثواب القرآن ، والاهليلجة وصفة المؤمن

والكافر وخطب امير المؤمنين ع والنوادر .

٦- السيد الجليل عبد العظيم بن عبدالله بن زيد بن الحسن ع بن

علي بن ابي طالب ع روى الكثير من خطب امير المؤمنين ع ومواظمه
وكلماته وحكمه باسناد متصله .

٧- خطب علي ع لابراهيم بن الحكم الفارسي وقال في المصادر ص ٥٦
نقل عن الذريعه وبالجملة ان هذا الرجل هو من خواص الاصحاب
ولا يطعن عليه بشيء ولا ياخذ الا من الاجلاء خصوصاً خطب الوصي ع
وظهر ان مؤلف هذا الكتاب من اصحاب او اخر القرن الثاني .

٨- خطب امير المؤمنين ع برواية الواقدري المتوفى سنة ٢٠٧ وفي
المصادر ص ٥٧ ج ١ توفى الواقدري في ١١ ذى الحجة ببغداد ودفن
في مقبرة الخيزران .

قال ومما هو جدير بالذكر ان الشريف الرضي ره ذكر كتاب الجميل
لواقدري في موضعين من نهج البلاغة وهو من جملة المصادر التي
ذكرها في النهج .

٩- خطب علي ع وكتبه الى عماله لابي الحسن علي بن محمد المدائني
صاحب التصانيف الكثيره منها خطب النبي ص وخطب علي ع وكتبه
الى عماله وغير ذلك توفى ببغداد بعد بلوغ عمره التسعين سنة ٢٢٥
١٠- خطب امير المؤمنين ع لصالح بن حماد الرازي له كتب منها
خطب امير المؤمنين ع وكان من رجال المائة الثالثة .

١١ - قال في المصادر ١ ص ٦٢ ولابراهيم مصنفات كثيرة منها
 كتاب رسائل امير المؤمنين ٤ وحرره توفى سنة ٢٨٣
 ١٢ - خطب امير المؤمنين ٤ مع شرحها للقاضي النعمان المصري المتوفى
 سنة ٣٦٣ .

١٣ - خطب امير المؤمنين ٤ .

١٤ - مواظ على ٤ .

١٥ - رسائل على ٤ .

١٦ - كلام على ٤ .

١٧ - الملاحم .

هذه الكتب كلها مجموعة من كلام علي ٤ الفها الشيخ عبدالعزيب
 بن يحيى الجلودى البصرى المتوفى سنة ٣٣٢ وهو من اكابر العلماء
 راجع حاله في ١ من المصادر ص ٦٥ وكل ذلك راجع الى المؤلفات
 قبل زمن الرضا الشريف والمؤلفات بعد النهج فذكر في المصادر
 ص ٦٦ قال واليك طائفة اخرى من المؤلفات بعد ذلك الزمن
 علماء بان اكثر محتويات ما بقى بايدي الناس اليوم من هذه الاسفار
 تتفق صور الروايات فيها مع النهج تارة وتختلف اخرى مما تقطع
 ان مستقفي اكثرهم غير نهج البلاغة ورواياتهم غير الشريف الرضا

وتتجه البحث الى هنا ان نهج البلاغة كلاً او بعضاً صدر وانشا وجمع
من كلام امير المؤمنين ع ولا يرضى نفس الرضى الشريف ان يسند كلام الامير
ع، اليه لقرائن محتوية تظهر من كلامه ع وكلام الرضى الشريف فقد نقلنا
بمقدار الكفاية فلان طيل بالاطالة نعم عن ابن خلكان في وفيات
الاعيان يظهر خلاف ذلك قال في المصادر ج ١ ص ١٠٢ وفي هذا الكتاب
بذر بذرة التشكيك الى ان قال وهو نهجوا سبيله ونسجوا على
منوالهم شبهاً واوها ما هي اوهى من بيت العنكبوت.

وقال في الهامش قال الذهبي في ميزان الاعتدال ج ١ ص ١٠١ في
ترجمة الشريف المرتضى ع المتمم بوضع نهج البلاغة ثم قال ومن طالع
كتاب نهج البلاغة جزم بأنه مكذوب على امير المؤمنين ع ففيه
السب الصريح والحط على السيدين ابى بكر وعمر الخ وستجزم بحجج
الله بعد الامعان في كتابي هذا ببطلان هذا الكلام ويرد الذهبي صاحب
المصادر في ص ١٠٩ باشد الرد والخناق فراجع الكتاب، وحاصله مجمل اولاً
ان نهج البلاغة من جمع الرضى الشريف ولا ينتب بعلم الهادي السيد
المرتضى ع ويذكر ادلة لما ذكره وثانياً ان لفظ الصحابة يطلق على
كل من صاحب رسول الله ص ولو ساعة وهي من حيث هي لا تدل على
خصوصية في الاشخاص الا بخصوصية في الاشخاص بالنص الصريح

مثل ان علياً اول من آمن واول من صلى وانت الخليفة وانت
 منى بمنزلة هارون من موسى ع الا انه لابن بعدي ونصبه يوالغدير
 الى سبعين خصلة فيه تقريباً لم يكن ولم يوجد في غير علي ع واغلب ما
 ذكر في كتب العامة ، وثالثاً : ان في الصحابة من كان فاسقاً مثل معاوية
 وعمر بن العاص وعلي ع حاربهما ودعاهما الى مبارزته وكذا
 غيرهم من الناكثين والمارقين والقاسطين وفيهم من صاحب
 رسول الله ، ورابعاً ان اسناد الكذب الى الشرفيين علم الهدى و
 الشريف مما لا يصدر عن ذي دين لان اسناد الكذب الى الله والى
 الرسول ص والائمة الاثني عشر عند الامامية كفر وهو اعظم جرماً و
 اكبر اثمًا من شرب الخمر وشارب الخمر كعابد الوثن وتعمد
 الكذب عليهم يبطل الصوم من كل احد فكيف يجوز انتساب
 الكذب الى الرضى الشريف ومقامه الشامخ فراجع كتب الرجال حتى
 يظهر لك الحال ، هذا مضافاً الى ما نقول ؛

قال الذهبي في ميزان الاعتدال وغيره في غيره ان علياً ع سب
 بالصريح على السيدين ابى بكر وعمر .

اقول في جوابه اذا كانت خلافة علي ع من الله والرسول يجب
 اظهار الحق على الامام عليه السلام كما في خطبه ع ويجب الازراء على

من انكر الحق وهو شاب ومكلف به لان عدم اظهار الحق
مخالف لعصمة بحكم آية التطهير ولذا ردّ جماع ابي بكر عليه بقوله
اشك الله» وردّ اهل الشورى ، بقوله : « انشدكم الله » وردّ ؛
اصحاب الرسول ص على ابي بكر واهل الشورى وهم اثنا عشر من
اصحاب الرسول ص منهم ابي بن كعب وغيره هذا مضافاً الى انه ردّ
شهادة علي ع والحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة وشهادة
فاطمة البتول بضعة الرسول الاكرم وشبهه علياً با مرقبيح وما دخل
علي وغيره في شوريهم لان الامامة لا يتعين بالشورى لنقصان
عقولهم واختلافهم بقولهم اميرنا واميرنكم فكيف سكت الذهبي
 وغيره في الازراء على علي ع ، وتقول علي بالآويل الباطلة
واسند الكذب الى الرضى الشريف الذي هو برئى من الكذب والافراء
فلو فرضنا ان الذهبي نصب من الله والرسول ص وينكر احد من
القوم نصبه وخلافة من الله والرسول ونعوذ بالله من هذا فكيف
يفعل ويقول في جواب المنكر للخلافة وليس له الا الرد والانكار و
الانزراء على المنكر .

هذا مع ان اعترافهما بالجهالة في الموارد الكثيرة من
الاسئلة وارجائها الى امير المؤمنين يبطل خلافتها بلاشك و

شبهة لان وصية النبي ﷺ وخليفته لا بد ان يكون عالماً لا يجهد بشيء
 من احكام الدين وهو الامام امام ميين وقال في حقه «انا مدينة
 العلم وعلى بابها» فمن اراد المدينة فليأتها من بابها، وقال ٣: اني
 تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي ما ان تمسكتم بهما
 لن تضلوا ابداً، وقال على ٤ علمني رسول الله الف باب يفتح من
 كل باب الف باب الى غير ذلك مما هو مذكور في كتبهم وفي المقام
 بسط لا يصلح ذكره .

قال على ٤ صبرت وفي العين قذرى وفي الحلق شجي وكيفيك
 قصة العذير في حق الامير ٤ وما ورد شيء مثل ذلك في حق غيره و
 لعل غيره يتذكر ويحشى مما ذكرناه وقال في المصادر ج ١ ص ٣٠٩
 من المتقدمين على الرضا ٤ برواية الخطبة الششقية ابو جعفر محمد
 ابن عبد الرحمن ويذكر (١٧) عشر نفراً مثل ذلك فراجع .

وقال في ص ٣٢٣ شرح الخطبة الششقية للسيد المرتضى علم الهدى
 ابي القاسم على بن الحسين الموسوي المتوفى عام ٤٣٤ والظاهر ان
 هذا الشرح اول شرحها المستقلة ويحتمل انه الف قبل صدور نهج
 البلاغة فراجع .

وقال في المصادر ص ٣٢٥ ج ١ ومن خطبة عليه السلام: «بنا

اهتديتم في الظلماء وتسنتم العلياء الخ وقال في ص ٣٢٧ روى
 ان هذه الخطبة خطب لها امير المؤمنين ع بعد قتل طلحة والزبير
 وانهما اصحاب الجمل كما روى ذلك الشيخ ميثم الجرائفي الى ان
 قال فابن ميثم حرد لنا الزمان الذي القيت هذه الخطبة وابن
 ابي الحديد اعترف بانها طويلة لها كثيرة والمفيد رواها باختلاف
 وزيادة والطبري روى جزءاً منها كل ذلك يدل دلالة لا ريب
 فيها على ان الرضى مسبوق بنقلها ولم ينفرد بوليها .

وقال في ص ٤٥٠ ومن كلامه عليه السلام قبح الله مصفلة
 الى ان قال وقد تضمنت كتب السيرة قصة نبي ناجية هذه وكلام امير
 المؤمنين ع هذا قبل ان تلد الرضى امه الخ وكذا سائر المجلدات
 من المصادر والغرض اثبات ان نهج البلاغة من كلام امير المؤمنين
 كلاً او بعضاً ولا يناسب التعبير عنه بأنه لفافة ينتسب الى امير المؤمنين
 فان كنت في شك فراجع المصادر فان فيها تدرك الجواهر والسلام
 على من اتبع الهدى .

قوله تعالى : « إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ
 مَسْئُولًا » :

وفيه جهات من البحث : الأول : تاويله بكل شخص شخص

بمعنى ان المسئولية ليست منحصرة على قائد الناس ورئيسهم بل كل
 نفر هو مسئول «كلكم راع وكلكم مسئول عن رعيته» الثاني هل يمكن
 احادة الاعضاء والجوارح ونظمتهم ام لا يمكن قيل بالعلم الجديد قد
 ثبت انه محال لان الاجزاء تصير مادة الطين ويدخل في بدن حيوان
 او انسان او حشيش ولا يقدر على التكلم كما ثبت في العلم الجديد
 اقول هذا القول ليس بجديد يوجد في كتاب المعادى المعاد الجسماني
 او الروحاني وعند البحث في شبهة الاكل والمأكول.

الثالث: هل يجب الاعتقاد بالمعاد الجسماني ام لا قيل لا فائدة
 في هذا البحث في الاثبات والنفي.

اقول لا بد من التكلم في هذه الجهات والتمسك بالآيات لظاهرة
 او الصريحة لرفع الاشتباهات الواقعة من غير اهل الفن.

١- تاويله بما ذكر وفيه اولاً ان ظاهر الآية والخبر حجة الاعلى بعض
 الوجه وثانياً: ان قوله تعالى «ولا يعلم تاويله الا الله والراسخون في
 العلم» يقولون على بناء واو العطف والابتداء وعلى كل حال يمنع
 وينهى عن التاويل من غير اهله وفي كلام بعض الاعلام اول الاحاد
 التاويل من غير دليل وطريق التاويل مفتوح لطائفة لا يعتنون
 بالانبياء والرسول والامة المؤمن ملجم بتمام المعاني حتى

التاويل والآاويل .

٢ - قوله : قد اثبتت في العلم الجدة ^{بد} عدم المعاد الجسماني .
اقول : فيه اولاً ان الغرّب الجديد والكافر وغير المسلم لا يعتقدون
بالمبدء والايجاد من الله فكيف يتكلم ويبيّن كيفية المعاد وثانياً
ان الاعتقاد بعدم المعاد الواقع لا يغير الشئ عن الواقع كما
سيظهر لك « ولئن كفرتم فإِنَّ الله غني عن العالمين »

وثالثاً : ان الهباء ومادة الطين اذا صار حثيشاً وادخل في
بدن انسان او حيوان فهل يخرج بذلك السير عن علم الله قدرته
او لا يخرج عن علمه مثقال ذرة وعلى الاول يكذب « ان الله
على كل شئ قدير » « وهو بكل شئ عليم » وعلى الثاني ثبت
المدعى .

١ - وما تسقط من ورقة الا هو يعلمها ولا حبة في ظلمات الارض
ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين .

٢ - وان كان مثقال حبة من خردل اتينا بها وكفى بنا حاسبين

٣ - « انها ان تك مثقال حبة من خردل فتكن في صخرة . »

٤ - « فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره » « ومن يعمل مثقال ذرة

شراً يره . »

٥ - « ما يلفظ من قول الألدية رقيب عتيد » .

وجمع مثقال المدر اسهل من جمع مثقال العمل .

والغربة المتجرد كيف يجيب عن الآيات السابقة والآية .

- ١ - « كما بدءكم تعودون » ٢ - « منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى » ٣ - « اليوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم وتسد اذانهم ولهم آذان لا يسمعون بها ما كانوا يعملون » ٤ - « يحسب الانسان ان لن نمسح به عظامه بل قادرين على ان نسوي بنانه » ٥ - « كلما مضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غيرهم ليذوقوا العذاب »

ولا يخفى ان الروح ليس له جلد ولا بنان والايات الصريحة اكثر واكثر فختم الكلام بقراءة « يس » على الاذن الواعية لغيرها ولهم اذان لا يسمعون بها » قال من يحيى العظام وهي رميم قل يحييها الذي انشاها اول مرة وهو بكل خلق عليم » وعليهذا كلكم راع و كلكم مسئول ، يمكن ان يكون ناظراً الى الامور الاجتماعية وان السمع والبصر والفؤاد ناظر الى الشخص او كل منهما للاعم منهما فالعين لو كانت ناظرة الى القرآن والامام والبيت وغير ذلك مما هو محترم عند الله فهي صواب ثياب بها ولو كانت ناظرة الى عورات الناس وغيرها مما هو محترم فهو العقاب ويسئل عنهما وكذلك الاذن

والفؤاد بل وتماير الاعضاء والجوارح حتى الانفاس واعلموا ان

انفاسكم في الصوم عبادة ، فتمثل بالشعر الفارسي :

ترانیه دادند که هیزم کنی ندانند که دیوار مردم کنی

وفائدة البحث ونتيجته وجوب الاعتقاد بالمعاد الجسماني و

من قال بغير ذلك يكذب الآيات البينات ونظير ذلك المعراج الجسماني

كما ثبت في محله :

قد يوجد في بعض الكتب الجديدة اشياء مذمومة منها تربة

الصلوة - والتسبيح - والخاتم من الياقوتة والعقيق وفي الاخير

قيل كتب فيه كتاب وورد اخبار فيه وروايات بنحو القالب له

فنقول اما مهر الصلوة واخذة للسجدة عليه لا عيب فيه ولا يكون

مورد الاستهزاء كما يظهر من عامة الجماعة العامة حيث يقولون

انه معبود الشيعة وينكرون عليهم اشد الانكار ويضربونهم ، و

يثتمونهم بهذه النسبة اليهم مع ان الشيعة مبرثون من ذلك

حيث ياخذون مقداراً من الطين النظيف للسجدة عليه لا للسجدة

له كما انهم يسجدون على كل فرش او حيش او مدر كان نجساً

او نظيفاً ولا يأمون في ان ما يسجدون عليه نجساً كان او طاهراً

هل كان معبوداً لهم او يسجدون عليه فاتي فرق بين الشيء النظيف

والشئ الكيف وبأى وجه يعيرون على الشيعة يأخذ هذه الأرض
 النظيفة ولا يعيرون انفسهم بأخذ كل شئء يسجدون عليه ولا
 يصدر امثال ذلك الأعم الجهالة باصل المطلب هذا كله مع الماشأ
 معهم كما امرنا بها في باب التقية والأفغ الاخبار الخاصة بالسجدة
 على التربة الحسينية تحرق الحجب السبع وتنور الى الأرضين السبع
 وغير ذلك من الشفاء في تربة واجابة الدعاء تحت قبته وشفاعه
 شيعة وغير ذلك وكل ذلك بدل شهادة وكل ذلك يعلم
 بمراجعة ابوابه وعدم اعتقاد المتجدد والغرب والمخالف لا يغير الواقع
 ويكشف عن هذا غداً بعذاب واقع ليس له دافع ، فانظر من الله
 ذى المعارج .

والتسبيح ان كان المراد منه قم منه مثل الباذر او اليسر
 فلم احضر الان ان أتكلم فيه .

وان كان المراد قول سبحان الله والحمد لله والله اكبر
 ففي القرآن والاخبار مدح كل منها اكثر من مائتين مورد اي ذكر فيهما
 ومن اصدق من الله قيلا ولا خصوصية في السجدة بل يعد العدد
 المذكور بالحصى وعقود اليد والبنان فعن النبي ص اذا صليتم
 فقولوا سبحان الله ثلاثا وثلاثين مرة والحمد لله ثلاثا وثلاثين

مرة والله اكبر اربعاً وثلاثين مرة هذا مع ان المصلّي في صلوة يذكر
 هذه الأذكار وجوباً او استحباباً في الفريضة والنافلة في اليوم، و
 الليلة مائة مرة او ازيد فمنكر التسييح بهذا المعنى منكر للآيات بلا
 شك وأما الخاتم من العقيق وغيره يظهر من تعبيره بالقلب انها
 مجعولة .

اقول في جوابه ليس كذلك، فراجع الوسائل وغيرها مع ان كل ما
 ذكر مشمول ومصداق للحديث من بلغ .

وتوضيح ذلك ان اخبار من بلغ فيها صحيح يصحح الثواب ولو
 لم يثبت الاستجاب مضمونه « من بلغه ثواب عمل فعمله رجاء ذلك
 الثواب اعطاه الله ولو رسول الله لم يقله » وهذه الاخبار مذكورة
 في الكتب الفقهية وعدة الداعي وبعد ذلك اتي مرض في قلب من
 يرد ذلك وامثال ذلك مثل التعمير بالمفاتيح وغير ذلك وليس
 ذلك الا من العناد باهل القرآء والرعاء ومن العلم من الغربي
 الذي لا يعتقد بكل ذلك .

من قال لو كنت رجلاً اصلح ما ذكر في الكتب الجديدة، اقول
 لو كنت متديناً ارفض هذه الأقوال الضعيفة، لان ما بقى لنا رسولاً
 خاتماً ولا اميراً وزيراً ما اشرك بالله طرفه عين وقال انه سمين كان

يعبد الوثن وانتقل على علي بن الحسين ع وموسى بن جعفر ع وعلي
ابن موسى راجع كتابه وقال ابو بكر نعم العبد وعمر نعم العبد غير انهما
غصبا بالخلافة الخ .

اقول اول من بنى الشورى وادعى اجتماع الامة ابو بكر وبعده
سيد الشورى عمر ، فعلى هذا من اعتمد على الشورى وقال انه حق
فكيف يمكن استناد غضب الخلافة اليه لان علياً ع لاحق له بعد
اثبات الشورى وحقية وابطل بذلك قصة الغدير وانت منى بمنزلة هرون
من موسى ع واتى تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتى اهل بيتى
وغير ذلك من الآيات والاخبار فى ذلك مع ان الرسول الاكرم ص
نصبه علماً للعباد وعينه وما صرح بالشورى بعد بل ابطله بنصبه
علياً ع وهو يعترف بان علياً ما دخل فى الشورى وكذا اصحابه ع
واحتج على ابى بكر واصحاب السقيفة وفعل على ع حجة لنا ، لا
فعل غيره وامرنا باتباعه لا اتباع غيره ومن الآن نصلح ، انت
تخسر معهم ونحن نخسر مع علي ع واولاده (ع) ان شاء الله ولقد
احرق قلوب الشيعة وعلماهم بهذه الكلمات السخيفة وتابعوك
امثال اهل السقيفة ، والحمد لله على كل حال .

من استهزء باحكام الاسلام من احكام النساء واحكام
 المساجد وبناء المساجد وغيره واهان بالاعلام ورنح اليهود ، و
 النصارى عليهم فقد ردد الله ورسوله ووصيه وامامه الذي بينوه
 وامروا بافشاء الاحكام بواسطة العلماء الامناء بل كل مكلف بالامر
 بالمعروف والنهي عن المنكر وهما من الاصول المسلمة عند جميع المسلمين
 وبهذا يخرج عن ولاية الله ويدخل في ولاية عدوه .

هنا نذكر توضيحاً لما سبق في تكامل البشريح فأتينا بيانه ، و
 غرضنا الآن التكامل لبيان المذاهب والاقوال فيها ولعله يظهر
 مما نذكر ادغام المذاهب في القولين الذين نذكرهما ولعله لم تدغم
 فلا بحث في هذه الجهة ، فنقول قوم يرون تكاملهم باتباع الرسل
 والامام حيث يرون ان عقولهم ناقصة ومع ذلك يحكم عقولهم
 بوجوب الرجوع الى الاكمل واما كيفية المعالجة وكميتها وزمانها
 وعملها تحت شروط خاصة لا يدركون وكل ذلك وعلم ذلك
 كان بعهدة الرسول والامام والقائد والا لا يرجع الى الطبيب
 خصوصاً طبيب النفوس والارواح وفي ذلك يحتاج الى جهة
 تأمين التابع وجهة تأمين المتبوع والامام مثلاً اما الجهة الاولى

وتأمينها ارشاداً وتأسيساً امور:

١- فاسئلواهل الذكر ان كنتم لاتعلمون

٢- قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحبكم الله .

٣- اطيعواالله واطيعواالرسول واول الامر منكم .

٤- ولكم في رسول الله اسوه حسنة .

٥- ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهىكم عنه فانتهوا .

وغير ذلك وقد صرح في الاخبار في مقام بيان حقيقتهم وحقيقتهم:

١- باب ابتلائهم بالناس منا لاتقبلون وبغيرنا لايهتدون .

٢- وبناعرف الله وبناعبدالله وغير ذلك .

٣- ولولانا ما عبدالله .

٤- فهم ملات سمائك وارضك حتى ظهر ان لا اله الا انت

٥- المتقدم لهم مارق والمتأخر عنهم ذاهق واللازم لهم لاحق

وغير ذلك مما يظهر للبصير حقيته ما قلناه فراجع سيرة النبي ص واصحابه

وسيرة الأئمة واصحابهم ع بحيث لو تركوا استغفاراً او نافلة او حمداً

او ثناءً او ترك منهم سهواً او خيانيا شيئاً منها تذكر او يرون

انفسهم منحطة عن المقام الشامخ والرفيق الاعلى ويتداركون

مافات منهم بالاستغفار والعمل الصالح ورجبوا الأئمة واصحابهم

بالمراقبة والمتابعة لهم وبينوا ان الصراط والطريق منحصر في
 الاتباع وبذلك ينجون نفوسهم من الهلاكه « بكم علمنا الله معالم
 ديننا » واعلموا ان في طاعة الله غنى وليس في غيره غنى « يا ايها الناس
 انتم الفقراء الى الله والله هو الغنى » بتمام المعنى ونهوا عن
 متابعة عقولهم لانها ناقصة ولا يفي بحكم من الاحكام عقولهم كما يظهر
 لمن تدبر في احكام المسجد والخلوة وكيفية صلوة الصبح ، و
 كيفية قرآنة الحمد جهراً واخفاً بالنسبة الى الزوج والزوجة وكيفية
 وضوءهما وجماعتهم وقيام المرأة وقيام الرجل حين القرآنة وغير ذلك
 من الامور المذكورة في الكتب الفقهية ، ولا طريق لحكم العقل اى
 عقلنا لا يتكذبه او تصدقه اى ما ذكره في التكذيب يهلك من حيث
 يشعر او من حيث لا يشعر وفي التصديق اعتراف بنقصان العقل و
 عدم دركه تمام الجهات ، كل ذلك في الفروع والاصول امرها صعب
 لقولهم بنا عرف الله وغيره مما سبق وفي خطبة على عم « بنا اهتديتم
 في الظلماء وتسنتم العلياء » الى ان قال عم « اقمتم لكم على سنن
 الحق في جواد المضلة » ... غرب رأى امره تخلف عنى واصرح
 شاهد على ما ذكره خبر عبد الغزير الذي نقلناه في كتاب عقيدة الشيعة
 ص ١٠ وفيه بيان مقام الخلافة والامام بحيث لا تناله الاوهام ،

فراجع هذا كله في جهة تامين التابع واما جهة تامين المتبوع الامام
 ع فلا بد ان يكون عالماً لا يجمل بشئ وعلمه اخذ من معدن
 الوحي « وما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى » والنبوة و احراز
 جهة عصمة وشجاعة وصبره وقمته المصائب والشهادة وغير
 ذلك كله المذكور في محله لان نفس البشر لا تطيق بغير هذا الشخص
 بالصفات المذكورة ولا يوجد مصداق لما ذكر لا في هذا العالم و
 لا عالم الغيب والشهادة الاعلى بن ابي طالب ع مظهر العجائب
 والشاهد على ذلك آية التطهير نزلت في شانهم ع وقوله « انى تارك فيكم
 الثقلين كتاب الله وعترتى اهل بيتى » وما علمت بعلم الا وقد
 امرت ان اعلمه علياً وكفى بذلك نصبة ص علياً يوم الغدير ونتيجة
 هذا القول انهم يتفوقون على تمام الطوائف والحكومات وليس
 في مرتبتهم وعلو شانهم احد من الملوك واهل السياسة والرياسة
 لو عملوا بما علموا ان تنصر الله ينصركم ويثبت اقدامكم » ويجعلكم
 اعزة » « الا ان خرب الله هم الغالبون » وهم « اشداء على
 الكفار رحماء بينهم » والبشر لا يرى نجاة الا بهذا الطريق المستقيم
 وغير هذا يوقعه في الهلكة ، هلاكة الدنيا والاخرة ذلك هو
 الخزان المبين « انا مدينة العلم وعلى بابها فلياتها طلابها من

بابها وهذا الطريق شديد من زمان الرسول الاكرم ص يدايد الى
 زماننا هذا ومن زمان امير المؤمنين وخلفائه و علماء الشيعة و
 اجلائم الى زمان الامام الخميني ع زاد الله في عمره الشريف وفي
 النظر ليس له نظير في سالف الزمن والان سنة ١٤٠١ تاريخ هذا
 المكتوب ، نستفيد من وجوده الشريف ببلدة قم صانها الله من كل
 سوء ولا عيب ولا مناقشة في ذلك بل العيب كل العيب على من استهزء
 بهم فالله يستهزء بهم ويميلهم في طغيانهم يعمهون ولهم المحجة
 البالغة على سائر الناس وتيسكون بالكتاب والسنة والعترة الطاهرة ،
 سلام الله عليهم اجمعين وكل ذلك نصيب هذا القوم الذين يعترفون
 بنقصان عقولهم وتكامل عقولهم باتباع الرسول ص والامام ع ولا
 حظ لغيرهم ولا يجوز التمسك بها لمن قال باستقلال العقل استكمال
 كما سيظهر ذلك بعيد هذا وقال قوم ان البشر يحتاج الى الرسول ، و
 الخاتم الى ان يتكامل عقله فاذا تكامل العقل لا يحتاج الى المرشد و
 الخاتم فعقله كامل يرشده الى كل خير ويحفظه من كل شر واقول

١ - ونقل عن بعض المراجع العظام ان امثالنا كثير جاؤا ومصنوا
 ومثل آية الله الخميني مد ظله ما جاء الى الان .

في بيان ذلك انّ الطفل يحتاج الى المعاون في مشيه فاذا اكل رشده
 في مشيه لا يحتاج الى المعاون واطاف القائل بانّ بعد ورود تمدّن
 يونان وروم وتمدّن الاسلام والقرآن والانجيل والتورات يقدر
 الانسان على الاتكاء بعقله ولا يحتاج الى الوحي والنبوة .

اقول: كان هذا الكلام من ابتكار فكره وابتهاجه بذلك وهذا
 يخالف قول جميع الملل لانّ اهل الاسلام يتبعون الكتاب والسنة هذا
 ابو بكر وعمر وغيرهما يتبعون القرآن ويعترفون بالخاتمية ويحترمون
 بهما اشدّ الاحترام ولذا قيل حسبنا كتاب الله والاعتقاد بالقرآن
 يلزم الاعتراف بالخاتمية والاعتقاد بالخاتم صـ يلزم الاعتقاد بالقرآن
 وتغيير بعض الاحكام لمصلحة في نظرهم ولو كان ذلك ايضاً باطلاً
 لا يوجب رفض القرآن والخاتمية والمدعى هنا قيام العقل مقام
 الوحي ولا يدعيه احد منهم وكذلك اليهود والنصارى وغيرهم
 لا يدعون قيام العقل مقام الوحي ولذا يسألون عن سيسىم
 وربهانم ما في التورات والانجيل وعدم العمل غير خبطة الاعتقاد
 وما ادري من قال لاخبر جاء ولا وحي نزل ، هل عقله حكم بهذا
 وعلى اى حال لابد للقائل باستقلال العقل وعدم احتياجه
 بالخاتم من جواب اسئلة الذيل :

نفرض البشيرة قائل وانت وتكلم معكم و معهم .

س ١ هل يشهد وجدانك بان الناس كلهم ترجلوا الى الخارج و
تعلموا من الرجال المعروفين انهم من اليهود والنصراني وغيرهم
وتكامل عقلم بحيث لا يحتاجون الى الرسول والمرشد . ج ...

س ٢ هل للنساء والمسجد والخلوة وآدابها وكذلك تمام الاحكام
النظامية والاجتماعية والفردية والمعاشرية هل لها احكام يحكم العقل
المستقل او ليس لها احكام احكام لها لا يدركها العقل ج ...

س ٣ - هل تملك بالقرآن والآية او لاحق لك التمسك به
لان التمسك به يلزم الاعتراف بالخاتمية ونقصان العقل وانت
تعترف باستقلال العقل وكماله فلا بد لك من الحكم بالعقل لا
بالقرآن . ج ...

س ٤ - تملك بالاخبار مثلاً تقول ان علي بن ابي طالب كان
عابداً للوثن وكان النبي الاكرم عمل بالشورى وكذلك الاخبار التي
تستدل بها لاحظ لك بالتمسك بها لانها تثبت الخاتمية والولاية
فلا بد لك ان تحكم بعقلك الكامل الذي اعترفت بعدم احتياجه
الى المرشد . ج

س ٥ فسرت سورة عبس وتولى ان جابه الاعشى كما فسر بعض

العامة ولا يناسب هذا التفسير مقام النبي ﷺ؛ انما يعرف القرآن من
 خوطب به فلا بد ان تتكلم بعقلك مستقلاً لانه كامل ولا اعتنى بتفسير
 الغير لانه يعترف بالخاتمية والقرآن وبعد ذلك يفسره والحاصل ان
 العقل المنقطع عن الوحي والامام لا يكفيك ولا ينجيك من الآثام
 وقد امرنا باتباعهم وعدم مخالفتهم .

من قال النبي ﷺ صلى مع ابى بكر واقدى به فقد خالف النقل -
 الصحيح والعقل لان النبي ﷺ لم يكن مأموماً لاحد من اصحابه
 من ادعى ان المقتى انزلني الى قناة وبئر كان عمقها مائة وسبعين ذراعاً
 وعلمني وعلّمه هو الذي كالخضر ظهر لموسى وجبرئيل على محمد ﷺ وروح
 القدس على مريم و... فقد ادعى امرأ عظيمًا ولا شاهد له الاقوله
 وهل يجب التشكر من هذا الذي ادعى نبوة وعبوراً من جبر جهنم
 ووصوله الى الجنة مع استاذه النصراني او اليهودى وهذا نبى عجيب
 في الدنيا لا معجزة له وتعلم من النصراني وغيره وذمّ التعلم من اهل
 الاسلام بقوله لانتحاج الى بقية ماكلهم والمضغ الثاني (نسخوار
 بالفارسية) مع انه تكلم واكل من بقية ماكول اليهودى والنصراني
 وعظمها تعظيماً جليلاً ما عظم به الامام ع وكان لسانه منشاراً
 للخواص والعوام (خراسانها گوش بر) (تهرانها زان ريش دار) وغير

ذلك وكان فحاشاً سبباً مستهزئاً بالاحكام والاعلام والى
استحي ان اكتب ما قال فى حق كتابة الاعلام وكيفيتها فى مقام
بيان الاحكام وكان يحب اللعيب بالحمام اشده الحب
قوله ورأيت فجاه ان رساله انبياء التاريخ على عنقى وهاتقى مع
احساس روى بها فقد قال قولاً عجيباً لا يصدقه سواه والعجرب كل
العجب ان النبى صلى الله عليه وسلم مع كثرة اعجازه وقرانه وخلفائه مع تصديقه
من الله العزيز بانه «ما ينطق عن الهوى» ما آمن به من الاقليل
من اهل الدنيا من زمان بعثته اربعين سنة ودعى الناس الى دينه
ثلاثاً وعشرين سنة والمدعى لما ذكر كان عمره خمس سنه فكيف يقبل قوله
ويتبع ولا شاهد هذا مع ان ادعاء مثل ذلك من مثل ذلك لا
يناسب مقام الرساله والنبوة لان لسانه منشار على الاعلام وعلى
طبقات الناس واهل البلدان .

من قال ان الغناء والموسيقى من فنون الاسلام وقال ان
ستر النساء وكشفهن يختلف بحسب الازمان والامكنه وان الستر
عند قوم صحيح وعند قوم قبيح ونى زماننا اليوم قبيح ، و
يمسك بقول عربى لادين له .

وقال ان تعدد الزوجات خيانة بالزوجه خصوصاً اليوم عند

زوال التعصبات ووجود الحرية وغير ذلك .

اقول ، وكلها خبط عظيم وليس من احكام الاسلام والعقل
الاسلامى لا يحكم بذلك نعم العقل الغربى يحكم ولا يحتاج اليه لانت
حرام حرام الى يوم القيامة وحلاله حلال الى يوم القيامة لا يغير الواقع
بالعنوان الاول وبالعنوان الثانوى يغير في حق المؤمن فقط ففي النقية
يعمل بها بحكم عم بها عملاً وقولاً وشرعت لحقن الدماء والدم و
الحكم الواقى محفوظ واستهزاء قوم على الستر لا يثبت قبحة ونحن
مكلفون باخذ احكام تمام المسائل من الكتاب والسنة وتامها مذكور
في ابوابها في كتاب الوسائل وغيره ونحن نعتقد بالكتاب والسنة والقائل
بما ذكر لا يعتقد بهما ولذا استشهد بكلام الغربى الذى لا دين له هذا
في الستر من الناظر غير المحرم .

وما درى كيف يحكم عقله في الستر في الصلوة وهو بحيث
لواخرج شعر المرأة ولم تستره كانت صلوتها باطلة الا ان يقال بان
من لم يعرف ولم يفهم معنى الصلوة لا يصل ويشتغل بالمجمل الرياضة
كما نقل ، اقول كيف يلعب بالدين وما اذراك ما يوم الدين وعلى
قوله اليوم سيتهزئ قوم بالمصلي والصائم والمزكى والسيد واهل علم
الدين في مكان خاص او زمان خاص فعلى قوله يصير كلها قبحة

ويجتون على الشرب والقمار وغير ذلك فيصير كلها حسنة ووادري
 كيف ترخص نفسك بما ذكرت من يتقن ان كلامه يحسب من عمله قل
 كلامه وكل ما ذكرت في كتبك كان من اظهار اعتقادك وكل ما
 اذكر في كتبي كان من اعتقادي حتى هذه الرسالة لعل شخص
 يتذكر او ينسى .

من مدح اروبا وكتباهم وشعراهم واديانهم وغير ذلك فقد
 استهزء بدين الاسلام والرسول ص والامام ع مع انه خير الاديان
 وفيه بين جميع احكام حتى الارش في الخدش ولا رطب ولا يابس
 الا في كتاب مبين وعندنا مصحف فاطمة فيه جميع ما يحتاج الناس
 الى يوم القيامة ومن يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه وهو في
 الآخرة من الخاسرين وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون
 هل يريد بذلك صنعة السيارة والطيارة وغير ذلك وغداً يفيد
 وما رسل رسول ولا امام لتعليم الصنائع ولو كان المقصد من
 الخلقة لكان الانسب ان يقال وما خلقت الجن والانس الا
 لتعليم الصنائع مع انهم لا يحتاجون الى الهادي والمرشد لان
 بفكرهم يعملون ويعملون^(١) بخلاف علم الدين لانه يحتاج الى الهادي

والمُرشد ولو كان شيء أعز من الدين لانزله الله على نبيه ص و
 المدح على غير اهل الاسلام نحو اوجاج وعدم اعتقاده ونظير
 ذلك مدح جامع الازهر بانه يجمع جميع الكالات في الدنيا وذم المدارس
 العلميّة بقم وغير ذلك وكلامنا في اصل مكتب الاسلام ولا نظري في
 ذم بعض الاشخاص كما صدر من القائل باشد العناد والاستهزاء
 والوقاحة وتشبيههم بالحمار والكلب العقور والفيوز وغير ذلك
 مع انه احق بذلك بل يتعيّن وعيّن الاشخاص باسمهم وعيّر
 كل نفس بما كسبت رهينة، اعاذنا الله من كل سوء.

من قال ان في الملاء الاعلى مكان لوطار صاحب المذهبين
 المختلفين اليه ووصلوا في هذا المكان فلا نزاع بينهم ومحجّب كل واحد
 منهما الاخر وصارا واحداً.

اقول: فعل هذا عبداً لله وعبدة النار والثور والصنم وغير
 ذلك لو وصلوا الى هذا المكان فم فيهم متحدون وكل واحد منهم
 محجّب الاخر مثل المقاهي في البلاد بحيث يعون وياكلون ويشربون
 ويقامرون ولا نزاع بينهم خصوصاً مع مساعدة حكومة الوقت
 كما رأينا طول خمسين سنة مع خفقان اهل الدين فهل يصدق
 وجدانك هذا لو كنت من اهل الدين .

من عبّر عن معلمه الخارجي بالمعبود وتمسك بقول امير المؤمنين
ع من علمني حرفا فقد صيرني عبداً .

ففيه اولاً ان شرح كلام امير المؤمنين ع يظهر من مضمون كلام
امام بعده وهو من اصغى الينا نطق فقد عبده فان كان ينطق
عن الحق فقد عبده الحق وان كان ينطق عن الشيطان فقد
عبده وما درى ان المعلم الذي لا يعتقد بالرسول ع خاتم النبيين
والقرآن ما علمه حتى يصير معبود الله مثلاً لوعلم صنعة عالمة او سرقه
نامية او فاحشة مشهورة وغير ذلك فهل يمكن ان يقال بانه معبود
وثانياً انه تمسك بقول علمه ع وتعلم منه واعترف بانه من مفاخر الكلام
وكذا غيره من علمه ع وقوله ومع ذلك لا يعبر عن الامير ع بالمعبود
ويعبر عن الخارجي بالمعبود فلاحظ .

تنبیه: من تمسك بصريح الكتاب والسنة وظواهرهما مع
رعاية جهة المحكم والمتشابه وجهة الناسخ والمنسوخ والخاص
والمطلق والمقيد وجهة التقيّة وغير ذلك مما هو محرر في محله فقد
تمسك بالثقلين والعروة الوثقى لا انفصام لها واخذ بالحجة البالغة
ولا تجر بعد ذلك عليه ويحشر مع اولياء الله حسب درجاتهم ع و
درجات كماله حسب تحصيلها بقدر همته في هذه النشأة مثل مسألة

المعاد الجسماني الذي هو مورد البحث هنا ومن اعتمد على عقله وميز به قول الفلاسفة واعتمدون بحج قولهم على الكتاب والسنة للشبهات القوية عندهم وعنده ولم يتعبد بما ورد في الكتاب والسنة مع انه مكلف باخذها فلا يجتره وما اخذ بالحجة وتركهما فهو مؤاخذ لعدم اعتقاده بالمعاد الجسماني واخذ معارفه من غير الباب الذي يجب على المكلف سلوكه والباب الذي سلكه كنج العنكبوت واوهن .

البحار ج ٢ المجريد ص ١٠٤ خ ٦٠ واتوا البيوت من ابوابها فقال ابو جعفر آل محمد ابواب الله وسبيله والدرعاة الى الجنة القادة اليها والادلاء عليها اليوم القيامة وغير ذلك فراجع مضافاً الى قولهم منا لا يقبلون وبغيرنا لا يهتدون وبناعرف الله وبناعبد الله بكم علمنا الله معالم ديننا فهم ملأت سمائك وارضك حتى ظهر ان لا اله الا الله .

اقول: فالاي تذهبون والي من تلجؤون والي من تتوسلون وبمن تشفعون يا من لامفر الا اليك ولا مفرج الا لربك ولا يمكن الفرار من حكومتك والي آل محمد ^ص نتوسل اليك .
ومثل ذلك اختلاف الناس في امر الامامة حيث ان صريح

الروايات وظواهرها دال على امانة امير المؤمنين واولاده من
 العامة والخاصة وقد ذكرناها في غير المقام ومعد لك اختلافوا في
 امر الخلافة حسب عقولهم وبعض الظواهر الذي لا يقبل عقل بعضهم
 وادلتهم امور:

الاول ان جبرئيل اخطأ في رد الامانة والقرآن حيث كان
 البناء ارساله الى ابي بكر وقد اخطأ وارسله الى محمد ص ويرد عليه
 اولاً لم ما بنه الله بخطائه وثانياً انه معصوم فكيف يصدر منه
 الزلّة وثالثاً كيف يعتمد على وجه بعد الخطاء ورابعاً تصرف محمد ص
 في الكتاب الذي نزل على غيره وخامساً كيف نصّدق الرسول بقوله
 ما ينطق عن الهوى ، وسادساً كيف يكون القرآن حجة مع هذه
 الخيانة من الرسول وكيف تؤمن به وبكتابه وكيف يكون القرآن
 معجزاً للرسول ولو كان ابو بكر مختصاً بالقرآن فما وجه خاتمة البرسنة
 وايّ وجه لوجوب الشهادة بان لا اله الا الله وان محمد رسول الله ص
 مع انهم يعتقدون بوجوب هذه الشهادة بالخصوص فعلى
 اعتقادهم لا بد ان يشهدوا ان ابا بكر رسول الله وان القرآن
 معجزة وكيف يفسره للناس ولم يعد ابو بكر في الكتب التي رأيناها
 من المفسرين وسابغاً يتوجه الاشكال على الله تعالى في اول الامر

وغير ذلك وكل ذلك مما تضحك منه الثكلى .

الثانى : ان ابابكر حيطان الجنة وغير ذلك مما يناسب حال السرقة
الثالث : وهو العمدة الشورى والقوم لما منزل في حقه آية ولا رواية
في غدير الخيم مع انهم كانوا حاضرين يوم نصب على ع و ما ورد آية بعد
اعطاء الفقير اربعين خاتماً في حال الصلوة وغيرها تمسكوا بالاجماع
وادعائه والشورى وهو اقوى حيلة لدفع مقام الأئمة عليهم السلام و
رفع مقام ع الذي جعله الله لهم بواسطة بيان الرسول ص في حقه
ع وقد ابطال الاجماع المدعى والشورى في السقيفة امير المؤمنين ع
بقوله انشدك الله واشدكم الله اربعين مرة .

وقد سبق الكلام في ذلك وتفصيله لان زياد البصيرة في البيان و
الاعتقاد فلا يخفى ان حقانيتهم ع يتوقف على اثبات مقدمات
اعتقادية وعمدها ثلثة او اربعة مطالب :

١- ابطال الشورى فيه يصح فعل النبى ص ونصبه ع علياً ع
للخلافة واول مظلوم وكل ما ورد في حقه ع وظلمهم وقلمهم ع
وشتمهم وجسمهم ع وتصح اللغنة على الغاصبين لحقوقهم الظالمين
والقاتلين ومن شرك في ظلمهم وقلمهم ع ومن رضى بفعل اعدائهم
وغير ذلك حتى ما ورد في حق فاطمة سلام الله عليها ولو بنحو ارجائها

كما نقل ذلك عن بعض ولو كان الشورى حقا فيبطل كل ما نقل ودون
في الكتب لأنه يجب على امير المؤمنين الاطاعة وعدم جواز التخلف و
يجب على فاطمة ع تسليم زوجها بمجلس الشورى لا الامتناع وكذا الحسن ع
وكذا الحسين ع يجب اتباع الحكومة عليه كما اقتضيه القاضي وفي حقه ع
لو لم يتحقق الشورى بنحو القول بتحقيق الشورى السيفي والعملات
جيش اعدائه ثلثون الف اوازيد ونعوذ بالله مما كتبت ونستجير بالله و
لا اعتقد بصحة الشورى خصوصا اعتبار الاكثرية فيلان الشاوريين
اشين ممدوح ولا اكثرية في صورة اتحاد الرأي منهما وعدم الاتحاد منهما
وخصوصا اذا كان الاكثر اكثرهم لا يؤمنون واكثرهم لا يعقلون
واكثرهم لا يفقهون وغير ذلك .

ولا يمكن من اهل الشورى القول بوجوب مودتهم وعدم
خلافتهم وعدم وجوب اطاعتهم ع لان الناصب كالكلب المخطو لا يعقل
بوجوب مودتهم وغير الناصب كسائر الحكومات المعارضة لخلافتهم
فهم يبايعون الائمة ع في الخلافة ولحفظ خلافتهم ورياستهم يقاتلون
الائمة الاطهار ويقتلونهم فكيف يجتمع المودة والمحبة مع قتلهم ع حتى
من رضى بفعلهم فهو خارج عن حريم المودة كما نطق به الاخبار فراجع
تفسير كنز خيامه اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن

المنكر وفي قرأتهم ثم كنتم خيرا ثم اخرجت، والقاعدة الكلية انه لا يجمع
 حب شخص مع حب عدوه ولا حب رحمن وحب الشيطان ما جعل
 الله لرجل من قلبين في جوفه ومع كل ذلك كيف يجب اطلاقه الامام
 ثم مع حكمة الوقت المخالف له ثم

والشاهد الصريح لبيان مقام الامام ثم خبر عبد العزيز وكان مسنداً
 على نقل الوافي ونقلناه بطوله في كتاب عقيدة الشيعة ص ١٠ فراجع
 المطلوب الثاني: ان افعالهم ثم واقوالهم ثم كلها لبيان اتقان الحجّة
 على الناس من الله تعالى لئلا تكون حجّة على الله بعد الرسل بل تكون الحجّة
 لله على الناس بعد ارسال الرسل بامرهم ثم على الناس ونهيهم
 الناس بالفعل او الترك وما على الرسول الا البلاغ وعليك البلاغ
 ثم علينا الحساب ولست عليهم بمصيطة «تبارك الذي بيده
 الملك وهو على كل شىء قدير الذي خلق الموت والحياة
 ليلوكم ايكم احسن عملاً» ولا يسئل العبد حتى يتم الحجّة عليه
 ثم يسئل ويؤخذ «فله الحجّة البالغة» فعلى هذا الاصل
 الصحيح المثبت المسلم يصح فعل امير المؤمنين وركوب فاطمة
 ثم ودورانها على المهاجرين والانصار وطلب الاستنصار منهم
 لا ثبات الحق واخذة ممن ليس بحق وكذلك فعل الحسن ثم و

الحسين وسائر الأئمة ع لاجراء كلمة الحق وادهاق الباطل و
احياء احكام الحق ولو بسفك مهجهم ودمائهم ليستنقذوا
العباد من الجهالة وفوزهم بدرجات الشهادة بعدها بحيث
لولا ما ذكر لما كان وجه صحيح لفعالهم مثلاً باي وجه صحيح
تحمل فاطمة ع على ركوب وتدار على ابواب المهاجرين و
الانصار للاستنصار فهل انت ترضى بحليلتك مثل ما فعل علي
ع بحليلته مع انه اشجع العرب وغير العرب ولكن كفة عهد من
الله ووصيته رسول الله ص فراجع الوافي باب ان افعالهم
معهودة من الله وعلى هذا القياس فعل سائر الأئمة وكلامهم رعي
مأمورون بامر الله ويفعلون بما امرهم الله لا يسبقونه بالفتول
وهم بامره يعملون .

والاشكال بفعل الحسن ع والحسين ع وحبسهم وغير ذلك
نشأ من عدم المعرفة في حقهم كما هو حقة والا كيف يستشكل
العبد على المولى وكيف يستشكل الرعية على الامام الذي يجب
وفرض اطاعته على العبيد والاحرار « قل ان كنتم تحبون
الله فاتبعوني يحببكم الله » ومن عرفكم فقد عرف الله ومن
جهلكم فقد جهل الله وكلامنا مع من اعتقد بامامتهم ع ومع

ذلك يستشكل عليهم ، ولما من كان شغله التاريخ يؤرخ التاريخ
 ولا يعتقد باماتهم ومقامهم كما نقل عن الغربي تاريخ سلمان وفاطمة
 بنحو ايسر وغيرهما فلا كلام لنا معه ، ولو استشكل المؤرخون عليهم
 (ع) فمن جهة عدم اعتقادهم بالله وبالرسول ص وبالإمام (ع) مثل
 جماعة اهل السنة ، أما من اعتقد باماتهم فكيف يستشكل بافعالهم ع
 مع أنهم ع معصومون مطهرون من كل دنس والاشكال على فعلهم
 اشكال على فعل الرسول ص وفعل الله « لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون »
 حتى ورد في حق المجتهد الجامع للشرائط مضمون الرواية « الراد عليهم
 كالراد على الله وهو في حد الشرك بالله » فراجع الاخبار الواردة في
 هذا المقام المطلب الثالث أنهم ع اعلم الناس وافضل الناس بل
 من جميع الملائكة والرسل الا الرسول الاكرم ص وعندهم جميع ما يحتاج
 الناس اليه من امر دينهم ودنياهم وشهدت بذلك اعلامهم واعلمهم
 كالمأمون فراجع حالاته ومصاحبه مع علماء الاديان في
 مجلس الرضا ع فستبصر .

وقد فصلنا القول في اغلب ما ذكرناه في كتاب العقيدة فراجع
 جهات علومهم ع وفضلهم ع فعلى هذا يا اخواني لا تأخذوا يميناً
 وشمالاً ولا غرباً ولا شرقاً ولا تجردون في مشارق الارض ومغاربها

افيد وانجح وارأف من ائمتكم فتمسكوا بهم فان مثلهم كمثل سفينة
 نوح من ركبها نجي ومن تركها غرق ولا تاخذوا المردينكم لهواً ولعباً
 ولا كل ما ذكر في الكتاب والسنة المتقنة هزوا وما ذكرناه هنا وغيره
 من العقائد الحقّة فهو زادنا في الاسفار التي كانت قد ائنا فتزودوا
 فان خير الزاد التقوى .

«واعلم» انّا اكرمكم عند الله اتقيكم، «ياكميل لانك ممن
 يرجوا الآخرة بغير العمل .

اللهم وقفنا لما تحب وترضى بمحمد وآل علي وفاطمة والحسن
 والحسين والتسعة من ولد الحسين ؑ، وكأنه ما وجدنا ما ذكر في
 العقائد الحقّة الآن من انفسنا بنحو اليقين القاطع فلا بد لنا بعد
 ذلك من جدّيته الطلب اكثر مما مضى من عمرنا «ليس للانسان
 الا ما سعى» «وان سعيه سوف يرى» .

من قال انه لولا الشمر لا يعرف مقام الحسين ع ولولا ابن ملجم
 المرادى لا يعرف مقام امير المؤمنين ع وغير ذلك مثلاً لولا ابو جهل
 لم يعرف مقام الرسول الاكرم ص وهذا الكلام يجري في حق كل معاند
 ومضاد للانبياء والرسل والائمة ع ففيران الحسين ع مصباح الهدى
 وسفينة النجاة خلق الشمر اولم يخلق والامير ع امير المؤمنين ووصي
 النبي ص قتل اولم يقتل والنبي ص نبى وجد ابو جهل اولم يخلق و
 هكذا كل امام ومعانده والمعاند خالف تكليفه وارتكب امر عظيمًا
 فالظالم يستحق العقاب لظلمه والامام يستحق درجة الشهادة
 لمظلوميته وقوله في سبيل الله فالقائل لو اراد بما ذكر عدم الوزر و
 العقاب على الشمر ونحوه فهو خطأ وخطب فهو من الظالمين او ممن
 رضى بفعل الظالم وسيعام الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون
 وان كان المراد ان المظلوم وصل الى درجة الشهادة وارتفاع مقامه
 بواسطة ظلم الظالم فهو لصبره وتسليمه لامر الله تعالى وهو فعله و
 ظلم الظالم فعله وجزائه جهنم ولا يحتسب الظالم من فعل المظلوم
 كما انه لا يحتسب صبر المظلوم من فعل الظالم فبصبره وتحمل مشقة
 يرفع الدرجة لا بظلم الظالم كما انه بظلمه تخلف في جهنم لا بصبر المظلوم
 فظهر تفارق الفعلين منهما وظهر تفارق الجزئين وسببهما والربط

بينهما وتأمل لا تشبه احدهما بالآخر « كل يحمل على ساكته »
 « الناس مجزيون باعمالهم » « فمن يحمل مثقال ذرة خيراً يره ومن
 يحمل مثقال ذرة شراً يره » فالظالم في نفسه قبيح فلغنة الله على القوم
 الظالمين « الظلم ظلمات يوم القيمة » الدولة تبقى مع الكفر ولا تبقى
 مع الظلم ، فراجع التاريخ والسير من اول الخلقه وآخرها .

والصبر حسن في حد نفسه مع احتسابه على الله « وتواصوا بالصبر »
 « فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل » « الصبر من الايمان بمنزلة
 الرأس من الجسد » وغير ذلك ، فراجع باب مدح الصبر ، وظلم
 الظالم لا يصير حناً بقتل الامام ع والمظلوم ولو وصل المظلوم
 باعلى درجات الجنة لانه بصبره واحتسابه على الله وصل الى اعلى
 الدرجات التي لا يعرفها الا خالق الدرجات لا بظلم الظالم « ويوم
 يعرض الظالم على يديه يقول يا ليتني اتخذت مع الرسول سبيلاً
 (الفرقان الجزء ١٩ الآية ٢٧) .

تنبس ، لا يخفى ان الأئمة تحملوا المشاق لترويج دين الاسلام
 بل الايمان لان الايمان يشارك الاسلام والاسلام لا يشارك الايمان
 وانما قتلوا وحبسوا وبعثوا وغير ذلك لاظهار ان الايمان غير
 الاسلام وفوق الاسلام وما ذكر موافق للاصل الثاني عشر في القانون

الاساسى اى المذهب الجعفرى الذى لا يغير ولا يبدل وهو من
 خواص الشيعة الاثنا عشرية والحمد لله « قالت الاعراب انا قل
 لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما يدخل الايمان فى قلوبكم »
 « الحجرات الآية ١٥ »

ورددت الرواية انه لو قيل ما اسلموا اى القوم فقد كذب
 القرآن ولو قيل آمنوا فقد كذب القرآن .

اقول : وهذا من الاسرار فاكتفها ولا تظهر لغير الاهل والسلام
 وقد سمعت في مسجد باصفهان قبل ستين سنة من ناطق ينطق
 عن الهوى انه شبه الحسين ع بالمرأة والشمر بالجيوه حيث ان المرأة
 لا تقيد ولا تظهر الصورة الا بطلا الجيوه الخ .

اقول : كيف يثبت الثواب للحسين ع وكيف يثبت العقاب
 للشمر مع دخالة الجيوه في افادة المرأة الصور ورؤيتها ونعوذ بالله من
 هذه المقالات .

من قال : ان قصته هابيل وقابيل في القرآن لها معنى عميق لا
 معنى ظاهر وهو ان المراد من قابيل الطائفة الملائية والملاك و
 غير ذلك .

اقول : ان كان المراد بما ذكر التأويل وبطن القرآن فهو صحيح

ولكن يسمع من اهل البيت ومن نزل القرآن في حقه وبينه والقائل
ليس من اهله ولم يذكر الشاهد من قول الصادق ع مثلاً فيقبل و
يتبع لاننا مكلفون باخذه لاجل ذكره القائل من رأيه وفكره هذا
مضافاً الى ان في الآية دليل وقرينة على ارادة فعل القابل بخصوصه
مثل « فاصبح من النادمين » وغير ذلك وعذابه بنحو خاص
فراجع التفسير والملائية والملائك وغيرهم لو كانوا صالحين
يجزون بنجراة حسن حسب مراتبهم ولو كانوا فاسقين يجزون بنجراة
الفاسقين حسب مراتبهم وهذه القاعدة تجري في جميع الاصناف
ولا اختصاص بقوم دون قوم آخرين وعذاب قابيل لا يرد
على اهلهم فبغض القائل وعناده معهم صار سبباً للذكر خصوص
طائفة خاصة كما يظهر من جاراته عليهم في موارد عديدة وعلى
كل حال لا دليل على صحة قوله ورأيه مع هذه الخصوصية التي
ذكره ولا شاهد له « ولقد صدق ظن ابلis وهو من الكافرين »
هنا تذكرة نذكرها في ضمن امور :

١- ان بناء بيان ما نذكر هنا ليس في جهة بيان الشخص
والكتاب وتعيين الصفحة وذكرنا المسائل بعنوان من قال
كل ذلك يظهر للناظر المحترم والقارئ الكريم وتشخيص الصحة السقم

بجهد الناظر.

۲- انّ الداعی الی بیان کتاب و رقم الصفحة اعتقاد شخص
 او اشخاص علیه حيث اظهر وانّ هذا کتاب محتو علی مطال جیدة
 وبالفارسی (پرمغز) و بعض آخر قال يعرف حقيقة الامام والامامة
 من هذا کتاب وغير ذلك ولهدا طالعته وسرت کتاب بتمامه
 وصاحب کتاب یکتب بحجة الفکر حول الدین والاسلام ورئیس
 الاسلام وانا ایضاً اکتب بحجة فکری حول الاسلام ورؤساء الاسلام
 بحسب اعتقادی واستعدادی و طرف الكلام کلام الطرف ، لا
 الشخص انظر الی ما قبل لا الی من قال وعهدة تمیز الحق و
 الباطل علی المتدین المعتقد بالرسول الاکرم ص مع خصائصه و
 صفاته والامام ع مع معرفه شخصه و صفاته لانّ البحث فی غیر
 ذلك له مقام فی غیر ذلك .

۳- انه انما نقل عبارة بالفارسیة لان لا یقول احد انّ المترجم
 اخطأ و عبارة کتاب غیر ذلك ، فنقول قال فی ص ۱۶۸ من کتاب
 «امت و امامت» :

و این یکی از اشتباهات رایج است در اندیشه و زمان ما که میگوئیم
 حق علی را غضب کردند ، پامبال کردند ، حق خانواده پیغمبر را از میان بردند ، چه

میگویم علی خود حق است، خاندان علی خود یک حق است، در اینجا حق مردم است که پامیال شده است و در ص ۱۷۰ میگوید: حق علی را کسی غضب نکرد و نمیتوانست غضب کند، حق مردم را غضب کردند و توانستند.

تا آنکه میگوید: مردمی که سی سال است در انقلاب اسلام بخی می برند و جهاد می کنند و انقلاب کرده اند و از جاهلیت و شرک جسته اند و امپراطوری روم و ایران را شکسته اند، حشاشان این است که علی قوی بدهد.

و اکنون کعب الاحبار یهودی قوی میدهد، اینجا حق کی پامیال شده است امام امت چنانکه ابوذر هم ابوذر بود، چه میگویم نه تنها علی در خانه خاموش و متروکش نیز امامست که در محراب شهادتش و در کور خونینش نیز امامست آنچنان که محمد ص و قتی بر بلندی صفات آنها ماند و همه دشنام گویان و همه استهزاء کنان از پیرامونش رفتند پیغمبر بود و قتی پیشش ده هزار سپاهی که راگشود پیغمبر بود و چنانچه امروز نیز چهارده قرن از وفاتش میگذرد پیغمبر است و در هر حال و در هر حال و در هر حال پیغمبر است و بیک اندازه پیغمبر است تا آخر کلام.

اقول: کلامه کله خلط و خبط و اشتباه.

لان محلّ الکلام لیس فی بیان بطلان اصل الرسالة و اصل الامامة لان النبوة و الامامة منصب الهی لا یمکن ان تناله ید

المخلوق واوهامه .

الحسين ثم امام ولو قتل والحسن امام ولو صالح وعلى
ثم امام ولو قاتل مع معاوية وكذا كل واحد منهم كما اعترف القائل
انما الكلام والنزاع في فعل الحائل والمانع عن اجراء احكام الاسلام
التي لا بد ان تجرى بيدهم وبفعلهم وقولهم بحيث لا يفيد من غيرهم
لان الله امرنا بطاعتهم لا بطاعة غيرهم لانهم معدن الوحي والتنزيل
وحي غيرهم لا يوجد الا العليل والباطل .

ولو قبلنا ما قال القائل فلا بد لنا من ابطال الايات والاحبار
الصريحة والصحيحة ولا بد في هذا المقام من بسط ازيد بنحو الاشارة
والاجمال بنحو يعترف القائل بصحة وبيان اشتراكنا فيما ذكر ومحا
لفتنا فيما خالف وكل ذلك لا يوافق القواعد الدينية والمهم هنا
بيان فعل المانع وفعل الممنوع مثلا ، مانع الزكوة ومانع الحج
وما نعت اجراء الحدود ومانع اجراء حكم من الاحكام فرعا واصلا
اي عنوان ينطبق ويصدق عليه وكذا الممنوع بنحو التحليل
والمناظرة لابنو التعصب والمجادلة الباطلة ، ولعل بهذا الطريق
نهدي او يهدي ، ونرتب المراد على المقاصد في هذا المقام :
المقصد الاول : في بيان مقدار من ولايته وسلطانه على الامة

بل وعلى كافة الناس والاداب التي تجب على الناس رعايتها و لا
عذر لاحد في عدم اجرائها ويجب الاعتقاد بها .
١- انه ص خير البشر وخير البرية .

٢- ان له ولاية على الانفس « النبي اولى بالموؤمنين من انفسهم »

٣- ان له اولاد يجب على الامة احترامهم « المرء يحفظ في ولده »

٤- له اموال لا يجوز التصرف فيها الا باذنه « يسئلونك عن الانفال قل
الانفال لله وللرسول ولذو القربى .. الآية »

٥- انه نبي من جانب الله لا تبدل نبوته ابداً . في حال الحياة والموت
ولكن امر تبليغه وجهاده ووجوب ذلك عليه ص منحصر بمجال حيوة
٦- اصحابه ص مثل علي بن ابي طالب وسلمان وابي ذر وامثال ذلك

محرّمون لا يجوز الهتك بهم مثقال ذرة وبالاخص امير المؤمنين ع
واولاده يجب على الامة اتباعهم واطاعتهم « قل لا اسئلكم عليه اجرا
الا المودة في القربى » « من اطاعكم فقد اطاع الله ومن عصيكم
فقد عصي الله » -

٧- انه قال « ما اودى نبي مثل ما اوديت » ومن اذية ابي جهل

وغيره يشتكى .

(المقصد الثاني)

ان علي بن ابي طالب عم امام وهو امام في قام حالته ولا يمكن اخذ الامامة منه ولكن لا بد من احترامه في دمه ونفسه وولده وحرمة وماله واصحابه ينتفعون في حياته باحياء كالات نفوسهم من جنابه المعظم فابن ملجم المرادي منع حق حياته عم وقطع زمان ارشاده وقطع مقام استفادة الاصحاب من افادته وكالامة التي يعترف الخصم بها وانت القائل بان الله انسان فوق انسان لانه فوق الانسان وكررت ذلك مراراً، فالمرادي ابن زياد في قطع حياة الامام وابن زياد عند الاصحاب وكيف يشبه الامير عم بالثعالبة وغير ذلك ولاي سبب نصب يوم الغدير علماً للعباد والمخالفين والشيعته نقلوا خبر الثقلين وخبر يوم الغدير فله حق على الامة اعظم الحق فكيف تقول انت الامام امام لا يمكن اخذ امامته وما غصب حقك وتقدم من يقول بان حق علي عم غصب افلا يكون هتك عرضه وماله وخلافته خلاف حقك ولو فعل باقل من ذلك بادون المؤمنين لا ترضه نفس بما ذكرت منع أنك قلت في غير المقام بانها احسان الا انها غصب الخلافة ونحن لانفتول بان امامة علي تبدل ولكن الاشكال والايراد على من بدّل واجلس ابن زياد مثلاً مجلس علي فالوزر كل الوزر على من كان سبباً

لذلك وشكواه ع^ه يكشف عن غضب حقه والألامعنى لشكواه مثل
 « وفي العين قذى وفي الحلق شجى » ومثل مضمون قوله ع^ه « ولقد
 ملئتوا قلبي قيحا » وخطبة الشقشقية التي تمسك بها القائل أشار
 إليها في الكتاب ص ١٥٧ مع رقم ص نهج البلاغة شرح عبده ص ٤٤٤
 اقول وفي خطبة الوسيلة في روضة الكافي كذلك وكل ذلك
 يصرح بان الخلافة ورياسته عامة الناس حقه لاحق من تميمها
 بالغلبة او الشورى وافق بذلك ع^ه واتم الحجّة على القوم وما
 قبلوا منه ع^ه فبلغهم نحو تبليغ الرسول الاكرم « وما على الرسول الا البلاغ
 » لست عليهم بمسيطر .

فالاحسن على قولك ان يقول انا امام في حال حياتي ومماتي
 اخذ حق الخلافة ام لا اوزيت فاطمة ع^ه واولادى ام لا اقل اولم
 اقل ايكفى بذلك عن تبليغه ع^ه وتبليغ الرسول الاكرم ص^ه
 (المقصد الثالث)

ان الحسين ع^ه امام لا يمكن سلب الامامة منه . اقول : انه ع^ه
 امام له نفس زكية وله مال محترم واهل بيت النبوة يجب على الأمة احترام
 كل منها ولا يجوز ادنى هتك بالنسبة اليهم فالوزر كل الوزر على
 من قبله وتعرض لعرضه ع^ه وماله وسبى نسائه وحرمة ومضمون قوله ع^ه

انصتوا، اسمعوا قولي وكان يناصحهم والقوم والرجال يهمهمون لئلا
 يسمعوا قوله وقوم ابن زياد يقاتلونه وبعضهم ينظرون اليه ^ع وشرح
 القاضي يفتي بخروج عن الدين وبعض يرضون يرضى بذلك والامام ^ع
 طلب جرعة من الماء الحريمي وولاه فما اجابوه وغير ذلك مما يحرق قلوب
 الشيعة والقائل يعتقد بذلك او لا يعتقد وبعد ذلك نقول ان ابن
 زياد غصب حق الحسين ^ع ام لا قتله ام لا سبأ نسائه ام لا فالشيعة
 يقول غضب حتمهم وظلموا وقتلوا وغير تقصير وحق والقائل لو يعترف
 بذلك لا وجه لمذمة الشيعة منه ولو لم يعترف بغضب حقوقهم كما ذكر
 فهو خارج عن طائفة الشيعة وانما لم نذكر اسامي الاعداء لمنابتهم
 وقولهم ^ع ان ابغض شيء عند اعدائهم اسم علي ^ع وفاطمة ^ع
 وقال ان ابغض بعدد الى الربيعة ام لا.

جوابه: انه لم بعد ^{ابا ذر البدر} والوزر على من بعد.

وقال: ان الناس غضب حتمهم لاحق على ^ع مثلاً وجوابه: ان
 الناس غضب حتمهم لقطع استفادتهم وكالاتهم عن الامام وغضب
 حق الامام لقطع ارشاده وتبليغه الذي كلف الامام به فحرمانهم مرتب
 على ابعاد الامام عن مقامه فتبديله بعثمان وابن زياد بفعل اصحابها
 لا بفعل علي ^ع وعلى لا يرضى ببقاء معاوية وعثمان.

حقيقتہ:

وقال الامام الهادي عم امام ولو كان في حبس المتوكل .
وجوابه: انه لم حبس وحبس الامام وغيره ظلم ، فلغنة الله على الظالمين
«وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون»
وفي كتابه يقول: ان قوم جاهدوا وجزوا حتى فتحو الروم و
ايران ونجوا اهله من الشرك وكان جهادهم طول ثلاثين سنة حتى تم
ان يفتمى على عم والان كعب الاحبار يفتى وهو يهودى .. الخ
اقول: افتى على عم بعدم لياقة الخلافة لهم وان الخلافة حقه عم
وما سمعوا منه عم وبالشورى اخذوا الخلافة منه عم اللهم ان هذا
المقام مقام خلفائك وقد ابتزوه منهم عم وكعب الاحبار اشارة الى من
اراد من علمائنا وعلى كل حال لا ريب في كلام على عم كما سبق وانما الربيب
في كلام غير على عم فلو قلنا ان الاسلام عبارة عن اقرار وشئ بسيط في
هذا الزمان لا يسند اليهم عدم الاسلام مثلاً لو قال شخص لا اله الا الله
فهو مسلم ويترب احكام الاسلام عليه فلو قال واذن الى ذلك
اشهد ان محمداً رسول الله فهو مسلم كما ذكر ولو اضاف الى ذلك
اشهد ان علياً ولي الله وحجته فهو مسلم ومؤمن لان الشهادة بالجملة
الاخيرة من الايمان ولو قلنا ان الاسلام مركب من الاجزاء مع شرط

الاعتقاد بالولاية فلا يمكن الحكم بايمان من لم يكن ولم يوجد فيه شرط
 الايمان وهو الولاية والاعتقاد الراسخ الثابت فمن لم يعترف ولم يعتقد
 بالولاية فكان عمله هباءً منثوراً بحسب ما ثبت في اخبارنا كما يظهر
 ذلك من بيان الامام علي بن موسى الرضا ع في الخبر المعروف المشهور
 بنديسابور جبر طها وشرطها وانا من شرطها نعم يصدق الاسلام على
 من قال اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله ص صادقاً
 مخلصاً ويترتب عليه احكام خاصة وعلى حال المسلم او المؤمن
 لا يصل الى مقام الامام والامامة

لان الامامه يتعين بامر الله مثل النبوة فنفي خلافة القوم اما لعدم
 ايمانهم بما قال رسول الله ص او بمن نصبه علماً للعباد يوم الغدير واما
 لعدم تصديقهم باطناً بالله والرسول نعم يحكم بظاهر الاسلام -
 بالاسلام وعلى اى حال لا لياقة لهم بالخلافة لجهلهم بالاحكام والآ
 كما فاحضرين يوم الغدير ولم يعين الرسول احداً الا ابن عمه علي بن
 ابي طالب ع فادعاء الخلافة لهم ومنهم لاشاهد له فالقول مع علي وعلى
 مع الحق يدور حيث ما دار.

تفسير: نفرض الدنيا بصورة حذيقه صغيرة ونكشف بذلك تمام
 اقطار الارض مثلاً لو كان علي بن ابي طالب ع حاكماً وسلطاناً ومالكاً

لها وفاطمة ؑ والحسن والحسين ؑ وسلمان وابو ذر ومقداد أمثال
 ذلك يتنعمون بهذه الحديقة بانواع الفواكه مع رشد فكرهم وتقوية
 روحهم وتكاملهم في جهة الانسانية التي خلق لها فمضغ مانع من
 حكومتهم ؑ وارشاده والتصرف في ملكه وضع من استفادة هؤلاء
 الجماعة الخيرية فهذا المانع ظالم وفاضل لحق على لعدم قدرته على
 اعمال جهة حكومتهم وتبليغه وارشاده وعدم قدرته على اجراء الاحكام
 وقوانين الاسلام واجراء الحدود كما هو حق، لاحق غيره وظالم
 وفاضل من استفادة الجماعة من الامام ؑ في امر دينهم وديناهم
 والقائل يعترف باضمحلال حق الامام ^٢ ولادليل له بل الامام هو الاصل
 الاصيل في العبادة والرياسة ولولانا ما عبد الله حق عبادة وبنينا
 عبد الله وبناعرف الله وبناهتديتم وهم ساسة العباد واركان
 البلاد.

وايضا نفرض صورة اخرى، نفرض ان الاسلام من اول الامر
 كان بيد ابن زياد ويزيد بن معاوية وديبط الاسلام في اقطار الارض
 بنجرهم وجهادهم هل كان لهذا الاسلام شرف وقدر .
 اقول: ان اسلامهم لا يسوي فلسا ولا يجوز اتباعهم لعدم
 الدليل لهم بل يجب التبري من هذا الاسلام ونفرض ان الاسلام كما

كان أولاً بيد الامام الذي تعترف بعلو شأنه وأنه انسان فوق انسان
 لانه فوق الانسان لان فوق الانسان هو الله وكرز ذلك ولو بقى
 الى الآن بيد الامام لكان الناس في روح وريحان ويخرج لهم بركات
 الارض والسماء ويرتقى الناس الى مدارجهم العالية وكانوا في رغد
 العيش في الدنيا والاخرة ولم تسلط عليهم الظلم ولا القلم المسوم و
 كانوا في بساط العدل والتوحيد ولا يلقى نزاع اهل الدين والدنيا
 كما اخبرنا بذلك ائمتنا بعد ظهور الحجة المنتظر ارواحنا الفداء و
 الشاهد على ذلك كثير من الكتاب والسنة منها « اطيعوا الله واطيعوا
 الرسول واول الامر منكم » « اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي
 اهل بيتي » « مثل اهل بيتي كسفينة نوح من تمسك بها نجى ومن
 تركها غرق » « الحصين مصباح الهدى » وغير ذلك .

وانما حرمنا من محضهم ثم للمانع الظالم والاعمال الفاسدة - و
 العقول الكاسدة ، اللهم اذهب عنا الرجس والدنائة ، انت قلت و
 انا اقول فان لم تقبل قولي فانا لا قبل قولك والشاهد على
 قولي قول استاذك وابيک الشيخ محمد تقي الشريعتي وكلامه في هذا
 المقام صريح صحيح .

در اینجا استاد محمد تقي شریعتی پدرم و مرادم این تعبیر را از من

نپذیرفته اند و حاشیه بر آن زده اند و سعی میکند که کلام استاد خود را با کلام خود موافق کند .

اقول : بهر حال کلام پدر او و استاد او در آخر ص ۱۷۲ چنین است
مثلا در روایات زیادی آمده است که در رستاخیز چند چیز بخدا شکایت میکنند .

۱- قرآنی که در خانه ای بوده و کسی بقرائت نمی پرداخته است
۲- مسجدی که در محلّهای متروک مانده و کسی در آن عبادت نمیکرده است .

۳- عالمی که مردم مسائل خود را از او نمی پرسیدند .
حال در این موارد نه قرآن از قرآنیست و نه مسجد و معالم از مسجد و عالم بودن شان نیفتاده اند ولی آیامیان قرآن محترم مورد توجه با قرآن متروک مهجور مانده فرقی نیست، و همچنین میان مسجدی که با عبادت کنندگان معمور و آباد است تا مسجد متروک و یا عالم مورد احترام و تجلیل تا عالم مجهول القدر فراموش شده این است که سراسر نهج البلاغه سخن از مظلومیت و غضب حق اوست بیانات حضرت زهراء و سایر ائمه ع نیز مملو از این تعبیرات است، بنابراین در اینگونه موارد بآنکه امام از امامتش معزول نگردیده ولی از حکومتش

برکار شده و در ردیف رعایا محکوم خلفا واقع شده است و این ظلم بزرگی است که درباره اش شده است و حقی عظیم است که از او غضب شده است و ضمناً درباره مردم نیز ظلم واقع شده است و حقی از مردم هم غضب گردیده است .

وحاصل کلام الولد ان التکلم بغضب حق علی ع و فاطمه و اولاده ع استباه رایج فی الالسن و لا یمکن غضب حق امامته و ان اسند الظلم الی معاندهم ع فهو ایضاً قبیح لایفتی به الاکعب الاحبار الیهودی .

اقول : و بین هذه الاباطیل فی اوراق شتی و یذم من قال - بمظلومية الامام و یذم من قال بظالمية اعداء علی ع و اولاده ع و حق الامامة محفوظ و لو قتل و حبس .

اقول : و قلنا فیما سبق ان الامام لم یحبس و لم یقتل و لم یمنع من اجراء الحدود و الاحکام كما هو حقها و المعاند لهم ظلم حتم و غضب حق الاصحاب فکلامه باطل لایوافق الوجزان و المذهب و مخالف لصریح قول الرسول الاکرم و قول کل واحد واحد من الأمة الاطهار ، راجع حالانتم حتی قال فی حق الرضا ع یقتله عفریت و علی کل حال لو کان من الشیعة ما یتکم بمثل ما قال و لا یحجر علی العلماء

والأئمة ولعلنا نذكر بعضها بالمناسبة

وحاصل كلام استاذه وابيه محمد تقى الشريعتى، ان شكوا القرآن و
المسجد والعالم يوم القيامة عند الرب الخالق القهار عدم اعتناء
الناس بهامع انهم مكلفون باعتنائها ومحافظتها بالقراءة والمرادة
والعبادة وتعلم المسائل وقد ظلموا انفسهم بترك ذلك وان في
خطب نهج البلاغة يصرح على ابن ابي طالب ع بمظلومية وكذلك فاطمة
واولادها ع وترك الناس امامهم او غرله عن مقامه ظلم عظيم وحق
عظيم غصب منه وغصب حق اصحابه ع

اقول: هذا من استاذه وابيه كلام صحيح لا ريب فيه واعتقادنا
هذا، ويجب الاعتقاد بالصحيح في المذهب وكتبت فكرى ونظري
بعبارات مختلفة وبعد ذلك رايت كلام استاذه وابيه ففرحت فرحاً
لا يمكن وصفه وعلى حال فشكل الاب الاستاذ في هذا المقام
بالخصوص ونشكيتى من الابن فلولم يكن ما قلنا حجة على الابن يكون
كلام استاذه وابيه حجة عليه الى يوم القيامة فيما ذكر في جهة مظلوميته
وظالمية معاندهم في كتب الشيعة فهو حق لا ريب فيه لان اساس
مذهبهم على اعتبار خلافة على ع واولاده ع بعد رسول الله ص واما
الرب كل الرب فيما كتب في كتب غيرهم لانه يبطل اساس مذهب

الشيعة « كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ » ، وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعَ الْمَدَّةُ
 وَقَالَ فِي ص ۱۵۹ فِي كِتَابِ الْإِمَامَةِ وَالْإِمَامَةِ :

مَعْلَمِي مَقَامٌ بِبَيْتِ نَجْمِ دَارِ تَعْلِيمِ مَقَامِ خَدَائِي اسْتِ ، بَعْدَ أَنْ جُنِدَ
 سَطْرٌ مِيكَوَيْدِ ، كَرَامَتِ تَعْلِيمِ أَنْ كَرَامَتِ خَلْقِ بَرْتَرِ اسْتِ ، مَعْلَمِي سَاخْتِنِ
 وَبِرُورِ دِنِ اِنْسَانِ اسْتِ وَكِدَامِ تَوْلِيدِ صَنْعَتِي يَا كَارِ فَلَاحَتِي شَرِيفَتِي
 اَزَايِنِ .

اقول: لا بد ان يكون اصل التعليم والتعلم مرضياً للرب العالمين
 والرسول الاكرم ويكون التعليم والتعلم على وفق تعليم الرب والرسول
 الاكرم حتى ان يشابه تعليم الانسان غيره مع تعليمهما وحينئذ يكون
 التعليم ممدوحاً ووصوفاً بالصفات الحسنة وهو مرضى لله والرسول
 والامة بما بهذا الشرط .

فلو لم يكن التعليم مرضياً لهما يكون لغواً والمعالم مؤخذ حينئذ
 ولا يجوز التكلم به ولا يجوز انشاره ونشره الا لجهة ردعه وردده لئلا يكون
 سبباً لضلاله غيره .

فهلنا مقامان : الاول : ذكر التعليم والدروس التي رأيناها وسمعناها
 المقام الثاني : سؤال ؟ ان هذا النوع من التعليم مرضى للرب والرسول
 ام لا وانا اذكر افوزاً منها ، والبقية يعرف منها وهي كثيرة .

١١٨
١- ان من قال ان العلماء كتبوا كتباً بتجاسة استبراء البول وكرروا

البحث في الحوزة العلمية سنين متعددة -

اقول : وفيه انه اهانة شديدة على الله والرسول ص والعلما لانهم اخذوا معالم دينهم من الأمتة وهم عن الرسول والرسول ص عن الله تعالى ، وكلام القائل في مورد الوضوء والتميم والغسل .

« وان كنتم جنبا فاطهروا » « وانا قمت الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم » « وان لم تجدوا ماء فتمسوا صعيدا طيبا » « يسئلونك عن المييض ومع ذلك فراجع الاخبار الواردة في هذا الباب وهكذا كل واقعة لها حكم من الشارع المقدس فراجع احكام المسجد والخلوة وغير ذلك فظهران بذلك التعبير بهن به الاحكام ومن يبينها -

٢- من ادعى نزول جبرئيل عليه كما نزل على محمد ص ومرم م وغير ذلك بلا معجزة وبرهان فهو خارج عن الدين خروج الخواج بحكم القران

٣- من قال ان الملائكة والعلما كالجار لا يفهمون شيئا من القرآن وكالكلب يعوون وياخذون اموال الناس بالباطل و كالجار يحيل اسفارا ، وفيوز علمای بی شعور كودن عومی زنداين می دود، سر و کارت را باخرت فروكنی و به نشخوار پيردازى روحانيتهم ص ١٣٦ .

اقول: قد بلغ الوقاحة منتهاها وهذه التعبيرات الوقحة لا يصدر
من المتدينين بدين الاسلام، هذا مع انه من العلماء والمعلمين فيشمل
ما ذكره نفسه لان الملاك التعليم بالقلم والبيان لا باللباس فهو
مصدق حقيقي لما ذكره الله والرسول والامة لا يرضون بما قال
فالقائل ينطق عن الهوى وخبث السرية .

٣- من قال: الاسلام سوى الملائية فقد اخرج نفسه من الاسلام
ودخل في المستثنى لانه من الملائية فكل ما يثبت عليهم به يشبه على
نفسه .

٤- الاستهزاء بالدعاء والمفاتيح استهزاء بالقرآن لانه يشتمل
على الدعاء والقصص والاحكام .

من رجع كودريج اليهودي على العالم فقد خبط خبطاً عظيماً
٥- من رجع عابد الوثن على البههاني والمجلسية او غيرهم
فقد خرج من ولاية الله ودخل في ولاية غيره تعالى .

٦- من قال ان علي بن ابي طالب يعبد الوثن لانسنيين فلانم
كلامه انه تولد في الكعبة عابد الوثن، وخلاف انه عم ما اشرك بالله
طرفة عين، وكيف يجيب غداً عن امثال ذلك مع هذه الوقاحة

٧- من ذم اطعام الطعام يوم الغزاة وغيره وانهم ياكلون

طعام الغراء ويولدون المثل بعد ساعات فقد السنة. خالف
 اقول، وهذا مخالف لحسن الاطعام يوم العذير والافطار في
 شهر رمضان وغيره وانه مخالف لقوله لاسرف في الطعام اى الايكال
 لا الاكل مع الاسراف لانه حرام وكلام القائل ريك صدر من الانحراف
 فراجع باب حسن الاطعام والمراد الفقراء والمؤمنين لا اليهودى
 والمجوس وكل كافر بالله والمستكبر ومن كان رقبته اعظم من بطنه
 وايته الا لضرورة اقتضت .

٨ - من قال ان امانة على ف لا يحتاج ولا يتعين بالتعريف و
 النص فهو خطأ لان الناس من لا يعرفونه الا بقول من لا ينطق
 عن الهوى فالله اوجده وعرفه والرسول ما اوجده وكان مأمورًا
 بنصبه وتعريفه يوم العذير والناس ينتظرون تعيين احد منهم
 من رسول الله ص وهو عينه وعرفه ونصبه علماء اللجبار حتى لا يشبهه
 على احد منهم والاصحاب بايعوا علياً بانة امرة المؤمنين وقالوا نج
 بخ لك يا امير المؤمنين ومعنى قولهم عرف الله انتم اظهروا
 صفاته تعالى لا انتم اوجدوا الله وبعد ذلك عرفوه ونعوه بالله
 وهذا دأب كل من يعرف الذهب والجواهر والاشياء النفيسة
 لانه يوجد ها وهذا شان العارف بحقيقة الاشياء وليس شان

خياط اللحاف وغيره والقوم شاهدوا النصب والتعيين - و
 التعريف ومع ذلك ما قبلوا وخالفوه اى مخالفة تبقى في الارض
 الى زمان ظهور المصلح الحقيقي والرسول الاكرم اتم الحجة و
 بلغ الرسالة واشهدهم على ذلك فلولم يعرفه الرسول لا عرف
 انا ولا انت ولا كل الناس مقام علي ع ولذا نعتقد بخلافته ولا نعتقد
 بخلافته غيره ع ولولا النقل الصحيح الصريح لاندرك مقام علي (ع)
 بعقلنا اولم يكن للقوم شعور وادراك وعقل ومع النص المعتبر
 من الرسول الاكرم ص ما قبلوه ، فلم لم يقبلوه بعقلهم ، فالامام غضب
 حقه وهو امام وانت تقول هو امام في حياته ومماته غضب حقه
 امر لم يغضب .

ونحن نقول هو امام في تمام الحالات ، ولكن نقول لم يغضب
 حتى خلافته وهتك عرضه ، وانت لا تعتقد بالتغزية والبكاء وتذم
 كل ذلك والا ذكر هنا شبه العزاء يوم قتل الحسين وسبى نسائه
 وعطشه وقتل اصحابه وغير ذلك مما يحرق قلوب الشيعة اشد
 احراقاً من قتل الولد ولقد صدر منك ومن غيرك الجارات و
 التعبيرات الوقحة ، انما اشكو بشي وحزني الى الله وانما تسلي قلوبنا
 باخذ عزيز مقتدر وبصاحبنا الذي يملأ الارض قسطاً وعدلاً بعد

ما ملئت ظمأ وجوراً وهذا وامثال هذا تسكين للنفس تسكين
 واعتقاد وقوي من قلم مسموم ولسان فحاش بذي ومن الناكثين
 والمارقين وبعض القوم آخر عمر ندم من تعرض لبیت علیؑ وفاطمة
 ثم وقال لو ددت ان لا تعرض لبيتهما وهذا يكشف عن اعتراف بغضب
 الحق، وانت تقول الامام امام ولو غضب حق وفاطمة فاطمة ولو —
 غضب حقها ونحن نقول لم منع حقها، وانت لا ترعى بان تقول
 الحسين مظلوم وابن زياد ظالم وعلى حال كلام استاذك، و
 ابيك حجة عليك ونقلناه قبلاً فراجع، واعلم ان امثال ما ذكرت
 بدعة وضلالة واصلال وهنا نذكر امران تميمهما لما سبق.

الأول: ان الحقوق امور شتى يتكفل لبيانها رسالة الحقوق
 لزين العابدين ثم فراجع منها حق الامام ومنها حق الرعية حتى حق
 السلام فانه تحية وحق يجب رد الحق والتحية لقوله «واذا حييتم بتحية
 فحيوا باحسن منها او ردوها» فالسلام حق يجب رعايته، فكيف
 بحق الامام الذي فرض حقه على العبيد والاحرار ويجب طاعته اتباعه
 والمعرض على وجوب ذلك لم يعترض على الله فيجيبه بالنار انتم ثم
 وكل هذه الحقوق يجب على المكلف رعايتها وبراء الذمة والعهدة
 منها والا يواخذ بتركها.

الثاني: ان الظلم على اقسام، منها ظلم النفس بترك الصوم وغيره بدون سرية الى الغير، ومنها ظلم الغير باخذ ماله بالسرقة مثلاً ومنها ظلم الغير باخذ جاهه وسلطنته بالحق ومع الحق، فابن زياد في ظلمات ثلاث واكثر بقتل الحسين وسبى نسائه واخذ ماله اقصاء ولده ومنعه من ارشاده وحوكمته و سلطنته الحق المخصصة من الله والرسول والامام الذي كان قبله فالحسين مظلوم بتمام المعنى وابن زياد ظالم بتمام المعنى فمن الدين ان تقول لعن الله الظالمين لكم والغاصبين لحقوقكم ومن رضى بفعالهم لانه منهم ولعن الله من قتلكم بالايدي والاسن والقلم والبيان:

جراحات السنان لها التيام

ولا يلتام ما جرح اللسان

وانت تصرح بان حق الامامة لا يمكن غضبها ولو قتل وهتك ونحن نقول لم قتل وهتك وانت تقول لا وجه للعنهم ونحن نقول فلعن الله على القوم الظالمين وابن زياد وابن مرجانة ويزيد منهم، ولا فرق بينهم وبين غيرهم بعد ان كانوا ظالمين مع ان الحسين و الامام في كل حال، فمحل الكلام ظلم الحسين و قتله لانفس امامته فقام القائل هنا مسموم فبئس ما صنع لقد

ضيق حق الامام بالقلم كما ضيعوه بالقتل والسبي ومنع الماء حتى
قال اسقوني شربة من الماء لقد تفتت كبدي من العطش من
الطما .

اقول: هذا شان الانسان والمسلم مع الامام ثم ولا ترضى نفس
بذلك وما ادري كيف ترضى نفسك بما ذكرت نعم لو كان شخص
معاندا للمهم ثم يصدر منه ذلك وازيد كما صدر من القوم من اتنا
نقاتلك بغضاً لا بيك وعلى اى حال كلامك فى هذا المقام فى
غاية الاضلال والضلالة .

فضل: فيما نقل من كتاب الامة والامامة ص ١٣ الى ص ١٧
وحاصل كلامه ان تدوين القرآن مثل تكوين الدنيا والطبيعة وعرفانه
لا يحتاج الى كثرة مؤنة العلم والنبوغ بل يعرفه غير المتخصص والخارج
عن المذهب اذا كان متفكراً يعرف اكثر حقائق القرآن ويشخصه
فكما ان الطبيعة منتظمة فكذلك تدوين القرآن .

اقول: الفرق بين خلق الطبيعة وعرفانه وبين تدوين القرآن
وعرفانه واضح لا يخفى على ذميمة لان اكثر الناس يعرفون طبائع
الاشياء والبلدان والاشخاص والامزجة بالقوانين العلمية و
بالتجربة لمساً او عيناً او ذوقاً او غير ذلك ولو يقتل حيوان او اذنان

ولا يبالون برعاية قوانين الاسلام ولما القرآن واحكام الاسلام لا
يعرفها المتخصص مثل ساندل وكويج وغيرهم من اساتيد صاحب
الكتاب ونقل احكام الاسلام منهم نقل تاريخ مثل سائر المؤرخين
لانقل اعتقاد بالقرآن ولا يعرف حقيقة القرآن والدين الا اهله .
والشاهد على ذلك امور :

- ١ - انما يعرف القرآن من خوطب به
- ٢ - القرآن نزل فيمن نزل وما هو الا اهل بيت محمد وآله
- ٣ - اهل البيت ادري بما نزل في البيت .
- ٤ - نحن اهل بيت لا يقاس بنا احد .
- ٥ - اتى تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي ما ان
تمسكتم بهما لن تضلوا ابداً .

وهذا المضمون مشهور بين الفريقين ولا يجوز تغييره وتبديله
فلو كان القرآن كافياً لبيان ما يحتاج الناس اليه لوجه لرد يعرف من
بيان اهل بيته مع انهم هم العمدة لفهم الكتاب والسنة وهم الراسخون
في العلم وتاويله وهم في تفسير القرآن ويكشفون المراد من الكتاب
ونهوا عن التفسير بالرأى والقياس وبالغوا في النهي عن ذلك واعتقاد
الشيعة على ما بينوه في ولا يحتاج الى ما سواه لان ما سواه زخرف

وغرور ونحن لا نتكلف باستماع كلام الغير ولو كان متخصصاً بفر
 الالسن والبلدان والطبايع من الحرارة والبرودة وغيرها من عرفان
 الاشخاص والقبيلة وبقولك (جهان شناس) ولا يعرف حديثهم (ع)
 الامن كان ما نوساً بكلامهم ف مراقباً لمرامهم واطاعتهم والتذلل، و
 الاستكانة والتضرع الى ابوابهم ف خدمتهم ف وترويج دينهم ف وحديثهم
 صعب مستصعب لا يحتمله الامن امتحن الله قلبه للايمان «لعل
 الله يحدث بعد ذلك امرًا» فاليهودي المتكبر وغيره كيف يعرف
 حقيقة الاسلام والقائل يدعي عرفانه .

ونقل كلام بعضهم للايضاح وعدم صحة قوله مثلاً «في آية
 «ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مستولاً» وتمسك
 القائل بقول مثله وانه اثبت في علم اليوم عنده ان السمع والبصر
 وغير ذلك لا يمكن ان يتكلم لان الانسان بعد موته يصير مادة طينية
 يأكله حيوان آخر والمؤمنون يقولون يمكن ويتكلم الجوارح والقائل
 يقول ان اثبات احدهما ونفيه لا يفيدنا وليس له قيمة . الخ .

اقول: نحن مكلفون باخذ قول المتجدد المتفكر اقول الله تعا
 ونقره بس على الاذن لعلها تصير اذناً واعية «اليوم نختم على افواههم
 وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون» وكذا تفسير عيس

وتولى وغير ذلك وكل ذلك ليس الا عن الاخراف عن القرآن واهله
 ٦ - قول امير المؤمنين ع ومضمون قوله «انا عرف بكتاب الله
 واعرف كل آية نزلت وفيهن نزلت واعرف الناسخ والمنسوخ والمحكم
 والمتشابه والعام والخاص والمطلق والمقيّد وكل ذلك باملاء رسول
 الله ص وكتابتى» فراجع الخبر ونقلته في العقيدة .

اقول : وهل يمكن غيره ع ادعائه وهل يعرف المتجدد الناسخ
 والمنسوخ والمحكم والمتشابه وغير ذلك ، اقول : لا يعرفه ولن يعرفه
 الى يوم القيامة ، ولا حق لك ان ترجح اليهود والنصارى على ادنى
 مسلم وانما تبين ملاك الاسلام وتحققه واحترامه وملاك الكفر و
 تحققه وعدم احترامه بدليل مختصر واضح عند كلامك الا ترى بالمناسبة
 ولأنك ميگويد قرآن محتاج ببونغ وعلم زيادى نيست حتى خانجى هم كه
 آشنا باشد بقرآن ، ميفهمد ، من ميگويم اين مقدمه را ميگويد بر اى انكه وقتى
 متفكر و شاندى وغير تفسير قرآن ميكند شما قبول كنيد و در آيه « ان
 السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا » و ميابد كه اصلاً
 ممكن نيست جوارح تكلم كند ، بقول روشن فكر ، وغافل از قول خداست يا
 اغفال ميكند « اليوم نختم على افواههم وتكلمنا ايديهم وتشهد ارجلهم
 بما كانوا يكسبون » وغافل از انكه قرآن متضمن اسرار زياد است كه

باید قرآن را من خوب به بیان کند چنانچه اخبار ائمه طاهریں دارای
 اسرار است باید اهل فن که از علم ائمه گرفته اند علم خودشان را باید
 بیان کنند و کوریج و شاندل و غیر آنها هیچ کاره هستند در این
 جهت بجهت آنکه اعتقاد دارند بخدا و رسول و ائمه اطهار و دلخواه
 معنی میکشد بهر حال ماها مکلف نیستیم بحرف آنها با آنکه مثل ائمه
 اطهار داریم و ما محتاج بشر را بیان فرمودند و صادقند.

وحاصل کلامک ما مضی و ما یاتی فی هذا الکتاب و غیره انه لیس
 مرضیاً لله و للرسول ص و انّ التعلیم الحسن المرصی محدود بحد و صل
 الینا من صاحب الشرع الذی لاترأع بیننا و بینک بعد عرفانه و تصدیقه
 مع الانصاف لان علمهم و کلامهم نور اخذوه من معدن العلم و
 الوحی و الطریق منحصر فی اتباعهم و لا یجاء فی مشی غیر هذا الطریق
 و قالوا بنا عرف الله و غیر ذلک و کوریج و شاندل و ماسدینون
 و غیر ذلک من الاساتید لایجب اتباعهم بل یجب مخالفتهم لمخالفتهم
 للاسلام و انت تقول هم المسلمون حقیقة لحسن فعلهم .

اقول : حسن الفعل لایصیبه طاهر ابل کان بخسایب الاجتناب
 عن ملاقاته مع الرطوبة و اذا کان فعله حسنا یجزی به و لو صدر
 من حیوان او الکافر و المسلم و المؤمن طاهر و لو صدر منه فعل

قبيح والفعل القبيح لا يصير نجساً وليس بيدنا الحكم بأن من عمل عملاً صالحاً فهو مسلم ولو كان كافراً عند الشارع المقدس ولا يحكم بكفر من عمل قبيحاً « ولم يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً » لأنه مسلم مع فعله القبيح بحكم الشارع المقدس فالكافر كافر مع فعله الحسن والمسلم مسلم مع فعله القبيح وكلهم يجرون بعملهم والكافر ينحط من ذنوبه بحسن عمله والمسلم ينحط من رتبته بارتكاب المعصية فلا بد من بيان الملاك والمحور لصيرورة الانسان كافراً او مسلماً

توحيد الصدوق في ص ٢٣ ... حدثنا ابو منصور ... عن

الرضا على بن موسى ع عن آباءه ع عن علي ع قال قال رسول الله ص ان لا اله الا الله كلمة كرهية على الله عز وجل من قالها مخلصاً استوجب الجنة ومن قالها كاذباً عصمت ماله ودمه وكان مصيره الى النار فراجع اخبار الباب حتى يظهر لك محور الاسلام من وراء الغطاء والنقاب ونعتقد بكلام الامام ونتبع ما صدر منه ع ولا نعتقد بكلام غير الامام الذي يلقي الينا بالدليل واصل كلامه ومقالته عليل لا يوافق اغلبه الموازين الشرعية بل يفسد الاعتقاد الذي اخذ من معدن العلم كالماء الزلال وانا اذكر انموزجاً ويقول القائل « مشت نمون خوراست » وقال في ص ٤٣ شاهداً على بيان في المقام ويقول ميرزا ملكم

خان، این همه از خارجه و خارجی نهر رسید و هر چه از آنجا میرسد نماند
 و آنها را نجس ندانند بلکه خیلی از خودشان پاک تر بداند و ببینند
 و چشم و گوش خود را کمی باز کنند و به ببینند که فرنگی هم از ما تمیز
 تراست، بوی گل میدهد، هم لایق تر و هم با اخلاق تر و هم راستگو
 تر و درست تر و هم آقا تر و هم مهربان تر و نمکشناس تر و باهوش
 تر و اهل حق و حقیقت تر و اصلاً مسلمان تر و مسلمان حقیقی
 همین کافرهایند، صنعت ادبی و اثره نوکری کردن برای خارجی ها
 شرف دارد بر آقائی کردن در بین خود ما مسلمانها و ایرانیها آدم باید
 حق را بگوید نباید مثل قدیمیهای کهنه پرست و امل که از دنیا
 امر و زخیر ندارند و خودشان را آدمی خیال میکنند .. الخ ..

اقول: وما ادري ان صاحب الكتاب موافق لهذه المقالة
 ام لا، ولكن اصل هذا الكلام باطل عا طل مخالف لصريح الآيات
 الصريحة في القرآن والاحبار و شرافة الانسان يتحقق بالايمان بالكتاب
 والرسول الاكرم ص و الأئمة ع لا بخدمة الكفار وتعبيرات الفائل
 يكشف عن عدم اسلامه و ايمانه لان حدود الايمان والاسلام قد
 ظهرت وثبتت ببيان الشاع المقدس والقائل ليس رسولا من
 الله ولا اماما من الرسول ص بل هو ينطق عن الهوى واذا دخل غير

اهل الدين في الدين يظهر هذه المفاسد .

وقال في الكتاب ص ١٤٨ من حق دارم كه دكتور جرج جرداق
 رادريان مسلمانين عصر حاضر على شناس ترين نويسندگان بدانم
 در صورتيكه اصلاً مسلمان نيست الخ

اقول : انت لست برسول ص ولا امام ع و عرفان الامام و وجوب
 معرفته يتحقق باطاعته و اتباعه وهذا شرف للتابع والقائل بولايته و
 اعتقاده بانه امام فرض الله طاعته عليه وبهذا الاعتقاد الراسخ يكون
 مع الامام ويرجى شفاعتهم ع و يرفع الدرجات و يختلف حسب اختلاف
 مراتب الايمان واليقين بحق الأمة الاطهار و صرف العلم بتاريخ الامام
 والرسول الاكرم ص لا يفيد مع عدم الاعتقاد بالنبوة والامامة على
 المعتقد بهما غير الخير بتاريخهم ع نعم علم التاريخ فن كسائر الفنون
 تارة تقارن الدين وتارة يفارق الدين وهذا واضح والمهم بيان
 ان الامام ع خلق لاجل ارشاد الناس و اظهار حقيقة الدين و يجب
 على الناس ملازمتهم ع و اطاعتهم لتحقيق هذا الغرض المهم او خلق
 ليعرف الناس تاريخ حال الامام ع ولو كان كافراً بالغ الى نهايته
 تاريخ حال الامام فاذا لم يعتقد بامامته فاي فائدة يترتب على
 حن تاريخه ونبوغه في التاريخ يربح او لا يربح اي اثر يترتب وهذا

الكلام مثل كلام ميرزا ملكم خان مع الاعتقاد بصحة غير صحيح
ومع عدم الاعتقاد نقله لغو وفضول .

وقال في الكتاب ص ۱۷، این مسأله را که قرآن کتابی است که جز بیان
معانی و زیبایی سخن آن میان اعضا و عناصر مشکله اش روابط
دقیق و حساب شده ای وجود دارد که باید آن را کشف کرد، قدمای
مانیز همیشه آنرا ندیده اند ولی متاسفانه از آن رو که متد علمی نداشته اند
کشفیاتیکه در این زمینه کرده اند از نظر ارزشهای معنوی چندان قابل
توجه نیست، تا آنکه میگوید که برخی از آنها شاهکار هوش و ظرافت
اندیشه و رنجی بسیار است و به نتایج حیرت آوری رسیده اند که اگر
همه را یک غاز بجزی کلاه سرت زقه است با سخنهای دیگری
مناسب این بیان، بنده عرض میکنم کلینی (ع) و شیخ طوسی (ع)، و
صدوق و مجمع البیان و غیرهم، درباره قرآن اخباری نقل فرموده
و کشف معینی بتوسط قوه علمیه که از اساتید و امام گرفته اند کرده اند
و اهل فن و خبر و تفسیر و غیر آنها هستند و قسمتی از قرآن را با بید
اهل بیت محمد (ص) تفسیر کنند و آنها اعرفند بکلام اهل بیت چطور
شد آنها متد علمی ندارند با آشنا بودن بکلام امام (ع) و شما مذمت
میکنید از آنها و گمان میکنید متد علمی شما بهتر است از علمیات آنها

با آنکه اساتید شما کور و بیج است و شاندل و ماسینیون که اصلاً -
 اعتقاد بقرآن ندارند و معنی میکنند، چنانچه در آیه ات السمع والبصر و
 الفؤاد گذشت، ماها باور نمیکنیم و شما هم باور نکنید و اعتراف بخطا
 بهتر است و راحت تر از پای افشاری با آنچه باطل است
 و آنکه گفته شد که اگر همه را یک غاز بخری کلاه سرت رفته، بنده عرض
 میکنم حد و دصده مورد از این کتاب و غیره ذکر کرده اید یکی از گفتار شما
 آنکه کور و بیج و شاندل و ماسینیون و گاندی آتش پرست بهترند
 از جمله علمائی که ذکر کردید مثل میلانی و مجلسی و خواجه نصیر، و
 شاهرودی و ...

با جرات رکیکه که در کتابهای شما ذکر شده، آیا شما با بینش
 دقیق که ادعا دارید از قرآن و کتاب و سنت دلیلی دارید بر جواز
 اینگونه جراتها، قطعاً ندارید، و شما از کتابهای علمای شیعه
 و خود آنها انتقاد دارید، آیا از کتاب کافی که مورد توجه شما است
 و مدح آنرا کرده اید دلیلی دارید، ندارید، و كذلك بسیاری از
 موارد که نظر داده اید، و بنده هم ذکر کرده ام و میکنم بر کار
 هم باید گفت، اگر تمام آنچه گفته اید و نظر داده اید به نیم غاز بخرد
 کلاه سرت رفته، بنده اشتباه کردم صد کلاه سرت رفته بپوشید

آن کس که شنید و اعتقاد بصحت کرد، یخچ من قبره عرباناً خانفاً بلا
 تغطية الراس ينظر مرة عن يمينه ومرة عن شماله لا يجردنا صراً ولا ولياً
 ولا علياً، باز هم اشتباه کردم بجهت آنکه خروج از قبر بدینش کلمه پست
 است، و شنفکرد رأیه «ان السمع والبصر والفؤاد» ثابت کرد که
 بعلم روزگوش و چشم و دل و اعضاء ممکن نیست حرف بزند، و جواب
 بنده گذشت «الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا یدیم و تشهد
 ارجلهم بما کانوا یکسبون».

بهر حال با این کلمات شما که قابل توجیه و انکار نیست بنده
 راضی نیستم که گاندی آتش پرست را بر شما ترجیح بدهم نمیدانم
 چه شده که شما گاندی را بر بهبهانی و مجلسی ترجیح داده اید.
 و بهر حال مناسب تحقیق و تدقیق که شما اعتقاد دارید نبود
 این اظهار جرات و از این جا معلوم شد که شما با میرزا ملکم خان
 هم عقیده هستید و گذشت کلام او.

و درص ۳۰ میگوید هر جا که کلمه الله آمده باشد می توان بجای
 آن کلمه الناس گذاشت مثلاً انفاق در راه خدا یعنی در راه مردم
 یا اگر بجزد قرض الحسنه بدهید، مرد مند که قرض الحسنه میخواهند
 اقول: وفيه اشکالات عديدة:

١- صدق التبديل والنقصان والزيادة

٢- تفويت نكته اسناد القرض الى الله في صورة تبديله بالناس و هو بيان عظمة القرض باسناده الى الله وباسناده الى الناس يفوت هذا العظم والقرض

٣- الناس المبدل عن الله ليس بقرآن يجوز حكه من القرآن ومسه بلا طهارة ويصير الناس المبدل اسوء حالاً من الخاس الذي يوسوس في صدور الناس لانه من القرآن لا يجوز حكه ومسه بلا طهارة .

٤- انّ الناس المبدل يشمل الجن والانس لتفسير الناس في الآية بالجنة والناس، الخاس الذي يوسوس في صدور الناس من الجنة والناس، ومفاد الآية على قول القائل هكذا «ومن يقرض الناس الذي هو عبارة من الجنة والناس قرضاً حسناً ولازم كلامه انّ قرض الجن مثل قرض الانسان حسن

٥- انّ كلمة الناس يشمل جميع الانسان كشارب الخمر وتارك الصلوة والصوم والقاتل وقاتل الامام وقاتل الرسول ص واكل الربا والرشوة واكل المال بالباطل واكل مال اليتيم والكافر بتمام اقسامه ومن كان غنياً ورقبة اعظم من بطنه واليتيم وكل فاجرو

فاسق وظالم وغير ذلك فهل ترضى نفسك بان اقراض هؤلاء يكون
حسناً فان قلت نعم ، لا يسمع منك لانه قول بالباطل ، وان قلت لا
يقال لك لم بدلت الخالق بالمخلوق نعم مورد الآية ومصداقها فقير
ذامترية ولا يصرف القرض والمال في رواج المعاصي والعصيان
٦- ان معنى التوقيفية في العبادة والدعاء والقرآن معناه عدم
الازدياد وعدم التنقيص ، مثلاً لو تصلي صلوة الصبح ركعة او ثلث
ركعات فهي باطلة فلو غيرت دعاء او قرأنا فالشارع لا يرضى ونهى
عنه ولو كان بحسب المعنى صحيحاً حيث قال الراوى يحيى وميت
وميت ويحيى ، قال الامام نعم ميت ويحيى ولكن قل مثل ما قول
يحيى وميت وهو حي لا يموت .

٧- ان مقتضى قوله ان الله ياخذ الصدقات « ان الناس ياخذون
الصدقات » وغير ذلك فراجع .

تنبير ، لا يخفى ان كل ما ذكرناه من جهة وجوب اتباعنا لقول
الامام الذي نرض طاعته فيما قال في نقول ومالم يقله لانقول به و
في المقام ما ورد جواز تبديل الله بالناس فلا نقول به وانت تقول -
بنظر في هذا التبديل صحيح فحين ما مكلفون باتباع نظر مع ان ما
ذكرناه دليل على عدم صحة النظر ، هذا اعتقادنا واما من يعتقد بغير

هذا فيختر ما رأه وتكلم بما هو هو

و درص ۳۳ میگوید اعتراف می‌کنم که پیش از این آنچه در باره ی امامت و ارزش و اصالت امام و اعتقاد بامام می شنیدم و در کتب شیعه میخواندم ، همه برایم مبهم بود ، تا آنکه میگوید مثل يك كشف ، يك مكاشفه در پيچهای بسوی يك دنياى كاملاً تازه كه برایم بيگانگی مطلق داشت در برابرم كشوده شد .

اقول : و دنباله مطلب را بطرف فکر خود و نظر خود تا آخر ص ۳۴ که میگوید آنچه من میگویم تازه است اگر چه ممکن است درست هم باشد
 اقول : كيف يخفى امر الامامة والامة بعد بيان الرسول الاكرم ص و نصبه ص علياً يوم الغدير والنص الصريح الصحيح على كل واحد من الامة و بينوه بحيث لا يخفى على احد ولا يقبل عذرا احد بعد تصریحهم حتى ان العذر في الاحكام الضرورية في الاسلام مثل وجوب الصلوة والصوم والحج والعدة وغير ذلك لا يقبل من مسلم فكيف بمثل المحقق نعم لو كان معاند دين الاسلام يخفيه او ينكره عناداً فامر الامام عند الشيعة اظهر من الشمس فراجع الكافي الشريف الذي مدحه ولا ترجع الى كتب غيره لانك غيرتها فتظهر لك امر الامامة وسائر الاحكام بمراجعة الكافي الشريف ولا يبقى لك ابهام فكيف تقول امر الامامة كان

مبهما إلى الآن لدى و امر الإمامة لو كان مبهما إلى يوم القيامة ولا يرفع
 الإبهام بما حقيقته ولا يمكن بهذا التحقيق ارتباط الأمة المتفرقة مع
 الإمام والرسول الأئمة بعد قوله ^ص ستفترق أممي على اثنين و
 سبعين فرقة فرقة منهم ناجية ، وهل كان امر الإمامة عند الكليني
 والشيخ الطوسي والصدوق وقام أفراد الشيعة مبهما لا يعرفون امامة
 الإمام وينظرون مقدمك وقلمك وبيانك في طول سنين عديدة
 ١٣٠٠ تقريبا ، هذا مع قولهم من مات ولم يعرف امام زمانه مات
 ميتة جاهلية .

وأما الكشف والمكاشفة تأتي بيانه عند بيان الإلهام في كلامك
 عن قريب هذا مع ان تحقيقك لا يفيد من كان قبلك وماتوا و
 لم يعرفوا امر الإمامة وكانوا جاهلين بامر الإمامة ونعوذ بالله
 من لوازم مقاتلتك وكلامك ولو كان امر الإمامة واضحا مبينا
 علوما وعلموه مثل الكليني ^{ره} فادعائك إبهام الأخر لا وجه له
 بل هو فاسد ، كما هو مقتضى بنا عرف الله و بنا عبد الله ، وبهم
 ملأت سمائك وارضتك حتى ظهر ان لا اله الا الله وغير ذلك فكيف
 يبقى بعد ذلك توهم إبهام امر الإمامة على احد ادنى منك
 وأما قولك ما ذكرته كان جديدا ويمكن ان يكون صوابا

اقول: لو كان الجديد موافقاً للواقع، فالواقع واقع حقيقة
والجديد اصطلاح جديد لا واقع جديد بحيث لا يكشف احد الا أنت
وقولك يمكن ان يكون ما ذكرته صواباً .

اقول: يمكن ان لا يكون صواباً وهو الحق كما يظهر من مفاصد
لوازم كلامك مع التأمل فيها ذكرناه .

وعلى اى حال ما يذكره من عصمة الامام وعلمه وتصديق
مذهب الجعفري في ص ۱۳۲ من عقائده لا ريب فيه فراجع كتاب
الامة والامامة، نعم صدر منه كلمات كثيرة في الكتاب وغير الكتاب
لا تناسب مقالة وعقائده في هذه الصفحة من الكتاب ثبت الساقض
صورة الكشف والمكاشفة

در صفحه ۱۳۲ ميگويد در مانده وگفتم بسكوت گوش فرادهم
تا از على سخن ميگويد او با على آشنا تر است ناگهان در سكوت
طولاني كه بجلى ۴ مياندشيدم جمله اى در مغز مرا فاد كه احساس
كردم از من نيست، سادگى و شكفتگى يك الهام را دارد، على
انسانى است كه هست از آنگونه كه بايد باشد، اين تعريف راستين
امام است، و بعداً ميگويد انسانها همواره در طلب شناختن
و نياز مند داشتش بوده اند .

وحاصل كلامه على ما نفهم مع اندماجه ان الامام عبارة عن
انسان يطلبه جميع افراد الانسان ولما لم يجدوه اولم يكن تصورونه
في الذهن ويعشقونه وينظرونه وذلك تحقق في افراد خاصة -
تحقق عيني في الخارج يجمع فيه جميع الفضائل وهو انسان فوق
انسان لافوق الانسان .

اقول : في كلامه اشكالات :

١- انه قال في بعض كلماته ان علي بن ابي طالب يعبد الوثن
٨ سنين فكيف يعتمد على هذا الالهام ونحن لانعتقد بما ذكره و
انما علمنا علماً يقينياً بنصب الرسول ص آياه يوم الغدير علماً
للعباد وبخبر الثقلين وغير ذلك مما هو مثل ما نشاهده كما هو
اعتقاد الشيعة من صدر الاول الى الآن .

٢- ان المفهوم الذهني لا يسوي فلسفات مفهوم الماء لا
يرفع العطش وكذلك مفهوم الخبز « لا ييمن ولا يغت من جوع »
والاثر كل الاثر في الفرد الخارج العيني ومع ذلك لا يفيد الاعتراف
الماء والخبز في الخارج وتشخيصه فلو كان الخبز موجوداً في جيبه
ولا يعلم لا يفيد ايضاً وكذلك الماء والامام وغيرها فيعرف الله و
الرسول ص .

٣ - أنا نفرض أن جميع الفضائل الانسانية تحقق في وجود
 النبي ﷺ ووجود علي بن ابي طالب ع والحسن ع والحسين ع والانسان
 وتمام افراد الانسان يمتثلهم ويحتملهم حتى ادركوا حضورهم ووجدوا
 محبوبهم فلم ياذى النبي ﷺ هذا الانسان المحب العاشق على قولك
 ويقتله وفي الحسين ع تحقق تمام جهة الانسانية فلما وجدوه لم
 قتلوه ولم سبوا نسائه واذوا اهلها واصحابه وغصبوا حق
 سلطنته ومنعوه من اجراء الاحكام والحدود وارشاده وتبليغه
 وكل ذلك حقه لا حوق غيره وقال الله تعالى: «يا ايها الرسول بلغ
 ما انزل اليك من ربك» وما قال يافلان يا يزيد يا معاوية
 يا ابن مرجانة يا ابن زياد يا شمر بلغوا ما انزل اليكم وهو خصيصة
 لمقامهم ع وشرفهم ع لا يشار كها غيرهم وانت تقول ما
 غصبوا القوم حقهم ع الخ

وشأن الرسول ﷺ واولاده ع الارشاد وبيات
 الاحكام التي فرضها الله على العباد وامر بتبليغه لاشات
 ابن زياد وهو منع من الارشاد والتبليغ والشكاية منهم ع
 يكشف عن مظلوميتهم ع والندامة من بعض القوم يكشف
 عن ظلمه واللامعنى للشكاية والندامة ولقد رأيت ذمك

بعلماء الشيعة وكتبهم وكتابتهم وعقائدتهم واشخاصهم ذمماً
 لا يناسب تفوهك به وماريت منك مذمتك على علماء العامة
 ورؤسائهم، وعلى اى حال ما ظننت صدور امثال ذلك من
 مثلك وكتبك حجة عليك وهذه الاوراق حجة على و عليك
 ان شاء الله . فما دأب المحبِّ والعاشق اذا وصل الى محبوبه
 ومعشوقه ان ينيكه ويقبله ويأسر اهله واولاده ويبيى شانه
 فارجع الى تاريخ المحبِّين والمحبوبين في الحبِّ الظاهري فحق
 الله وحق النبي ﷺ وحق الامام اطعمهم ومن منع من ذلك
 فقد ظلمهم في ارشادهم وظلم الناس لمنعه من استفادتهم
 درص ١٥٢ : خلفا نواقضه اند مقام امامت على ع و
 اولادش را انكار كنند يا غضب كنند يعني بخود نسبت دهند .

اقول : محل النزاع بين على واولاده ان امر دينهم ودينام
 لا بد ان يكون بيد على واولاده وغيره مثل المعاوية ويزيد يقول
 ان امر الناس لا بد ان يكون بامرى وسلطاني وسلطنتي «ويم
 علمنا الله معالم ديننا لا بغيرهم» والجاهل لا بد وان يرجع
 الى العالم عقلاً ونقلاً، وعلى حق لانه مع على ويزيد مثلاً على غير
 الحق فدفع ومنع الحق وقالوا منّا امير ومنكم امير فغضب حق

على بهذا المعنى وقالوا له يخ يخ لك مامة المؤمنين لفظاً و
 طردوه وطرحوه عملاً واخذوا امر الناس بيدهم وفعلوا ما فعلوه و
 لا يرضى الله ورسوله صم وعلی والحسن والحسين ع بذلك وهو
 غضب وتحققه لا يلزم ان يصير يزيد مثلاً ذاقرن وذنب وحق الله
 ان تطيعه ولا تعصيه فاذا عصيته فالله لا ينقص منه شئ ولان
 كفرتم فان الله غني عن العالمين، ولكن المانع والمخالف يؤخذ بعذاب
 اليم .

و درص ۱۵۳ میگوید: شك نیست که این دور از هم تفکیک کنیم
 خلافت را از غضب حق امامت اهل بیت ع تبرئه کرده ایم و از سوئی
 امامت ائمه شیعی را توانسته ایم به اهل تسنن بقبولانیم اگر کسی بمصالح
 سیاسی بیشتر تکیه داشته باشد تا حقایق علمی بیشک این نظریه بی چون
 و چرامی پذیرد و بسیار آنرا شورانگیز خواهد یافت .

اقول: لابد من تحلیل کلامه و بعد ذلك نقیم الدلیل الصریح -
 الصّحیح علی ما ذکر و نبین ذلك فی ضمن امور:

۱- هل تفکیک الخلافه من الغضب وحق الامامة بینا او هو
 لابد ان يكون موافقاً للواقع ففي زمان الرسول ص لا يكون الریاسة و
 الامامة منفکة من اخرى وكذلك زمان امیر المؤمنین ع و غیره لانهم

يبينون الاحكام من جهة امامتهم ويغزون ويجاهدون مع الكفار و
 كذلك التابعون لان الجهاد لا بد ان يكون بامر الامام كما يشاهد عياناً
 من اصحاب الحسين ع والجهاد غير الدفاع ومعلوم ان القائل بالتفكيك
 لا يدعى الالهام هنا والا كان الواجب عليه ان يبينه ولو لم يكن لنا
 حجة فبنظره يمكن ان يكون نظره صواباً ويمكن ان يكون خطأً وهو
 الحق لان الارشاد والتبليغ واجب على الامام في تمام الاحكام وهو
 مكلف بخصوصه لا يمكن النيابة عنه الا باذنه فمقام النبوة يختص
 بالنبي ص لا يمكن سلبه ولا يمكن سلبه عن نفسه الشريفة واعطائه بغيره
 فيجب على النبي ص اجراء الاحكام والحدود وسد ثغور المسلمين وصلاح
 دينهم ودنياهم ويجب على الرعية اتباعه واطاعته ص فلو فرض انه منع
 مانع من اجرائه الاحكام يعاقب وكذا مقام الامامة والولاية .
 ولو كانت الخلافة واقعاً حقهم فلا غصب ولا يجوز لعلى شكواهم و
 لا يجوز اظهار الندامة لغيره ع ولا وجه لشكاية فاطمة والحسن والحسين ع
 ولكن هيئات هيئات من اثبات ذلك وان كانت الخلافة حق الامام ع
 فكيف يمكن التفكيك فالمانع بائى وجه كان غاصب وظالم بالامام و
 باصحابه .

٢ - اى فائدة على هذا التفكيك هل الشيعة تصير سنياً والسني تصير

شيئاً وهو مجال لأن الحق مع أحدهما لا غير والحق مع علي وعلى مع الحق ولو كان المراد قسم ثالث لا السنن ولا الشيعة فهو مذ بذب بين ذلك و مردود الفريقين سألنا صحة التفكيك فاعلمنا لا بد أن يكون على وفق أحدهما الصلوة المتكف أو غيره وكذا سائر الأعمال والنفس غير رضية بفعلهم مع أن متابعة الإمام يوجب الاطمئنان وانت في شك من ذلك صل صلوة المتكف وانت اتعبت نفسك فلم تات بشئ يتصور التفكيك اى تفكيك الخلافة عن الامامة في صفحات عديدة لعلك تجد طريق الاصلاح بين الفريقين فلم تجد وابتليت بالفساد بانكار غصب حق الامام وعند فاطمة ع وعلى ع و غيرهما يشكل الجواب مع اعترافك بشكواهم وانزجارهم من القوم وهم صادقون ولو كان الحق عند غيرهم فلا بد من تسليمهم لامر الغير فمع الامتناع يخرجون من صفوف العدل وكيف يصلون الرتبة العصمة وكل ذلك من لوازم تقديم الغير عليهم ع او مساواة الغير معهم .

وقول القائل ان السياسة تنفك عن الامامة وبذلك يمكن اصلاح نزاع الفريقين ، ففيه اولاً ان السياسة شأنهم ع وخاصتهم ع لانهم ع السادة الولاية وساسة العباد واران البلاد ، وردت في شأنهم لافي شان غيرهم وثانياً ان السياسة موضوعة مثل سائر الموضوعات لها حكم من الاحكام الشرعية من الوجوب والحرمه وغير ذلك وتعيين حكمها لا بد ان

يكون من الامام ولاحق لغير الامام لان منصبه بيان احكام الموضوع
 فلو كانت السياسة مثل الجهاد والدفاع وسد الثغور بحكم الامام فلهي
 لا تنفك عن جملة حكومة الامام ، وان كانت السياسة خارجة عن حكم الامام
 فلهي منفكة عن حكومة الامام فلا يجوز افعالها ولا دليل على اعتبارها ولا
 يسوي فلسابل يعاقب من افعالها بدون اجازة الامام ، مثل الجهاد وغيره
 وليس بيدنا انفكاكها واتصالها لان امرها بيد اولي الامر « اطيعوا الله و
 اطيعوا الرسول واولي الامر منكم » واولوا الامر هم الامة خاصة بناء على
 الروايات الواردة في اختصاص الولاية بهم وانهم اقوى الافراد وفضلهم
 وهذا الاحتمال لا يجري في الاحكام الواردة في باب تعيين الولاية والوصاية
 كقوله « اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي اهل بيتي » « يا علي انت
 مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي » « مثل اهلي بيتي كمثل
 سفينة نوح » وغير ذلك مما لا تحصى بقدرتنا الآن والمناسب هنا نقل
 مضمون ما نقله البخاري لتوضيح المراد وكشفه قال رئيسهم بعد
 اعترافه برفعة شان علي ومقام علمه ومقام صحبته مع رسول الله ﷺ
 وقرابته منه ﷺ وغير ذلك من مفاخره ﷺ ولكن استبددت
 علينا ولناحق في ذلك الاخر ما قال ونقلنا كلامه بتمامه في
 تأليف البيان ، اقول قوله ولناحق في ذلك باطل او حق وصحيح

فان كان باطلاً فهو اعتراف بغيره حق المخالفة لهم وانما اخذوه بالغلبة
 والشورى والقول الزور لان الحق مع علي وعلى مع الحق ولا حق لاحد
 من العالمين انزوا الامير ع والحسن والحسين ع وغيرهم عن حكومتهم
 واجراء الاحكام والحدود وسياستهم ورياستهم على العباد والممانع
 عن اجرائها منهم ع ظالم وغاصب لحقهم مع ان الامام امام في كل حال
 كما سبق بيانه ومعلوم ان تعيين مقام النبوة ومقام الامامة من
 الله لا من طرف الرعية لان الله مالك كل شئ ويجب على الرعية اتباع
 امامهم ع في الامور السياسية وغيرها ولا يصح التفكيك بينهما بعد
 ارادة الله ارادة تكليفية ولذا قالوا بعد نصب علي ع علماً للعباد يوم
 الغدير امنك او من الله فالله من الله فسكتوا وقال ع ما اقول
 في علي عن الهوى وان خير البشر بعد النبي ص والرسول ص لا ينطق عن
 الهوى وان كان ما قال صحيحاً يجب على الامير ع رد حقه ولا معذرة
 لشكايته على وفاطمة والحسين وغيرهم ع من الشذوذ الواردة عليهم
 وبيان كل واحد منهم ع المصائب الواردة على اممهم وايهم ع بل يجب
 على فاطمة ع واصحاب علي ع رد علي الى المسجد ليباع القوم لان امتناع
 ذلك كله من كلمهم ع خلاف رضه الرب والرسول ص ويجب على الرسول
 ان يظهر حقهم ويوصي علياً بردهم مثل ساير وصاياه بعلي من غسله

وكفنه وردّ قضاء الدين وغير ذلك ونعوذ بالله من هذه المقالة
 بل يمكن ان يقال على هذا الفرض الله ضييع حتمّ والرسول ضييع حتمّ
 والامير كذلك ويقول « اني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي
 اهل بيتي » وردّ حق فلان وفلان لكن هيهات هيهات لا يجوز
 التكلم بذلك لانّ مقام عصمتهم وطهارتهم يابى عن كل ذلك
 كله والقائل معترف بعصمتهم حتّى قال انّ البحث فيها هو معلوم
 وثبت من الله لغو وعيب كتاب الامة والامامة ص ١٣٢ .

وفي غير الكتاب يقول انهما حسنان نعم العبدان الا انهما غصبا
 حقهما ثم لا يخفى انّ الولاية تولد من مقام النبوة وهما من الله تعالى
 لا يمكن التفكيك بينهما في مقام التشريع ولا كلام لنا مع القوم في مقام
 النبوة وكلنا متحدون ولا بد ان يكون مقام الولاية كذلك لانها من
 الله ايضاً وقول بعضهم حسبا كتاب الله ، ناقص من جهة العقل و
 النقل الصريح الصحيح ولا عذر لاحد في ترك معرفة النبوة وكذلك
 لا عذر لاحد في ترك معرفة الولاية وما نودي بشيء بمثل الولاية
 وهو معيار قبول العمل لكل احد من الناس لانهم مكلفون بمعرفة
 النبي ص ومعرفة امام زمانه ومن لم يعرف امام زمانه ومات ميتة
 الجاهلية فالكفار والمسلمون كلهم مكلفون بمعرفة الامام والنبي ص

بمقدار الاستطاعة فمن لا يقبل الولاية ما قبل النبوة بنحو تام بل هو ناقص يترتب عليه احكام خاصة من الشارع المقدس من صدق النبوة و كذب ولاية علي ما آمن بالرسول ص وكذبه .

وثالثاً: انك كفت وازسوتى ميتوانيم امامت ائمة شيعى راوتوانسه ايم باهل تسنن بقبولانيم .

اقول : لا بد من معرفة النبى ص والامام باختيارهم وعقلم «لست عليهم بصيطر» «لا اكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى» فهم مكلفون بمعرفة الامام «بقبولانيد يا بقبولانيد» كما اعترفوا بوجوب معرفة النبى ص وعرفوه كما اعترفوا بذلك وليس معرفة الامام والامامة من جعليات الشيعة حتى ينكروه كما انكروه بل النبوة والامامة من جعل الله تعالى فيجب الاعتقاد بهما بطريقتي خاص من النبى الخاتم ... والحجة ومن لم يؤمن بالولاية واقر وآمن بالله والرسول ص فهو مسلم لامؤمن «قالت الاعراب امنوا ولم يؤمنوا ولاكن قولوا اسلمنا وما يدخل الايمان في قلوبهم» والائمة عليهم السلام قتلوا وعبدوا وحبسوا لاظهارات الاسلام غير الايمان فالايان يشارك الاسلام والاسلام لا يشارك الايمان فراجع الواض ليظهر لك الفرق بينهما وهذه السلسلة اولها الله

خالق العباد وآخرها الحجّة لا يمكن التخلف منها باقل وازيد منها
 « واللازم لهم لاحق والمآخر عنهم زاهق » والمتقدم لهم مارق « فالاعتقاد
 بالنبوة وحدة ناقص كما ان الاعتقاد بغير الاثني عشر ناقص من الفرق التي
 يعتقد بالافتد او الاكثر ولو قال في تشهد اشهد ان لا اله الا الله واشهد
 ان محمدا عبده ورسوله اللهم صل على محمد ولم يصف اليه آل
 محمد فصلوته ابتر راجع باب كيفية الصلاة عليهم .

ومن قال بان التقنيك بينهما بنظر جديد غرض حسن فقلله
 غير متعمد بالقوانين الاسلامية لانا لا ندرى اى سياسة من السياسات
 الاسلامية حتى نتبعه ، سياسة العراق ، سياسة عمان ، سياسة الكويت
 سياسة البحرين ، سياسة دبي ، سياسة السعودية ، سياسة مصر سياسة
 ايران ، سياسة افغان ، سياسة باكستان ، وكذا سائر السياسات الحكومية
 والمفروض ان كلهم يدعون الاسلام فيسئل ايها الحق يجب اتباعه اجب
 ايها القائل بالتقنيك هل يمكن ان يكون تمامها صحيحا او تمامها
 باطل او بعضها صحيحا وبعضها باطلا وحينئذ ملاك الصحيح
 او الباطل اى شئ .

وهل يمكن ان يكون الشخص الواحد محكوماً باحكام السياسات
 المتضادة لان حكم احد السياسيين الاعلام وحكم آخر يتبعيه وحكم

آخر بسبب نساءه وحبه وحكمه اخير قبله وحكمه آخر يضرب السياط وحكم
 آخر بزوجة زوجته وحكمه آخر بطلاقة بالاكراه وغيره وحكمه آخر بالزوجة اذا
 ثبت بالدفترو لو لم يوجد في الخارج عقد وعدم الزوجة اذا لم يثبت
 في دفتر الحكومة، ولو وقع الطلاق في الخارج وكذا القول باعتبار العدلين
 عند الازدواج وعند الطلاق وعدم الاعتبار واغلب المسائل الاسلامية
 يمكن درجها فيما ذكرناه واهل السياسة والحكومات الحاضرة يختلفون
 بحسب اختيارهم وسياساتهم فيما ذكرناه فذكرناهم زجاً منها ليظهر
 بطلان التفكيك بخلاف ما لو قلنا ان السياسة لا بد ان تكون موافقة
 لنظر الامام ع مثل الجهاد لانه بدون الاذن باطل ومعصية لان هذا
 المنصب له ع كما يظهر ذلك من اصحاب الحسين ع وتختلفه ايضاً -
 معصية فالحكومات السياسية لا بد لهم من اتباع الامام وكلها متحدة
 ولان تضاد فيهم حينئذ ابداً ولو قلنا بالتفكيك فمفاسده كثيرة وقال
 القائل في ص ١٤٥ .

ان الائمة في الشيعة السادة الولاية وماسة العباد واركات
 البلاد وقادة الامم .

اقول: وكل هذه العناوين خصيصة الامام ولا يمكن سلبها
 عنهم ولا يقدر سلب هذه الامور منها ومن غيرهم ولا تى جهة

تفرق بين السياسة وامامتهم وقلت بالتفكيك ولازم كلامك ان
تقول بالتفكيك بين السيادة والسياسة والركنية وقادة الامم ، و
ينسب كلها الى غيرهم فالقوم هم اهل السيادة واهل السياسة
وهم اركان البلاد وهم قادة الامم ولا وجه لاختصاصها بالامام
مع انه لا يمكن سلبها عن الامام كما قلت .

و درص ١٥٣ ميگوید ولی من بانکه همیشه از نفاق و تفرقه
و کشت تخم عناد و کینه فرقه ای در میان مسلمانان نفرت و وحشت
دارم...

اقول : هذا الكلام يخالف كلامه وعمله في اكثر ما ذكره لانه
بقلمه قد فرق بين الروحاني واكثر الناس لانه ذم العلماء بجملتهم
وسمى الاشخاص في موارد عديدة بانهم كالكلب وغير ذلك من التعبيرات
الركيكة بحيث اخر هذه الثورة قلمه و ذمّه الى سنين عديدة والثورة
الموجودة حصلت من وحدة الناس مع الروحاني فلولم يوجد الواحد
لم تحصل الثورة ابداً .

أليس هذه التفرقة بين فرق الشيعة فكيف يدعى اني لا احب
التفرقة والالتيام الذي ذكره بين الشيعة واهل السنة لينااسب الاعتقاد
الصحيح وهو المذهب الجعفرى وعدم امكان اظهار الحق لجهة

لا ينافي وجوب الاعتقاد بالحق كما قال في ص ١٣٢ وهو صفة مذهب
الجعفرى .

و در ص ١٥٤ ميگويد اساساً تشيع و تسنن معني ندارد و اين
بحث را بايد کنار گذاشت .

اقول : هذا البحث ليس بحثاً لفظياً بل هو بحث معنوي يترتب
عليه الفوائد الكثيرة والمضار الكثيرة في الدنيا والاخرة لان الكلام في صحة
ايمان علي واولاده عليهم السلام فيجب اتباعه في جميع الاحكام
اصولاً و فروعاً ، او صحة اسلام غيره فيجب اتباعه و اعتقاده ، و
معلوم ان ايمان علي عم غير اسلام غيره و الشيعة يتابعون علياً (ع) و
اهل السنة يتابعون غيره عم بحيث انه لو ذكر اسم علي و خلافة شيثون
الشيعة و يقتلونهم و اصل هذا المنصب من الله و من الرسول حيث
نصبه عم يوم الغدير علماً للعباد اى جميع العباد لاطائفة خاصة
فمن قبله نجي و من لم يقبله هلك لصريح الاخبار بذلك حتى في
كتب المعاندين فراجع « الغدير » وغيره .

لا يمكن الجمع باخطاط مقام علي عم و ارتفاع مقام غيره عم
الخطاء كلهم مكلفون بما صدر عن النبي الاكرم ص و تخلفهم مثل تخلف
سائر الناس « فمن يحمل مثقال ذرة خيراً به » و على قولك فتر البحث

عما ذكره لا متابعة على فم ولا متابعة غيره وبعد ذلك بآية طريق نعتقد
 ولوقلت : ان طريق اهل السنة حق فيجب على الناس اتباعهم
 فذلك ابطلت خبر الثقلين وخبر المنزلة والسفينة واغرقت نفسك و
 اهل السفينة وغير ذلك من الصحاح مع ان هذا مخالف لما قلت في
 ص ١٣٢ من صحة مذهب الجعفرى وخبر التقية كثيرة في مذهب
 الجعفرى شرعت لحقن دماء الشيعة والقيام الشيعة والمماشاة معهم
 والواقع لا يغير ولا يبدل فلو وجب متابعة اهل السنة لا يبقى موضوع
 لهذه الاخبار .

وحاصل كلامك ان بحث الامامة والخلافة لا يمكن الاعتناء به
 وانما المهمم الاعتقاد بالله والرسول وهو الاسلام يكفي في الاعتقاد
 والشيعة لا ترضى بذلك لوجوب الاعتقاد بذلك وبالولاية وانوردى
 بشيء مثل الولاية وعدم الاظهار بل وجوب اخفاء امر الولاية لجهة
 لا يوجب رفع الاعتقاد وعدم وجوب الاعتقاد بالولاية لان بالولاية
 يتم امر النبوة ومعرفته الرب « بنا عرف الله و بنا عبد الله ولولانا ما
 عبد الله و بنا وحد الله » وغير ذلك ومضمون قوله « ما آمن
 بالله من صدقتى وكذبك يا على » .

وكما قلت في ص ١٧٠ ولا يمكن سلب حق الامامة عن الامام وقلت

انه يمكن مفارقة السياسة عنهم وهو معنى التفكيك وانت تبهجت بذلك
الفكر الجديد الغض انت تكرر وانا اكرر .

واقول : هذه العناوين مختصة بالامام لا يمكن طرد السيادة
منهم ، ويجب على الرعية رعاية جميعها واستماع قوله واتباعه وعلى الامام
حق التبليغ ولو فرض مانع يمنع الامام عن تبليغه ويمنع الرعية عن استماعه
واستفادته ممن فرض الله طاعته على العبيد والاحرار كان المانع
ظالماً على العباد والامام لوجوب ارشاد الامة وابلغ الاحكام اليهم
والامة تحب استماعهم ويجب عليهم اتباعه فالمراد بالظالم في المقام ما
ذكرناه لان المانع يمنع عن الامام حق الامامة حتى تقول لا يقدر احد
على اخذ الامامة منه فليس الامام مظلوماً ولا المانع ظالماً فان هذا
ليس محل كلامنا ونحن نقول الامام امام في كل حال ايضاً .

وانما محل كلامنا جهة المنع من ارشاده وتبليغه وهو ظالم عظيم
لمنع المانع من اجراء الاحكام والحجج التي كلف به النبي ص و
الامام بل النائب عنه والمؤمنون الذين يدركون المسؤولية و
قبلوا اعطاء الامانة الى اهلها افرض واعظا محترماً يحكم وجدانه
بوجوب ارشاد الناس بحيث لو لم يرشد الناس كان مؤاخذاً معاقباً
وهو ينطق عن الحق ويحيي على الجاهلين حضور المجلس واستماعهم

وضبطهم وعلمهم لجعل رجل يده على فيه او منع فاه بحيث لا يقدر على
التكلم فالمانع ظالم للواعظ والمنتعظ .

وتعرض الكلام في الحسين ع يصيح في القوم انصتوا واسمعوا قوله
لم لستمعون قوله ما اريد الا ارشادكم وانا ابن رسول الله وليس في
اقطار الارض امام غيري فهمهم الرجالة لتلايمعوا قوله واظهر
العطش مع علمه بسبى اهله وذريته واخبره بانته لا يوم كيومك يا
ابا عبد الله اى العاشورا وغير ذلك مما يحرق قلوب الشيعة ويقول
اصحاب ابن زياد ويزيد ما يخالف لا تزحل يا حسين ع منا فانا لانقدر
على سلب الامامة منك انت امام في حال قتلك وشهادتك وحياتك
ومماتك ونحن لانقدر على ظلمك لبقاء الامامة فيك وانما نظم الناس
وذريتك انفس الحسين ع يرضى بان يقول ان امامته لا يقدر وت
على سلبها وهو يكتفي ولو قتلت او اقصاء الولد او سبي النساء او سلب
الرداء والعمامة وهل ترضى نفسك بهذا ويقول قوم ابن زياد انا
لانقدر على سلب الامامة فلسنا ظالمين وليس الحسين مظلوما
فلو كنت تعتقد بهذا فخصم وخصمك الحسين غداً .

اقول علنا طائفة ضيع حقهم بالقتل والسبى واقصاء الولد ، و
طائفة ظلمهم ع باللسان وانت ظلمتهم بالقلم وحققت في المقام كثير

تحقیق لایفیدک فی الدنیا والآخره بل یضرك

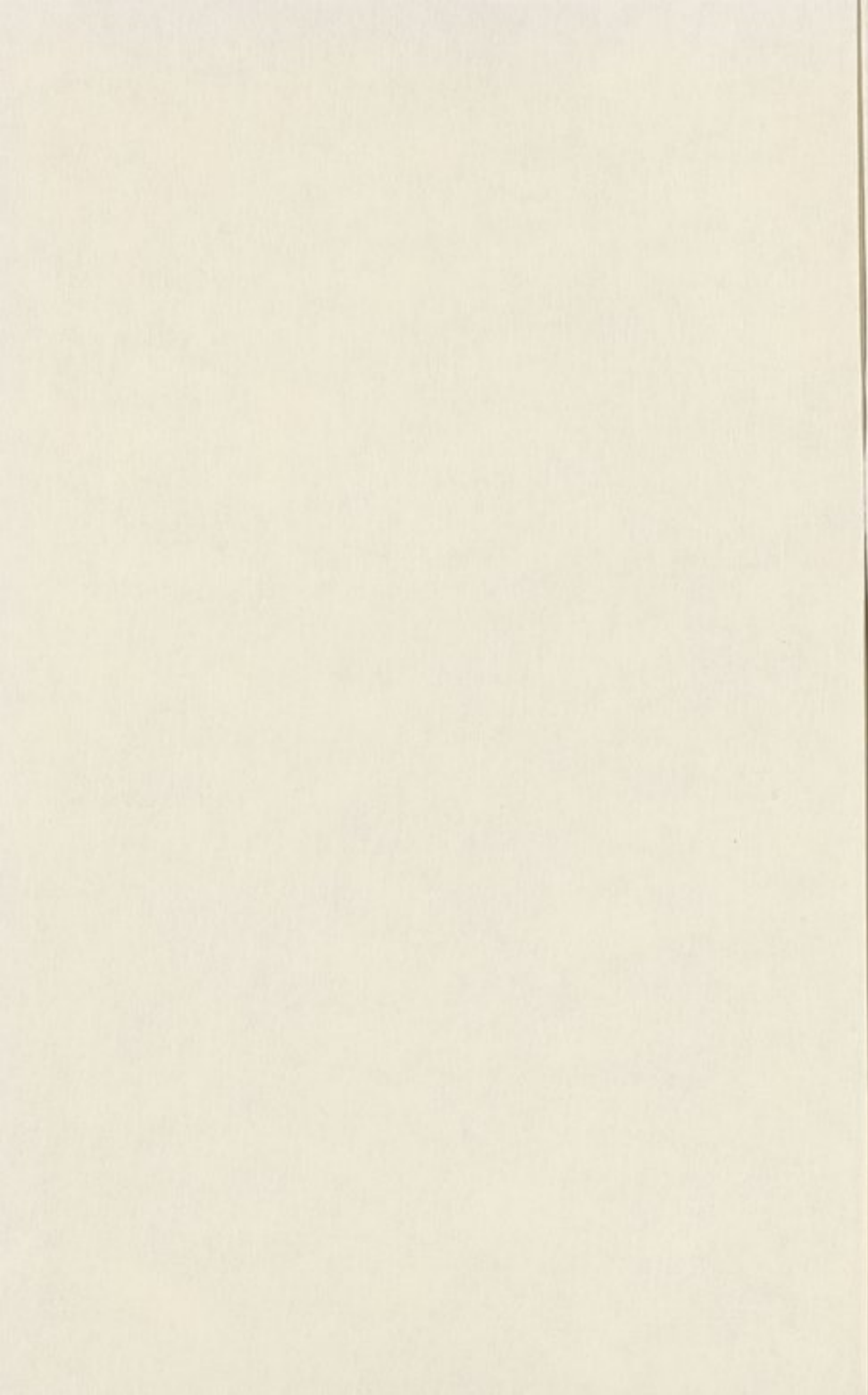
ولو فرض ان سیاست ایران اقتضت تبعید اول شخص فی ایران
 او قتلہ فهو خطاء و مخالف لحکم الامام والرسول ص و هو من الدروس
 التي لا یرضی الله بتدریسہ و کذا سیاست العراق وغیره من البلاد الاسلامیة
 و یرینا کل ذلك بالعیان و اهل السياسات یختلفون بحسب سیاستهم
 فی الاحکام فروعاً و اصولاً فایها حق و ایها باطل و نحن اذا لانعرف
 بایها یجب العمل و نعتقد و الغالب فی المسائل المبتلی بها یختلفون
 بحسب اختیارهم و سیاستهم .

درص ۱۵۸ میگوید: و هرگز مرا کسی بتناقض تمام نمیکند الخ
 بنده کلمات ایشان را بیان میکنم تا ممل بفرمائید تناقض هست یا نیست .

التناقض

۱- درص ۱۳۲ میگوید و ائمه طاهرين نیز هم چنین حضرت رسول
 معصومند و عالم بغیب .

و در کتاب دیگر میگوید: علی ۸ ساله بود و بت پرست بود
 حضرت انرا و خواست ترك بٹ هارا بکنند ص ۱۶۹ روحانیت
 ۲- ص ۱۶۴ روحانیت در قران آید که سرزنش
 میناید و خطا لغزش او را یاد میکند کم نیست .





WERT
BOOKBINDING
Grantville, Pa.
Jan. - Mar. 1996
We're Quality Bound

Princeton University Library



32101 058190149

(NBSA)

BP194

.S327

1970s

AP